

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرارگاه بی قرار

به کوشش حامد خزایی

دفتر پژوهش‌های رادیو

اردیبهشت ۸۵

تهران

خزایی، حامد، ۱۳۵۸-

قرارگاه بی‌قرار/ به کوشش حامد خزایی؛ [برای] اداره کل پژوهش‌های

رادیو. -- تهران: طرح آینده، ۱۳۸۵.

ص. ۳۵۹

ISBN 964-8828-15-6

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- - رادیو و جنگ. ۲. ایران و عراق،

۱۳۵۹-۱۳۶۷- - رسانه‌های گروهی و جنگ. الف. صداوسیما جمهوری

اسلامی ایران. اداره کل پژوهش‌های رادیو. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۴۳۰۴

DSR ۱۶۱۳/۴/۴

م۸۵-۵۴۲۴

کتابخانه ملی ایران



نام کتاب: قرارگاه بی‌قرار

به کوشش: حامد خزایی

حروف‌نگار: سعیده صولتی

طرح روی جلد: مهدی بخشایی

ناشر: طرح آینده

شماره پژوهش: ۴۶۹

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان جام‌جم، صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، ساختمان

شهدای رادیو، تلفن: ۲۲۱۶۷۷۰۸ نماپر: ۲۲۰۵۳۲۰۲

هرگونه استفاده کلی منوط به اجازه کتبی از دفتر پژوهش‌های رادیو می‌باشد.

این مجموعه تقدیم می‌شود به:

تپش‌های بی‌ادعای دل‌هایی که «رادیو» فضا
مقدمه‌مضورشان در عرصه‌های مقورزی بوده
است.

زلالی روح همهٔ آنان که به‌جای نام‌ها با
آرمان‌ها زیسته‌اند تا به‌جای «خود و دیگران»
همواره از «فدا» بگویند و از «مق».

نگاه نافذ جان‌هایی که از جسم‌ها رسته‌اند و
جای فالی آنها در جبهه، در فیابان، در رادیو،
یادآور امانتی بزرگ است که بر دوش‌های
ماست.

سید مسن مسینی شاعر، نویسنده و عاشق
صادق راه روح فدا و همه یاران رفته که هنوز
پروازشان را باور نکرده‌ایم.

فهرست مطالب

| | |
|---|-----|
| پیشگفتار..... | الف |
| از فرط دلتنگی..... | ج |
| کلام یک آشنا..... | خ |
| گفت وگو با سید حسن حسینی | |
| سیدالشعراى انقلاب و خط‌شکن ادبیات دفاع مقدس..... | ۱ |
| گفت وگو با مهدی ارگانی | |
| جنگ مانند چراغی راه ما را روشن کرد..... | ۷ |
| گفت وگو با محمدجواد یاسینی | |
| مردم با رادیو زندگی می‌کردند..... | ۲۱ |
| گفت وگو با محمد علی ابطحی | |
| اگر رادیو جبهه یکی دو سال زودتر راه‌اندازی می‌شد، نتایج خیلی بیشتری از آن | |
| عاید می‌شد..... | ۳۵ |
| گفت وگو با حمید رضا خزایی | |
| تجربه رادیو جبهه، معیاری برای سنجش نظریه‌های مدیریت رسانه است..... | ۴۵ |
| گفت وگو با جمشید خلقی | |
| حفظ و نوسازی ارزش‌های دوران دفاع مقدس یکی از وظایف رسانه‌ای | |
| ما است..... | ۷۱ |
| گفت وگو با محمد حسین حرمی | |
| نسل اول همکاران رادیو بعد از انقلاب، تکرار نا شدنی است..... | ۷۷ |
| گفت وگو با فضل الله صابر | |
| کار رادیو در جنگ مدیریت بحران با توسل به شیوه مدیریت تکلیف‌گرا بود.. | ۸۷ |

- گفت وگو با محمد باقر راستگو
- ۹۹ رادیو تأثیر تعیین کننده‌ای در دوران جنگ داشت.
- گفت وگو با محمود دهقان
- ۱۰۷ آنقدر نامه آمده بود که کامیون فرستادیم تا نامه‌ها را از پست آوردند.
- گفت وگو با علی فتح‌آبادی
- ۱۱۷ رمز موفقیت رادیو در تبلیغات جنگ، مردمی بودن آن بود.
- گفت وگو با سیدحسین محمودزاده
- ۱۲۷ رادیو نقش به‌سزایی در ارتقای دانش و پیش‌رزمندگان داشت.
- گفت وگو با حسن لشکری
- ۱۳۵ وظیفه رادیو جبهه تنها هیجان‌آفرینی بود.
- گفت وگو با محمدمهدی سدیفی
- ۱۴۱ جنگ، آغاز موسیقی ما بود.
- گفت وگو با فرهنگ جولایی
- ۱۴۹ رادیو متعهدترین رسانه به آرمان و هویت ویژه دفاع مقدس بود.
- گفت وگو با سید حمید جاوید موسوی
- ۱۵۷ کار ما جهاد رسانه‌ای برای حاکم کردن روح حماسه و دلاوری بود.
- گفت وگو با محمد کوبک
- ۱۷۷ آن سال‌های طلایی.
- گفت وگو با دکتر علیرضا باوندیان
- ۱۸۳ تولد رادیو جبهه، حاصل اندیشه مواجهه رسانه‌ای با جنگ افروزان بود.
- گفت وگو با فتح‌الله جوادی
- ۱۸۹ نوعی احساس حمایت غیبی در همه ما وجود داشت؛ رادیو محراب ما بود.

- گفت وگو با محمد علی محمدی
- هرگاه مردم احساس کنند کسی حرف دل آنها را فریاد می‌کند با او خواهند بود..... ۱۹۹
- گفت وگو با خانم سرور پاک‌نشان
- (آغاز جنگ تحمیلی)..... ۲۱۵
- گفت وگو با علیرضا معینی
- روزهای آغازین حضور رادیو در جبهه‌های دفاع مقدس..... ۲۲۱
- گفت وگو با محمود کریمی علویچه
- جوهر بنیادین پیام‌های رادیویی در آن ایام جلب رضایت مردم و رعایت صداقت با آنان بود..... ۲۲۹
- گفت وگو با محمدحسین نورشاهی
- مرور خاطرات آن دوران، موجب تجدید حس تعلق به یک جریان عظیم و پویای تحول‌سازی است..... ۲۴۹
- گفت وگو. با مهران دوستی
- کار گویندگی را به‌طور اتفاقی شروع کردم..... ۲۶۷
- گفت وگو با نصرت‌الله اکبری
- خیلی وقتها مطالب زنده را در حالی اجرا می‌کردم که اشک از چشم‌هایم جاری بود..... ۲۷۳
- گفت وگو با مرتضی حافظی
- رادیو در هشت سال جنگ تحمیلی، اوج استحکام و انسجام خود را تجربه کرد..... ۲۸۱
- گفت وگو با مجید جیران‌پور
- با ایجاد تراکم خبری در یک نقطه، بعضاً باعث انحراف ذهن دشمن می‌شدیم..... ۲۸۷

- گفت وگو با احمد طبعی
- گزارشگری یعنی تسلط کامل بر تمامی شغل‌های رادیویی ۲۹۵
- گفت وگو با اسماعیل براری
- ثبت و تثبیت هویت و دستاوردهای رسانه‌ای دوران دفاع مقدس باید
دنبال شود ۳۰۳
- گفت وگو با محمدرحمان نظام اسلامی
- رادیو جبهه، مرکز عملیات روانی ما را به پشت خاکریزها منتقل کرد ۳۰۹
- گفت وگو با عباس موسایی سنجری
- آنچه در جبهه یاد گرفتم همه چیز من است ۳۱۷
- گفت وگو با علی اصغر فوادیان
- گزارشگران رادیو نقش مهمی در دوران جنگ ایفا کردند ۳۲۵
- گفت وگو با جمال احمدی پور
- تجارب بسیاری را در مدت کم به دست آوردم ۳۳۳
- گفت وگو با عزیزالله فیضی
- احکام مأموریت‌هایم از بهترین یادگارهای جوانی من هستند ۳۳۷
- گفت وگو با فضل‌الله عسگری
- تمام طول جبهه‌ها را زیارت کرده‌ام ۳۴۳
- آلبوم عکس ۳۶۷

پیشگفتار:

پوشش رادیویی تبلیغات دفاع مقدس از ابتدای تهاجم ددمنشانه نیروهای عراق در سال ۱۳۵۹ تا اوایل سال ۱۳۶۵ عمدتاً به عهده پخش و تولید صدای جمهوری اسلامی بود و حتی گروه یا واحد مستقلی برای پخش مطالب جنگی وجود نداشت.

در این میان، البته قسمتی از نیازهای رادیویی داخل و جبهه‌ها منجمله تهییج نیروها در مقاطع عملیاتی با استقرار واحدهای فرستنده سیار در برخی خطوط به صورت مقطعی تدارک و تامین می‌شد و این واحدهای موقت به‌طور غیررسمی «رادیو جبهه» نامیده می‌شدند.

اما رادیو جبهه به‌عنوان یک شبکه فراگیر مرتبط با دفاع مقدس در اواخر سال ۶۴ طراحی شد و از اواسط سال ۶۵ راه‌اندازی گردید.

برخی از اهداف این رادیو که در اندیشه دست‌اندرکاران بود عبارتند از:

اطلاع‌رسانی از داخل جبهه‌های مختلف به عموم مردم.

اطلاع‌رسانی و دادن اعتماد کامل به نیروهای رزمنده درخصوص پشتیبانی

عموم مردم از آنان

تغذیه فکری، علمی، اخلاقی و سیاسی نیروها.

اطلاع‌رسانی در زمینه اجتماعی، حفاظتی و بهداشتی به نیروهای رزمنده.

خشکی‌سازی برنامه‌های جنگ روانی دشمن.

هیجان‌سازی و آماده نگه‌داشتن روحی نیروها در مقاطع رکود جبهه‌ها.

برقراری اتصال مداوم دو سویه میان رزمندگان و خانواده‌های آنان.

ارائه تحلیل‌های عقیدتی، سیاسی، نظامی، تاریخی و به ویژه نقل سیره دفاعی

نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع).

تحلیل و تبیین دیدگاه‌های و رهنمودها و موضعگیری‌های حساس و حیاتی

حضرت امام خمینی (ره)

تهییج نیروها و برقراری ارتباط معنوی خطوط عملیاتی در مقاطع حمله و ارتقای میزان اعتماد به نفس نیروها با اطلاع‌رسانی خودی از موفقیت‌های خطوط مختلف.

رادیو جبهه در شرایط عادی روزانه سه ساعت برنامه داشت و در شرایط عملیاتی برنامه‌های آن از شبکه سراسری نیز رله می‌شد و همزمان با این امر نیروهای فعال و متعهد رادیو جبهه با سایر نیروهای رادیو دست‌به‌دست می‌دادند تا فضای رادیویی کشور تماما حماسی گردد.

با توجه به شرایط خاص کشور که در جنگ به سر می‌برد و با توجه به نیازهای رزمندگان اسلام، رادیو جبهه از همه قالبهای رایج برنامه‌سازی اعم از نمایش، گزارش، مصاحبه، سرود و موسیقی، متون مختلف و... بهره می‌برد و ریتم نسبتا تند و لحنی حماسی متناسب با شرایط موجود برفضای کل برنامه‌ها حاکم بود.

این اشارات مختصر به خوبی گواه آن است که نیروهای همکار رادیو به‌طور اعم و نیروهای فعال در رادیو جبهه به‌طور اخص در طول دوران دفاع مقدس شرایطی کاملا همانند نیروهای فعال در خطوط مقدم جبهه‌ها و ستادهای عملیاتی داشته‌اند. و مجاهدتهای آنان سزاوار ثبت دائمی در تاریخ انقلاب و دفاع مقدس و تجلیل در خور شان ایشان می‌باشد.

مجموعه حاضر که حاوی مصاحبه‌هایی با همکاران آن دوران و در برگیرنده مروری بر تاریخ تبلیغات رسانه‌ای دفاع مقدس می‌باشد با هدف پاسخگویی به‌گوشه‌ای از این ضرورت انکارناپذیر تهیه گردیده است و امید می‌رود در چاپهای بعدی با افزوده شدن نام‌ها و خاطرات کسانی که جایشان به نحوی در این مجلد خالی است کامل گردد.

درعین حال نامهای جاودانه شهدای عظیم‌شان رادیو در مصاحبه‌هایی که می‌خوانید بارها تکرار شده و تصاویری از ایشان زینت بخش صفحات پایانی

کتاب حاضر می‌باشد و امیدواریم شفاعت ایشان شامل حال همه همکاران و هم‌اندیشان باشد.

امیدواریم که این یادگار، برای نسل آینده نشانی باشد بر سعی با صفای اهالی رسانه رادیو و جهاد فرهنگی ایشان در هشت سال جنگ تحمیلی که به پیروزی و سرافرازی مردم قهرمان ایران منتهی شد.

عنایت جناب آقای مهندس ضرغامی ریاست محترم سازمان صداوسیما که خود از گزارشگرا دوره دفاع مقدس نیز بوده‌اند به‌طور ویژه شامل این مجموعه گردیده است.

همچنین حمایت و همراهی صادقانه جناب آقای دکتر حسن خجسته معاون محترم صدا در تدارک این مجموعه نشانه‌ای از تاکید بر پیوند ناگسستنی همه نسل‌های خانواده بزرگ رادیو با دفاع مقدس و آرمانخواهی و فرهنگ‌مداری جهادگران جبهه‌های مختلف آن است.

اللهم تقبل منا...

از فرط دلستگی...

ما نبودیم، خدا بود...

اگر او نبود، نه اسلام بود، نه ولایت، نه انقلاب، نه مردم.

اگر او نبود، از مستی جوان ناآزموده چه کاری برمی آمد؟

چه کسی می توانست در آن شرایط به هم ریخته، از ده ها ذهن متفاوت، یک

جبهه مستحکم فرهنگی بسازد؟

چه کسی می توانست، آدم هایی را که در شرایط عادی شاید در چارچوب یک

خانواده هم حاضر و قادر به همدلی و همراهی نباشند، به اطاعت محض از

یک ذهن و اندیشه - امام(ره) - وادارد؟

چه کس

یا از آن همه «من» می توانست «ما» بسازد؛ «امت» بسازد، «بنیان مرصوص»

بسازد؟...

چه کسی می توانست با ساحران همه دنیا درآویزد؛ نیل اضطراب را بشکافد،

به طور شوق راه باز کند و...؟

ما نبودیم، خدا بود.

همه جا او بود.

در جماران و در ذهن امام

در سنگرها و در رگان قهرمانان گمنام

در خیابان ها و خانه ها، در سینه پدرها و مادرها

در رادیو، در اتاق ۴۰۴ ساختمان پخش

در فرستنده رادیو آبادان

مخفیگاه های فرستنده های سیار

و...

ما نبودیم، او بود.

و ای کاش، در همان لحظه‌های حضور فراگیرش در حلقه‌های یقینمان آنچه را که او کرد و ما شدیم، نوشته بودیم.

ای کاش، این تجربه را به همان زبان که همه حرف‌های آن روزها را می‌زدیم و می‌نوشتیم، نوشته بودیم...

چنین نشد.

اما، شما که شاید روزی شنونده پژواک‌های لبیک دل‌های خود و دیگران به دعوت دیدار حق در جبهه‌ها و شهرهای «ایران» بوده‌اید، اگر با گوش همان روزها بشنوید، لکنت امروز قلم‌های ما تا حدود زیادی جبران خواهد شد. شما که شاید هنوز هم... می‌شنوید، یا گوش‌هایتان در جستجوی آن صداست...

آنچه ما شدیم و آنچه در سنگرهای رادیو رخ داد، بخش عمده‌ای از باطن دفاع مقدس بود؛ از باطن حقیقتی که درخشید و...

آن روزها که همه‌جا او بود، بهتر از اینها می‌نوشتیم.

امروز، خدا خودش کمک کند که حرف‌هایمان با چشم و گوش آن روزها خوانده و شنیده شود.

کلام یک آشنا جان بی جمال جانان میل جنان ندارد

سخت است که پس از ربع قرن به سال‌های انقلاب برگردیم و به کسانی که آن ایام و احوال را ندیده یا از یاد برده‌اند، تصویری از جمال بی‌مثال حقیقتی که در آن روزها قبله اهل دل و مطلع الفجر همه تابش‌ها و تراوش‌ها بود، ارائه دهیم.

سخت است که همگان را زانو به زانوی مدیران و سرداران و شهیدان انقلاب و دفاع مقدس بنشانیم تا از آنان بشنوند که «رادیو» به‌عنوان رسانه فراگیر آن روزها و «رادیو جبهه» به‌عنوان طنین حقانیت دفاع مقدس در سال‌های مدیریت روانی جنگ چه سهمی از حماسه‌ای که هنوز ناشناخته مانده است، به عهده داشت.

سخت است، اما مگر می‌توان به عذر سخت بودن کاری بایسته از کنار آن گذشت؟

مگر می‌توان حقیقتی چنان بزرگ - انقلاب - و عظمتی چنان شگفت - دفاع مقدس - و رشادتی چنان فراگیر - امام(ره) و پیروانش - را به عذر سخت بودن، ناگفته رها کرد؟

اکنون که شاهدان اصلی آن همه عظمت و مظاهر اصلی آن همه رشادت در میان ما نیستند، تکرار خاطرات، نقل اقوال، مرور نوشته‌ها و شرح احوال، معبری است که اگر به درستی گشوده شود، شاید به فتح القلوب منتهی شود.

آنگاه دور از انتظار نیست که نگرستن از زاویه‌ای متفاوت، مبتدای شوق و حرکتی تازه در مسیر بازشناسی انقلاب و دفاع مقدس و بنیان‌ها و آرمان‌ها و قهرمانان آن شود و خیر این مبتدا، دریافت تمام حقیقت یا حداقل ابعاد تازه‌ای از آن باشد.

امروز بسیاری از سردارانی که گاه در اوج وظایف رزمی خود، به هیأت گزارشگران رادیو درمی آمدند - چونان شهید باقری (افشردی) - و خطشکنانی که گاه برای گشودن راه توفیق یک گزارشگر رادیو تغییراتی در برنامه مواضع تحت فرماندهی خود می دادند - چونان شهید صیاد شیرازی - در میان ما نیستند. همان طور که تعداد زیادی از همکاران و گردانندگان واقعی رادیو نیز در کنار شهیدان جنگ آر미ده اند و نمی توانند خاطرات شباهت هایی را که میان چانه زدن های آنان با فرماندهان ارشد و چانه زنی های فرماندهان خطوط مقدم با فرماندهان قرارگاه ها وجود داشت بازگو کنند.

اما تک تک رزمندگانی که ارزش همراهی رادیو را با خود از طلائی و مارد و شلمچه و فاو تا مریوان و بانه و مهران و دهلران و چارزبر درک کرده اند، می توانند شاهد باشند که «رادیو» در آن سال ها نه تنها پاسدار باطن حقیقت دفاع مقدس بلکه خود بخشی از آن بود.

می توان یادگاران باقیمانده رادیو از آن دوران را - که بخش مهمی از آنها متأسفانه از بین رفته است - به عنوان جلوه ای جاری از ارزش های دفاع مقدس، پیش چشم ها و گوش های اهل انصاف قرار داد...

تا شهادت دهند که سربازان گمنام امام زمان تنها در سنگرهای خاکی و میدان های مین نبوده اند.

تا شهادت دهند که رادیو، گاه از میدان هایی صعب تر از هزاران میدان مین عبور کرده است تا قافله نور را به سلامت از اضطراب های پنهان و آشکار عبور دهد.

تا شهادت دهند که میراث نسل اول انقلاب در رادیو، میراث بکری از ارزش ها و آفرینش هاست و پرده گشایی و رونمایی این میراث، راهگشای تدبیرها و راهبردهای عالی تر فرادهای ماست.

کسانی که مجموعه حاضر را فراهم آورده‌اند به فاصله انکار ناپذیر آنچه هست با آنچه باید ارائه می‌شد اذعان دارند. اما برای من که به‌عنوان همکار قدیمی رادیو چند صباحی نیز افتخار بر دوش کشیدن دستگاه‌های سنگین ناگرا را داشته‌ام، مسلم است که بخشی از این نقص، به پرهیز مستمر یاران رادیو از به رخ کشیدن کارنامه خود برمی‌گردد.

گرچه این خود نشانه دیگری از همسانی احوال و دنیای رزمندگان جبهه رادیو و رزمندگان اصیل سایر جبهه‌های حق علیه باطل است، آرزو می‌کنم قفلی که این عزیزان بر زبان‌ها و دل‌های خود زده‌اند به زیبایی هر چه تمام‌تر شکسته شود و مجموعه‌ای که با عملکرد خود بر چهره تمام نظریه‌های علمی ارائه شده درباره رسانه گرد کهنگی پاشیدند، سهم خود را در بازشناساندن آنچه باید به آیندگان شناساند نیز جدی‌تر بگیرند و نام‌های فراوانی که جایشان در این مجموعه خالی است نیز، در گردآوری مجموعه‌های بعدی به یاری همسنگران خود بشتابند.

با تعظیم دوباره در برابر ارواح طیبه همه شهیدان انقلاب و دفاع مقدس و ادای احترام به شهدای رادیو، توفیق همگان را در پاسداری و معرفی ارزش‌ها و آثار دفاع مقدس و ادای حق‌آفرینندگان و حافظان این ارزش‌ها و آثار خواستارم.

سیدعزت‌الله ضراغمی

گفت‌وگو با سیدحسن حسینی

سیدالشعراى انقلاب و خط‌شکن ادبیات دفاع مقدس

دکتر سیدحسن حسینی، برادر ما بود. برادری هنرمند، فرزانه، آزاداندیش، مؤمن، با فضیلت و متعهد.

برادری در عین تعهد، مستقل؛ و در عین استقلال، متین.

پرکار و بی‌ادعا. خاموش و سراپا صدا.

سعی می‌کرد به چشم نیاید، اما همیشه به چشم می‌آمد. با این حال، تا بود، آنچه می‌دیدیم همه او نبود. تا بود، برای دوستانش در رادیو، فقط یکی از همراهان بود؛ برای همسنگران در عرصه ادبیات نیز.

همراهی که در طول دهه اول انقلاب، دوشادوش دیگران و غالباً جلوتر از همگنان دویده بود در دهه دوم هم از پا نیفتاد و به رغم سخت شدن راه، غبار گرفتن آینه‌ها و حاکم شدن «غربت» در میان «قربا» سعی می‌کرد همان باشد که در آغاز انقلاب بود.

تازه وقتی که از میان ما پر کشید، فرصت یافتیم که ببیندیشیم او که بود.

فرصت یافتیم که دریابیم با آن همه چشم، او را چنان که بود ندیده بودیم.

نه آنگاه که در کنارمان بود و یکی از ما بود.

نه آنگاه که تأییدمان می‌کرد.

نه آنگاه که به قدمان می‌کشید.

نه آنگاه که با وجود جدا شدن از جمع رسمی ما، در هر عملیاتی و هر فتحی با مطالب فراوان و با حلاوت بسیار نوشته‌هایش با ما شریک می‌شد.

نه آنگاه که بعد از سال‌ها، در دهه سوم انقلاب، دوباره به رادیو آمد و این بار در کسوت استادی کوشید تا نسل‌های بعد از خود را پروراند.

از فروردین ۱۳۳۵ تا فروردین ۱۳۸۳، انسانی بزرگ با دلی بزرگ و روحی بزرگتر در میان ما زیست که نه تنها در سروده‌ها بلکه در تمام لحظه‌هایش عاشورایی بود.

نه تنها در شعر که در دوستی و همدلی و شانه راست کردن زیربار سختی‌ها و بحران‌ها، خط‌شکن بود.

نه تنها در دوستی و همکاری که در همه‌شؤون زندگی، رفیق نیمه راه بودن را ننگ می‌دانست.

معجون‌نی از مهر و عتاب، مثل وجدان.

صمیمیتی کودکانه در عین شکوه‌مندی.

اگر به صدا درمی‌آمد، هر بیت یا هر جمله‌اش، ادبیات انقلاب را از شوق می‌لرزاند.

اگر سکوت می‌کرد، تلاطم درونش، از طریق نگاه به همه‌ما منتقل می‌شد.

و راستی جای خالی‌اش هم، چه حرف‌ها که با ما ندارد!

نه اسطوره باز بود، نه به دنبال اسطوره شدن. خود را پنهان می‌کرد تا ظهور جسم و نفس، حجاب حقیقت کلماتش نشود.

معرفت، شراره‌ای از برادری، انسان بودن، شرافت، صداقت، صراحت، متانت، دانایی و هوشمندی بود که از وجود او ساطع می‌شد و همه‌اینها برای او مقدم بر شعر، ادبیات، فلسفه و حتی زندگی بود.

مخاطب‌شناس بود. هم نیاز مخاطب را - آنچه مردم می‌خواهند - می‌شناخت و هم آنچه را باید بخواهند.

می‌دانست آنچه را که مردم باید بخواهند، چگونه عرضه کند تا همگان اذعان کنند که وجود انسانی آنها در حقیقت همین را می‌خواهد.

آرمان‌هایش، تبدیل به خصلت‌های او شده بودند: مناعت و عزت و در عین حال دلسوزی عاشقانه به حال جامعه‌ای که همواره در معرض پرتاب شدن از قله‌سربلندی و کمال به دره‌سرخوردگی است.

برای پاسداری هویت انسانی انسان‌ها، هیچ فرصتی را نادیده نمی‌گرفت. می‌دانست که من احیی نفساً کمن احیی الناس جمیعاً.

می دانست که وظیفه اصلی انسان طراز اسلام و همین طور وظیفه «شاعر» و «رسانه» توجه به پهنای زندگی خود و دیگران و برکت دادن به آن است. سیدحسن حسینی، شاعر دیروز و امروز و فردای انقلاب، همراه دیروز و همیشه ما، همواره نگران آینده بود...

و هنوز نگران آینده است.

و آینده، نگران ما، که همان خواهیم ماند که بودیم؟ یا همان خواهیم شد که...؟!

به هر چه پرداخت، از هر چه نوشت و در هر چه تحقیق کرد، مغلوب موضوع یا حواشی آن و یا مغلوب حال و هوای حاکم نشد. اصلاً هیچگاه مغلوب شرایط نشد.

و حالا که نیست، بگذار همین کلمات، تجدید عهد ما با او باشد.

و بخوانیم:

من

شمشیر باستانی شرقم

اصحاب آفتاب

بر قبضه قدیمی من کنند!

«یاران مصطفی

شمشیر زرنگار، حمایل نمی کنند.»

و بدانیم:

پیر برهمن گفت:

از رود تا دریا

راه درازی نیست

رودی که از خود بگذرد

دریاست.

و همخوانی کنیم:

یاور باورهای زخمی بودن، کار سهل و ساده‌ای نیست. در یک زمان هم
احداث راه است و هم رهنوردی. بند کردن چنگ اراده است به صخره‌های
عمود بر توان انسان و در همان حال حرمت صعود را نگاه داشتن... آفتاب را
گِل اندود دیدن و شک نکردن در رستگاری نورباوران.

گفت‌وگو با مهدی ارگانی

مدیر رادیو در سال‌های ۵۹ تا ۶۲

جنگ مانند چراغی راه ما را روشن کرد

مدیریت رادیو در زمان جنگ از دشوارترین مسؤولیتها در تاریخ رادیو بوده است. اداره رادیو در زمان جنگ تنها با مدیریت بحران امکان‌پذیر بود؛ چرا که در فاصله کمی از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران به تنهایی مجبور به دفاع از خود در برابر رژیم بعثی عراق که از حمایت کشورهای امپریالیستی بهره می‌برد، بود. مهدی ارگانی مدیر رادیو در سال‌های ۵۹ تا ۶۲ بود که مدیریت را در شرایط بحرانی تجربه کرد.

● آقای ارگانی از سوابق خود در رادیو و قبل از آن بگویید.

○ من در کانون پرورش فکری بودم و از اوایل انقلاب در شورای سناریو و شورای تئاتر کشور فعالیت می‌کردم.

● مسبوق به سابقه بود؟

○ نه، همین‌جوری. آنجا کارمان این بود که تئاترها را همزمان با روخوانی هنرپیشگان ارزیابی می‌کردیم و می‌گفتیم خوب است یا نه. روزی که مشغول ارزیابی نمایش اولدوز و کلاغ‌ها بودم گفتند جنگ شروع شده.

● در چه مقطعی وارد رادیو شدید؟

○ اواخر سال ۵۹. آن موقع اوج درگیریها بود. نکته اصلی در مدیریت من در رادیو این بود که به‌طور متوسط هر سه هفته یک بار برنامه‌های رادیو ویژه می‌شد؛ جدول پخش کنار گذاشته می‌شد و برنامه زنده آن هم درباره جنگ با همه سختی‌هایش اجرا می‌شد. در برنامه‌های زنده نباید اطلاعاتی لو می‌رفت و شنونده هم نباید خسته می‌شد.

● درون رادیو چه خبر بود؟

○ در کشورهایی که انقلابشان دفعتاً به موفقیت نمی‌رسد مطمئناً برنامه‌ریزی بعدی حساب شده‌تر است و تکلیف سازمانی مثل رادیو و تلویزیون سریع مشخص می‌شود. ولی در ایران و انقلاب اسلامی اینگونه نبود؛ نقاط قدرت متعددی که با رهبری امام (ره) و با انقلاب هماهنگی نداشتند در همه جا به ویژه در رادیو و تلویزیون فعال بودند. به‌طور مثال منافقین، چریک‌های فدایی و گروه‌های دیگر فعال بودند و با هیأت موسس مشکل داشتند. یادم می‌آید یکی از دوستان تلویزیون می‌گفت ما دو سال بعد از انقلاب تازه فهمیدیم استودیوهای تولید داریم. یعنی اصلاً بچه‌های مسلمان را راه نمی‌دادند، یعنی

آنقدر نیروهای ما را معطل می‌کردند که بعد مثل کریستوف کلمب آنها استودیوها را کشف کردند.

در آن زمان مدیران پخش تلویزیون سه نفر بودند؛ آقایان محمد کریمیان، مهندس محمد بهشتی و غلامحسین کرباسچی. آقایان جواد یاسینی و محمدعلی ایزدی هم مدیر پخش رادیو بودند.

آن زمان که جنگ شروع شد، شبکه یک تلویزیون ۷-۸ ساعت بیشتر برنامه نداشت. شبکه ۲ هم شبکه آموزشی بود. همه بار مسائل خبری و جنگ روی دوش رادیو بود.

در آن زمان نیروی انسانی دوره دیده در اختیار ما نبود؛ فقط علاقمندان به رادیو و تلویزیون و انقلاب خود به خود وارد رادیو شدند. خط قرمزهای انقلاب هم بعضی از افراد کار آزموده را کنار گذاشت. مثلاً ماه رمضان ما دیگر کسی مثل ذبیحی را نداشتیم.

● من فکر می‌کنم وقوع جنگ، به تصفیه‌هایی که قرار بود در رادیو انجام گیرد سرعت بخشید.

○ بله نکته مهمی است. جنگ مانند چراغی راه را روشن کرد و هرکس هر راهی را می‌خواست برود رفت.

● یادم می‌آید در آن زمان ناگهان تماس می‌گرفتند و می‌گفتند آقا الان عملیات در پیش داریم و شما باید زمینه‌های رسانه‌ای آن را فراهم کنید. تمام برنامه‌های تولیدی کنار می‌رفت و از ساعت ۹ صبح برنامه‌های زنده پخش می‌شد تا ساعت ۲ بعدازظهر که قرار بود خبر پخش شود. این پروسه چگونه اداره می‌شد؟ شما به‌عنوان کسی که در تشکیلات مدیر بودید، چه می‌کردید؟

○ به ما نمی‌گفتند عملیات در پیش داریم و قبل از عملیات هرچه برنامه عادی بود. این برای نظامیان بهتر بود و عملیات لو نمی‌رفت. عملیات معمولاً نیمه شب شروع می‌شد و برنامه‌ها از ظهر ویژه می‌شد؛ چون از شروع

عملیات تا تثبیت بچه‌ها در مواضعشان حداقل این زمان را لازم داشتند. از ستاد تبلیغات جنگ با پخش تماس می‌گرفتند که عملیات داریم آنوقت برنامه ویژه می‌شد و ما شروع می‌کردیم به گرفتن خبر از عملیات و پخش آن. در آن زمان رادیو از واحد خبر هم نقش حساس‌تری داشت؛ چون واحد خبر باید صبر می‌کرد تا زمان پخش خبر فرا برسد، ولی رادیو همیشه روی آنتن بود. هروقت از ستاد تبلیغات جنگ تماس می‌گرفتند، آقای یاسینی مدیر پخش وقت، بلافاصله مارش می‌گذاشت. پخش مارش خوشحالی توام با بیم را به دنبال داشت. همه کسانی که عزیزانشان در جبهه بودند با شنیدن مارش حس می‌کردند که ما داریم پیروز می‌شویم، ولی در هر عملیات تعدادی کشته و زخمی هم داشتیم و این مقداری دلهره و بیم در دل عزیزان به‌وجود می‌آورد.

● برای مارش از چه موسیقی‌هایی استفاده می‌کردید؟

○ مارش شهریار بود و چند مارش دیگر که زیر صدای گوینده‌ها در هنگام خواندن اطلاعیه‌ها پخش می‌شد، همین‌طور از سرودهای آقایان قره‌باغی و گلریز و سرودهای جمعی اول انقلاب استفاده می‌کردیم. ترکیب برنامه به این صورت بود که اول مارش پخش می‌شد، اطلاعیه خوانده می‌شد و بعد از اطلاعیه سرود پخش می‌شد. سرودها از لحاظ اجرا، ملودی و شعر بی نظیر بود. واقعاً صداهایی که آنها را اجرا می‌کردند نظیر نداشت. مثلاً اجرای: «ایران ای سرای امید» آقای شجریان بسیار زیبا و دلنشین بود و شاید خود او دیگر نتواند این سرود را دوباره به آن زیبایی بخواند و یا قطعاتی از شهرام ناظریان «گل همیشه بهار» با شعر معلم. یکبار لطفی آمد در اتاق من و گفت من می‌خواهم آهنگی را برای امسال به شما هدیه کنم. نزدیک سال نو بود و آقای شجریان «ایران ای سرای امید» را خواند.

● یادتان هست سرودهای جنگ از کی شروع شد؟

○ سرودهای جنگ از اوایل جنگ شروع شد، به نظر من واکنش واحد موسیقی از همه واحدها سریع‌تر بود. تولید به صورت انبوه بود. جنگ میان افراد همدلی به وجود آورده بود و ضابطه‌های دست و پاگیر وجود نداشت و همه عاشقانه کار می‌کردند؛ همه فی‌الواقع بسیجی بودند و می‌گفتند حالا که نمی‌توانیم در جبهه باشیم پشت جبهه کار بسیجی می‌کنیم.

● برنامه‌های ویژه شامل چه آیت‌هایی بود؟

○ در برنامه‌های ویژه غیر از سرود و موسیقی‌های حماسی از گزارشهایی که از جبهه ارسال می‌شد استفاده می‌کردیم. مردم به این گزارشها خیلی علاقه داشتند، چون از طریق گزارشها از جبهه‌ها خبر می‌گرفتند. ما گزارشها را خرد می‌کردیم و در طول برنامه در قسمت‌های مختلف میان دو بخش خبری پخش می‌کردیم و این کار بسیار دلچسب بود.

● بخش‌های خبری رادیو در چه ساعاتی از روز پخش می‌شد؟

○ ۷، ۸، ۱۴، ۲۰ و ۲۴. شبکه یک تلویزیون هم یک یا دو بخش خبری داشت.

● اواخر سال ۵۹ روزهای سختی را می‌گذرانیدیم. خبر سقوط خرمشهر و محاصره آبادان فضای ناامیدی را در مردم به وجود آورده بود. در آن روزهای سخت یادتان هست چه کار می‌کردید؟

○ در آن زمان من خودم ۲۷ سال داشتم و مجبور بودم رادیو را بچرخانم. جالب اینکه بقیه همکاران ما هم اینگونه بودند. آقایان حمید خزایی، کریمی، محسن نبوی، جواد یاسینی، غلامی و... همه موقعیت مشابه من را داشتند. موقعیت بحرانی ایام انقلاب و جنگ کار را به مراتب از شرایط عادی سخت‌تر می‌کرد. برای اداره رادیو راهبرد و برنامه مدوئی نداشتیم. نه فرصت یادگیری داشتیم و نه آمادگی آن را. درواقع هیچ اصل و ضابطه‌ای نداشتیم.

نکته دوم وضعیت آغاز جنگ بود؛ ما موقعیت امیدوارکننده‌ای نداشتیم. البته خبر مقاومت بچه‌ها خیلی خوب بود ولی از طرفی خبر شهید شدن بهترین، نازنین‌ترین، شجاع‌ترین و مسلمان‌ترین بچه‌ها که همین‌طور درو می‌شدند بسیار تراژیک و تأثرانگیز بود. مثلاً قضایای جهان آرا یا خبر شهید شدن بچه‌های گروه چمران در جبهه هویزه که بسیار تأثرانگیز بود. ما براساس اصولمان نمی‌توانستیم دروغ بگوییم. در تمامی رسانه‌های رقیب عرف بود که دروغ می‌گفتند ولی ما نمی‌توانستیم دروغ بگوییم. فاصله شعارهای انقلاب ما تا آن لحظه ۲ سال بود و ما نمی‌توانستیم از اصولی که به آنها پایبند بودیم دست بکشیم. یکی از کارهای ما این بود که وقتی عملیاتی پیروز می‌شد، جستجو می‌کردیم، حماسه‌های جزئی را پیدا می‌کردیم و تبدیل به خبر می‌کردیم. این را هم به همه گزارشگران خود گفته بودیم و هم از ستاد جنگ می‌خواستیم که خبرهای جزئی مثلاً مقاومت دو نفر را هم به ما بگویند.

● یعنی بعضی از مطالب ماهیت خبری نداشت.

○ بله ماهیت خبری نداشت ولی هم راست بود و هم روحیه مردم کشور را بالا می‌برد. چون نمی‌توانستیم بگوییم که آبادان سقوط کرد، براساس اصطلاحاتی که فرمانده‌های نظامی به ما دیکته می‌کردند می‌گفتیم یک عقب‌نشینی تاکتیکی کرده‌ایم.

از طرفی اطلاع ما از اوضاع محدود بود. ما گزارشگرانی را به جبهه‌ها اعزام می‌کردیم، ۵ تا ۶ گزارشگر در جبهه و خط بودند که مصاحبه می‌کردند و برای ما می‌فرستادند. آقایان جیران پور، براری، تفقد راد، اکبر اورهای از جمله آن گزارشگران بودند. در این بین اتفاقات جالبی هم می‌افتاد، مثلاً اگر شما نوارهای آن زمان را گوش کنید می‌فهمید که همه چیز هیجان زده است. یعنی هیجان گزارشگر به مراتب بیشتر از کسی است که دارد از او گزارش تهیه می‌کند. مثلاً یادم هست نواری را برای پنخس به ما دادند که در آن گزارشگر

پرسیده بود آقا شما برای چه به جبهه آمده‌اید؟ او گفته بود ما آمده‌ایم با حق و باطل بجنگیم. یا مثلاً گزارشگر به کسی گفته بود پدر شما با ۶۰ سال سن و ۱۵ بچه و سه تا همسر چه جوری آنها را رها کرده‌اید و در جبهه برای خدا می‌جنگید؟ بعد متوجه شده بود که همه چیز را در سؤال گفته است. لذا گفته بود حالا اگر پیامی دارید بفرمایید.

از این اتفاقات که انصافاً بعضی از آنها شیرین بود بسیار زیاد اتفاق می‌افتاد. در هر حال ما چنین گزارشهایی را به‌عنوان سند صوتی معتبر داشتیم. رادیو در آن زمان خط شکن بود و تلویزیون معمولاً سر سفره حاضر و آماده رادیو می‌نشست.

● همه این اتفاقات بدون کلاس و دستور العملی اتفاق می‌افتاد؟

○ به نظر من مدیریت رادیو در زمان جنگ خیلی شبیه خود جنگ است. جنگ ما با جنگ‌های کلاسیک دنیا متفاوت بود، به‌طور مثال ما برای تهییج نیروها در جبهه مارش نداشتیم و از نوحه استفاده می‌کردیم (چیزی که ملودی اش برای زمان صلح خوب بود، نه تنها خشن و کوبنده نبود بلکه بیشتر عاشقانه و عارفانه بود). نکته دوم اینکه جنگ ما براساس دشمنی و نفرت نبود، بلکه براساس عشق بود. بچه‌های ما در جبهه به خاطر نفرت از عراقیها جلو نمی‌رفتند، بلکه به خاطر عشق به خدا و اسلام و امام می‌جنگیدند.

در جنگ ما، بسیجی‌ها خیلی هماهنگ نبودند و ما همین‌نا هماهنگی را در مدیریت رادیو هم داشتیم. ما یک رادیوی جنگی را اداره می‌کردیم که خیلی متفاوت بود. در تمام جنگ‌های دنیا تعداد کشته شده‌ها را سانسور می‌کنند، در حالیکه ما هیچ ابایی نداشتیم که تعداد صحیح را به مردم بگوییم چون فرهنگ ما فرهنگ شهادت و فرهنگ عاشورایی است و این فرهنگ تصویری زیبا و مطلوب از مرگ در راه خدا ارائه می‌دهد. به همین علت ما کمترین

سانسور را در مورد شهدای خودمان نسبت به تمام جنگ‌های دنیا داشتیم. نکته اصلی درباره اداره رادیو در زمانی که ما نه ضوابط و نه تجربه و نه فرصت داشتیم، این بود که بزرگترین منبع الهام ما برای فعالیت‌هایمان خود جنگ بود و ما با خود جنگ مستقیماً ارتباط برقرار می‌کردیم و سعی می‌کردیم از خود او دستور بگیریم.

● برای دریافت صحیح اطلاعات در مورد جنگ با کجاها هماهنگ بودید؟

○ ما برای سرعت عمل بیشتر، پخش را زیر نظر آقای یاسینی با دو منبع یکی دفتر مرکزی خبر و دیگری ستاد تبلیغات جنگ هماهنگ کرده بودیم. ستاد تبلیغات جنگ هم با سپاه و ارتش هماهنگ بود. خبرها را از آنان می‌گرفتند و با یک قالب رسانه‌ای تهیه و پخش می‌کردند. در تولید هم روزهایی که وضعیت غیر عادی اعلام می‌شد صبح دور هم جمع می‌شدیم و برنامه آن روز را طراحی می‌کردیم.

● آقای ارگانی شما یادتان می‌آید که چگونه گوینده انتخاب می‌کردید و متن‌های جنگی را چگونه تهیه می‌کردید؟

○ ما در پخش تحریریه‌ای داشتیم که برای برنامه‌های زنده مطلب می‌نوشتند و گوینده شیف‌ت مطالب را می‌خواند. ولی در مجموع آقایان محمود کریمی علویجه، مهران دوستی و محمدحسین نورشاهی گویندگان خاص جنگ بودند و روزهای عملیات از آنان استفاده می‌شد.

● سال ۶۰، سال سختی برای شما بود. فتح خرمشهر، شکستن حصر آبادان و رفتن بنی‌صدر؛ شما اصطکاک‌های بنی‌صدر در دوره جنگ داشتید؟

ج: نه، اصولاً بنی‌صدر مدیر بدی بود، بد، نه به لحاظ اخلاقی بلکه به لحاظ مدیریتی. اصلاً به نظر من انقلاب چند سوء تفاهم داشت که یکی از آنها بنی‌صدر بود. بنی‌صدر اصلاً نمی‌دانست کجا باید دخالت کند و کجا نباید

دخالت نکند. در تمام دوران جنگ رئیس اصلی رادیو و تلویزیون که هر وقت می‌خواستیم می‌توانستیم از او راهنمایی بگیریم شخص حضرت امام (ره) بود. حضرت امام با واسطه ستاد، یا آقای محمد هاشمی یا با پیغامهایی که از طریق حاج احمد آقا می‌دادند، می‌گفتند مثلاً این خوب است، این را کمی احتیاط کنید. خود احمد آقا هم مستقیماً با پخش و با محمد هاشمی و با خود ما تماس می‌گرفتند. به هر حال ما احساس می‌کردیم امام بالای سر ماست.

● **خاطره‌ای از روند حرکت به سمت برنامه‌ریزی بلندمدت برای رادیو و اداره آن دارید؟**

○ ما از اواسط سال ۶۰ سعی کردیم گروههای برنامه‌ساز و حدود وظایف آنها را مشخص کنیم و چون همزمان با مدیریت رادیو مسؤول واحد موسیقی هم بودم سعی کردیم شرح وظایفی هم برای آنها مشخص کنیم. سعی کردیم برای نمایشنامه، گزارش و موسیقی به استناداردهایی دست پیدا کنیم. درباره برنامه‌ها براساس زمان پخش آن زیاد صحبت کردیم.

● **آقای ارگانی از سال ۶۱ و فتح خرمشهر بگویید؟**

○ ساعت ۱۱ صبح وقتی خبر فتح خرمشهر را شنیدم با آقای یاسینی تماس گرفتم. تا زمان پخش خبر ساعت ۱۴ فاصله زمانی زیادی بود و می‌خواستیم یک مراسم رسانه‌ای برای این پیروزی بگیریم. برنامه‌های عادی را قطع کردیم. در حالت عادی هر ۱۰ دقیقه خبری از جنگ می‌گفتیم ولی ما فاصله را به ۵ دقیقه رساندیم. اول با جملات مقطع آمادگی و انتظار ایجاد کردیم و سعی کردیم مردم خبر را با صدای محمود کریمی بشنوند. با اصرار دوستان خبر حدود ساعت ۱۵ ابتدا یک‌بار آقای کاشانی گوینده خبر، آزادی خرمشهر را اعلام کرد و بعد محمود کریمی مجدداً خبر را خواند. تأثیر نحوه اعلام خبر از سوی محمود کریمی بسیار گسترده بود. شیرینی فروشی‌ها خالی شد،

مردم به خیابان‌ها ریختند و افسردگی حاکم بر کشور با این خبر شفا یافت. بعد از این خبر ما شاهد پیروزی‌هایی چون فتح‌المبین و غیره بودیم.

● در اداره رادیو چقدر مستقل بودید؟

○ کاملاً استقلال عمل داشتیم. شاید در هیچ یک از دوره‌های مدیریتی‌ام به اندازه رادیو مستقل، آزاد و راحت نبوده‌ام. واقعاً در آن زمان رادیو مثل یک خانواده اداره می‌شد. در زمان بحران، مدیریت بحران به خوبی اعمال می‌شد. ما از ستاد تبلیغات جنگ خبر می‌گرفتیم و کاملاً با نیروهای نظامی سپاه و ارتش هماهنگ بودیم. در داخل سازمان هم با واحد مرکزی خبر هم‌پوشانی خوبی داشتیم. معمولاً بلافاصله بعد از عملیات اکیپ تولیدی می‌فرستادیم. چون بعد از عملیات زمان نقل‌خاطره بود؛ اینکه رزمندگان تعریف کنند چگونه پیروز شدند، شب عملیات چه کردند و در زمان عملیات چه رخ داد. به‌طور کلی در زمان عملیات هم در تولید و هم در پخش فعالیت ویژه بود و به‌طور مثال آقای جعفری جلوه مدیر نمایش وقت در زمان عملیات سعی می‌کردند طرحی در زمینه نمایش‌های جنگی بیاورند.

● در مقاطعی که در جبهه‌ها شاهد رکود بودیم، برای اینکه این رکود تأثیر بد

و منفی روی جامعه نگذارد چه می‌کردید؟

○ وظیفه ما در چنین مقاطعی این بود که روحیه دفاعی و جنگی مردم را تر و تازه نگه داریم و در ضمن آستانه تحمل مردم را هم در نظر بگیریم، یعنی باید مدتی را به مردم استراحت می‌دادیم. گاهی هم در عمل این امر درست اعمال نمی‌شد. به‌طور مثال همیشه بعد از ساعت ۹ شب آقای قادرپناه تفسیر می‌خواند و این تفسیر را گاهی شعاری می‌خواند.

● رابطه رادیو با مردم در زمان جنگ چگونه بود؟

○ در زمان جنگ آنچه خیلی به ما کمک می‌کرد همدلی و یکدستی ملت ایران بود. انقلاب تازه پیروز شده بود و مردم به ما به‌عنوان مدیر معتمدشان نگاه می‌کردند. لذا ما فشارهای اجتماعی نداشتیم. من می‌دانم که آدم خیلی قوی و باهوشی نیستم. من یک آدم معمولی هستم که توانستم در آن شرایط دوام بیاورم و با روحیه خوب این وظیفه را انجام بدهم ولی این انجام وظیفه به دلیل اتکایمان به مردم بود که پشتیبان ما بودند و مطمئن بودند که ما درست می‌گوییم.

● شما چه تصویری از دوره مدیریتی خودتان در زمان جنگ دارید؟

○ زیباترین و مهم‌ترین دوران زندگی‌ام دوران مدیریت در رادیو بود. در آن دوران همکاری که در حد امکاناتمان بود برای جبهه و جنگ انجام دادیم. سعی می‌کردیم ارتباط ما بی‌واسطه باشد و بزرگنمایی یا کوچک‌نمایی اغراق‌آمیز نداشته باشیم. برای تبلیغات جنگ و ثبت خاطرات دوران جنگ در رادیو بیشترین خدمت را کردیم و توانستیم یک آینه تمام‌نمای بی‌غبار و بی‌واسطه برای جنگ باشیم. هرکسی که در جبهه نبود جنگ را در رادیو نگاه می‌کرد و ارزش و قیمت جنگ را درک می‌کرد.

● آینده رادیو را چگونه می‌بینید؟

○ آینده رادیو موسیقی است و خبر؛ یعنی چنین ماهیتی قطعاً پیدا خواهد کرد. با پیشرفت وسایل ارتباطی و پدید آمدن اینترنت و ماهواره‌ها و سیستم‌های دیجیتال، مخاطب اگر قرار باشد نمایشنامه یا کارهای جانبی را بشنود می‌تواند به اینترنت مراجعه کند و تصویری آن را از ماهواره دریافت کند. گزارش و مستند هم از طریق رسانه‌های دیگر در دسترس است، همین علت رادیو باید امکانات خبری و موسیقی خود را تأمین و تقویت کند.

● آقای ارگانی در حال حاضر چه می‌کنید؟

○ مشاور وزیر ارشاد، مشاور رئیس صداوسیما، عضو هیأت مدیره کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و معاون هنری موسسه نشر و تنظیم آثار حضرت امام (ره) هستم.

گفت‌وگو با محمدجواد یاسینی

مدیر پخش رادیو در سال‌های ۵۹ تا ۶۲

مردم با رادیو زندگی می‌کردند.

رادیو، لحظات سخت و دشواری را پس از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی به خود دید. اگر همدلی، همکاری و حس مسئولیت بر روابط کاری حاکم نبود، اداره رادیو را به‌عنوان رسانه ملی را سخت می‌نمود. محمدجواد یاسینی نخستین مدیر پخش رادیو پس از انقلاب بود که تا اوج مرحله هجومی دفاع مقدس هدایت مؤثرترین بخش رسانه‌ای جنگ را برعهده داشت.

● **جناب آقای یاسینی شما در ۳۱ شهریور سال ۵۹ در رادیو چه سمتی را عهده‌دار بودید؟**

○ بهتر است از چگونگی ورودم به رادیو و اوضاع رادیو بعد از انقلاب شروع کنم. من اوایل سال ۵۸ از طریق شهید مطهری به عنوان نویسنده وارد رادیو شدم. مدیر رادیو در آن زمان آقای احمد جلالی و مدیر پخش آقای همایون حاجی خانی بودند و آقایان احمد توکلی، علی لاریجانی، علی پایا و مسعود ابوطالبی عضو هیأت تحریریه بودند. فضا در آن زمان بسیار خاص بود. همه گروه‌ها در هیأت تحریریه با آرم بالای سرشان حضور داشتند. یک روز احمد جلالی آمد در رادیو و گفت: «درود بر خودم که با همه کار می‌کنم.» تا اینکه با بنی صدر مصاحبه‌ای رادیویی صورت گرفت و نظرهای او در مصاحبه مشخص و نقد گردید. بنی صدر می‌خواست قسمتهایی از مصاحبه ادیت شود که با مقاومت من روبرو شد. این قضیه و مسائلی دیگر موجب پیدایش اختلاف بین بنی صدر و اعضای شورای انقلاب بر سر مدیریت رادیو و تلویزیون شد و ادامه اختلاف منجر به تعیین مدیر جدید از سوی بنی صدر شد. دخالت مستقیم امام به برکناری «قطب‌زاده» از ریاست سازمان رادیو و تلویزیون منجر شد. شورایی متشکل از آقایان غضنفر پور نماینده رئیس جمهور، حداد عادل، بهزاد نبوی و موسوی خوئینی‌ها جایگزین ریاست شد. بعد از روی کار آمدن شورا تعداد بسیار زیادی از اداره‌کنندگان رادیو که از اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند برای ضربه زدن رادیو را ترک کردند و نیروهای متعهد را با حجم بسیار بالایی از نیاز برنامه‌ای روبرو کردند. در همان زمان شورای اداره رادیو تشکیل شد و آقایان حسین غفاری، محسن سازگارا، حمید ملکی تبار و من شورای سرپرستی رادیو را تشکیل دادیم. بعد از مدتی دو شورا، یکی شورای مدیریت پخش شامل آقای ایزدی،

من و آقای کریمی و دیگری شورای تولید شامل حسین غفاری، مجید حداد عادل، ملکی تبار و محسن سازگارا تشکیل شد.

من مسؤولیت پخش رادیو در جام جم را برعهده داشتم. ما سه نفر بودیم که پخش را اداره می کردیم و از صبح تا ساعت ۱۲ شب کار می کردیم. هم مدیر بودیم و هم در تمام جلسات مملکتی مانند شورای امنیت شرکت می کردیم. شیفت ۱۲ شب تا ۶ صبح هم نوبت کس دیگری بود. مجموعه امکانات ما دویست کتاب و رمان و ۷ یا ۸ سرود بود.

به طور مثال من قطعه‌ای از مولوی را انتخاب می کردم و اجرا می شد و بعد قطعه‌ای تاریخی می خواندیم. باید سنخیت مطالب انتخابی با یکدیگر و با مسائل روز در نظر گرفته می شد. الان که فکر می کنم این نیروی انسانی نبود بلکه یک نیروی فوق انسانی بود که به ما کمک می کرد ضمن اینکه محتوای برنامه را اداره می کنیم مسائل اداری و مدیریتی و بودجه را نیز سامان بدهیم.

● شما تیمی را با خود به رادیو نیاوردید؟

○ پس از تشکیل شوراهای مدیریت پخش و تولید، این شوراها سعی کردند نیرو وارد سازمان کنند. برنامه‌ها را تقسیم کردند، سردبیران جدید وارد مجموعه کردند و برنامه‌ها تاحدودی شکل گرفت. در ابتدا بیش از ۱۷-۱۸ ساعت برنامه زنده بود و به مرور که تولید شکل می گرفت از حجم برنامه‌های پخش کاسته می شد. اما در مقطع جنگ تا زمانی که تولید خود را با جنگ تطبیق دهد حجم زیادی از برنامه‌ها به دوش پخش بود؛ تا اینکه برنامه‌های جنگ قالب بندی شد.

شرایط بسیار دشوار بود. نیروهای متعهد بسیار کم و بی تجربه بودند. افراد قدیمی رادیو هم دو دسته بودند. دسته‌ای نسبت به مدیریت جدید سخت موضع داشتند و دسته‌ای دیگر انسانهایی سالم و پر محتوا بودند ولی با سیاست‌های جدید صددرصد منطبق نبودند.

- در همین شرایط جنگ شروع شد. آیا شما در آن زمان در رادیو بودید؟
- بله من در آن ساعت در رادیو بودم.

● چه برنامه‌ای از رادیو در حال پخش بود؟

○ برنامه مرحوم حسین ابوترابیان بود که مسائل تاریخی را می‌گفت و در آن لحظه داشت در مورد خصوصیات سگ اشرف پهلوی صحبت می‌کرد. چند نقطه تهران را بمباران کرده بودند. مردم زنگ می‌زدند و می‌گفتند آقا چی داریم می‌گین؟ ما داخل رادیو بودیم و نمی‌دانستیم چه اتفاقی دارد می‌افتد. حتی خیلی‌ها فکر می‌کردند این بمباران‌ها اشتباهی به وسیله هواپیماهای خودی صورت گرفته است. باید تصمیم می‌گرفتم و نمی‌شد صبر کرد. اگر هم می‌خواستیم صبر کنیم نمی‌توانستیم. اگر واکنشی نشان نمی‌دادیم در واقع داشتیم می‌گفتیم نظام تعطیل است. چراکه مردم رادیو را بلندگوی نظام می‌دانستند. من با خیلی جاها تماس گرفتم و آخرین تماس با مرحوم دکتر بهشتی بود. که رئیس شورای انقلاب بودند. به مرحوم بهشتی گفتم شما اطلاع دارید که چنین اتفاقی افتاده؟ ما چه کار کنیم؟ شهید بهشتی گفتند ما داریم می‌رویم شورا تشکیل دهیم و بیانیه‌ای صادر کنیم، بعد شما بیانیه را از رادیو بخوانید. در آن لحظه فکر کردم این کار حداقل ۲ ساعت طول می‌کشد. فکر کردم، آنهایی که کشور ما را از طریق رادیو ارزیابی می‌کنند منتظرند. با مسؤولیت خودم بیانیه‌ای نوشتم. بیانیه‌ای که اطلاعیه مستقیمی نبود و خبری به مردم نمی‌داد. فقط جمع‌بندی سایه‌واری از اطلاعات مردم را تهیه کردم، آن مقداری را که می‌توانستم تأیید کنم. گفتم تجاوزی صورت گرفته و مسؤولان عالیرتبه نظام تشکیل جلسه داده‌اند و به زودی پاسخ‌های لازم داده خواهد شد. می‌خواستیم به مردم بگوییم مسؤولان نظام مطلع‌اند. پخش مارش از همان لحظه شروع شد. یکی از مشکلات ما این بود که مارشها را

نمی‌شناختیم و بعضی از این مارشها به ارتشهای خاصی تعلق داشت. نویسنده‌ها قطعات حماسی نوشتند تا زمانی که شورای انقلاب بیانیه داد.

● **یعنی از ساعت دو و نیم بعد از ظهر که کاری خودجوش را شروع کردید تا حدود ساعت پنج کارتان را در بلا تکلیفی ادامه دادید؟**

○ البته ما برنامه‌های عادی را قطع کردیم و برنامه ویژه پخش کردیم. همینطور که جلو می‌رفتیم خبرهایی هم روی تلکس می‌رسید و با بیانیه شورای انقلاب موضع‌گیری مشخص شد. حدود ۳ ساعت طول کشید. بعد از آن در اولین جلسات به این نتیجه رسیدیم که بعضی برنامه‌های ما ظرفیت این دارند که محتوای جنگ را در آنها بریزیم. لذا قالب‌ها را حفظ کردیم و محتوای جنگ را در آنها ریختیم.

● **در آن ساعات بلا تکلیفی وضعیت تحریریه، حالت بچه‌ها و خودتان چگونه بود؟ چه احساسی داشتید؟ زمانی که آن اطلاعیه را نوشتید فکر نکردید که بعداً مورد بازخواست قرار خواهید گرفت؟**

○ چرا همان موقع یکی از اعضای شورای مدیریت رادیو، گفتند شما که این اطلاعیه را می‌دهید، خودتان هم آن را امضا کنید که اگر مشکلی پیش آمد مسئولیتش با خودتان باشد نه شورای مدیریت. همانطور که گفتم برنامه‌های عادی قطع شد و هرکس در زمینه جنگ هر چه را به ذهنش می‌رسید می‌نوشت. مارش پخش می‌کردیم و آن مطالب را می‌خواندیم. بعد از آن ساخت سرودهای مربوط به جنگ در دستور کار قرار گرفت و ساخته شد.

● **از مارش گفتید، یادتان هست مارش را از کجا آوردید یا از چه کسی گرفتید؟**

○ ما مارش‌های مختلفی را که آنجا بود گوش کردیم و چند تا انتخاب کردیم. یک مارش مخصوص ساعات حمله بود و یک مارش مربوط به

برنامه‌های عادی تر، مارش حمله، علامت خبر حمله بود و با پخش آن برنامه‌ها قطع می‌شد.

● **اولین اطلاعیه شورای انقلاب چطور منتشر شد؟**

○ اطلاعیه‌ای بود که از طریق تلفن آقای خامنه‌ای آن را قرائت کردند.

● **روزها و شبهای اولیه جنگ چه وضعی داشتند؟**

ج: وقتی جنگ به صورت جدی شروع شد، مردم ایران با مسائل جنگ آشنایی نداشتند. رادیو و تلویزیون در آن زمان بعضی از دستورالعمل‌های ایمنی را به مردم آموزش می‌داد، مثل خاموش نگه داشتن چراغ‌ها و چسب زدن شیشه‌ها و از این قبیل مباحث.

مردم سعی می‌کردند که رادیو باتری دار تهیه کنند. همه در خیابان رادیو همراه داشتند. مردم با رادیو زندگی می‌کردند و خبرها را از رادیو می‌گرفتند.

● **اولین متن‌هایی که خواندید چه بود و چگونه اجرا شد؟**

○ گوینده‌های ما اغلب گوینده‌های قدیمی بودند. بعضی از این گوینده‌ها برای اجرای متنهای حماسی آمادگی نداشتند. به تدریج ما گویندگان جدیدی برای این کار آوردیم. از جمله این گویندگان موفق آقای محمود کریمی علویجه بود.

● **خبر هم به شما مربوط بود؟**

○ نه، خبر واحدی خاص داشت. اما تفسیرهای خبر مربوط به ما بود که بعد از خبر می‌خواندیم.

● **بعد از اطلاعیه ای که به مسؤولیت خودتان تهیه و پخش کردید با واکنش**

منفی مواجه نشدید؟

○ نه، واکنش منفی نبود. هفته‌های اول جنگ، «ستاد تبلیغات جنگ» تشکیل شد و آقای خرازی مسؤول آن ستاد بود. من و آقای سازگارا عضو این ستاد

بودیم و خبرها را کنترل می‌کردیم. در ماه‌های اول گروهی هم از ارتش برای همکاری با ما در رادیو مستقر شد، چرا که همکاران ما بعضی از نکات جنگ را نمی‌دانستند و نمی‌دانستند کدام خبرها نباید گفته شود و گاهی بعضی اخبار و مسائل نظامی را که باید مخفی بماند پخش می‌کردند. دشمن از این طریق اوضاع را تحلیل می‌کرد و تأثیر می‌گذاشت. به همین علت خبرهایی را که جنبه اطلاعاتی داشت، پس از بررسی واحد ارتش و تأیید آنها پخش می‌کردیم.

● وضعیت برنامه‌های رادیویی چگونه بود؟

○ بعد از مدتها قالب‌های برنامه‌های رادیویی تهیه شد و برنامه‌های رادیو مشخص شد. اما باز هم برنامه‌های رادیو حالت ثبات نداشت. مثلاً صبح ما برنامه خانواده را پخش می‌کردیم. یکدفعه از قرارگاه تماس می‌گرفتند و می‌گفتند حمله شده است. برنامه را قطع می‌کردیم و متناسب با آن شرایط، برنامه پخش می‌کردیم. خاطره‌ای از سفر خود در سال ۶۱ به عربستان سعودی دارم که تعریف آن خالی از لطف نیست. در رأس هیأت همراه ملاقاتی با وزیر اعلام آنجا و معاونین ایشان داشتم. یکی از معاونین به من گفت اگر شما به من بگویید شش ماه دیگر فلان روز فلان ساعت چه برنامه‌ای از رادیو شما پخش می‌شود، ما از روی کنداکتور می‌توانم اطلاعات دقیقی به شما بدهم. در واقع داشت طعنه می‌زد که رادیو و تلویزیون ما به هم ریخته است. من به او گفتم الان در بین راه که می‌آمدیم در بعضی از استودیوهای شما که در شان باز بود، آمریکایی‌ها را دیدیم که برای شما کار می‌کنند. در واقع این شما نیستید که برنامه دارید، بلکه آمریکایی‌ها هستند که برای شش سال آینده شما برنامه تنظیم کرده اند. در ضمن شما برعکس ما یک کار را نمی‌توانید بکنید. گفت: چی؟ گفتم تلفن کنید نه برنامه شش ماه دیگه بلکه برنامه یک ساعت دیگه رو قطع کنید و برنامه دیگر بگذارید. آیا

قدرت این را دارید؟ گفت: نه، از بالا باید تصمیم بگیرند. من به او گفتم ولی من الان این قدرت را دارم که از دفتر شما زنگ بزنم و بگویم فلان برنامه را قطع کنید. واقعاً وضع اینجوری بود که ما هیچ برنامه ثابتی نداشتیم و جمعی که در رادیو و تلویزیون کار می‌کردند جمع متخصصی نبودند. ضعف هم واقعاً در کارمان بود ولی با همه ضعفها ما پروژه بزرگ جنگ را اداره می‌کردیم. در مجموع رادیو در آن زمان ملال آور نبود و در میان خانواده‌ها نفوذ داشت. ما بیشترین حجم تلفن را داشتیم و واقعاً وقتی می‌خواستیم سرودی پخش کنیم میلیون‌ها نظر را داشتیم و تجزیه و تحلیل و سنجش می‌کردیم و می‌دانستیم واکنش‌ها چیست؟

● شما روزهای آغاز جنگ سرود زیاد نداشتید. سرودهای جدید چه زمانی به دستتان رسید؟

○ من دقیقاً یادم نیست. ولی دوستان گروه موسیقی انصافاً خوب کار کردند. سرودهای بسیار خوبی را سریع می‌ساختند و می‌فرستادند و نقش سرودها را اگر بخواهیم تحلیل کنیم به نکات قابل‌طرحی خواهیم رسید. یک روز که روز شهادت امام موسی بن جعفر (ع) بود ما به مناسبت شهادت ایشان برنامه‌های شاد را قطع کرده بودیم و سرود و موسیقی پخش نمی‌کردیم. روز حمله بود. شهید بهشتی ساعت ۴ بعدازظهر با من تماس گرفتند و گفتند چرا مارش عزا و سرودهای غمگین پخش می‌کنید؟ گفتم: خب روز شهادت امام است. گفت: شهادت باشد. چون زمان جنگ است مفاهیم جنگ غالب بر این است و فضا را باید حماسی و شاد کنید و مردم را تحت تأثیر قرار دهید. شهید بهشتی گفتند: فضا را عوض کنید. سرودهای مهیج پخش کنید. مارش بگذارید. سرودها در جبهه‌ها خیلی تأثیر داشت.

● یادتان هست اولین کسانی که برای جنگ گویندگی کردند یا گوینده مقطع زمان جنگ بودند چه کسانی بودند؟

○ تقریباً تا ساعت ۹ صبح گوینده‌ها همان گویندگان قدیمی بودند که عموماً صداهایشان برای اطلاعیه و متن‌های حماسی مناسب نبود. اما از ۹ صبح به بعد، به خصوص در زمانی که احتمال حمله بود گوینده ویژه و با صدای خاص برنامه را اداره کند.

● تحریریه شما چند نفر بودند؟

○ آقایان دهقان، راستگو، جاوید موسوی، هوشی سادات، کوکب، محمود کریمی، علی مطهری، چیزهایی می‌نوشتند. مجلات و روزنامه‌ها از منابع دیگر ما بودند. مردم هم در صحنه حضور داشتند. شعر می‌گفتند، مطلب می‌نوشتند و برای ما می‌آوردند.

● تحریریه انگار دو بخش داشت؟

○ بله یکی صبح بود و یکی بعد از ظهر، عده‌ای هم از ساعت ۱۰ شب به بعد می‌آمدند. یکی از مشکلات ما اداره شیفت شب بود، ما سه نفر که در تمام طول روز کار می‌کردیم. مانده بودیم که چه کار کنیم. تصمیم گرفتیم یک کسی را که دست به قلم باشد، اطلاعات محتوایی اش خوب باشد و در ضمن دست به اسلحه هم باشد که در مواقع حمله بتواند دفاع کند، برای این کار در نظر بگیریم و کسی را که ما دعوت کرده بودیم محسن مخملباف بود. مخملباف و خانمش می‌نشستند و مطلب می‌نوشتند. هم ناظر بر اجرای کنداکتور بودند و نوارها را برای روز بعد بازشنوایی و تحویل پخش می‌دادند و هم تا شش صبح می‌نوشتند و کار می‌کردند. شش صبح هم مخملباف می‌رفت جای دیگر مأموریت.

در آن روزها اصلاً ساعت کار معنا نداشت، گاهی ساعت ۲ بعد از نصف شب به خانه می‌رسیدیم. تا می‌رسیدیم با پیچ رادیو خبر می‌کردند که آقا بیا،

دوباره بر می‌گشتم. بارها می‌رسیدم خانه و می‌خوابیدم و برای سحر که بیدار می‌شدم از قرارگاه تماس می‌گرفتند که آقا حمله داریم. اتاق کوچکی بود که گاهی بچه‌هایی که خیلی خسته می‌شدند می‌رفتند و استراحت می‌کردند ولی بعضی از مواقع اینقدر حساس، حاد و ضروری بود که فرصت خوابیدن هم پیدا نمی‌کردیم.

● از مسائل حاد و ضروری آن زمان بگویید.

○ بعضی از خبرها سیاسی بود. فتح بعضی از جبهه‌ها را خود دشمن به دروغ شایعه می‌انداخت که فلان جبهه فتح شده که فتح نشده بود و یا برعکس خبری میان مردم شایع می‌شد و ما باید این خبر را به‌گونه‌ای تکذیب می‌کردیم که موجب ناامیدی مردم نشود. مثلاً مردم فکر می‌کردند خرمشهر آزادشد و بعد می‌فهمیدند نه آزاد نشد و توانایی نیروهای نظامی زیر سؤال می‌رفت و ما باید با چنین فضاسازی‌هایی هم مقابله می‌کردیم.

● تلویزیون در آن زمان در چه موقعیتی بود؟

○ قویترین فعالیت تلویزیون در آن زمان پخش خبرها و تصاویری بود که خبرنگاران از جبهه برای آنها ارسال می‌کردند. به‌طور مثال شهید رهبر از مناطق مرزی گزارش تهیه می‌کرد و می‌فرستاد. ولی خیلی از برنامه‌های تلویزیون اطلاعیه‌هایی بود که از رادیو رله می‌کردند و چند عکس مناسب انتخاب می‌کردند و با آن میکس می‌کردند.

● با توجه به فشار کاری که وجود داشت، فشارهای محتوایی که مثلاً چرا این اطلاعیه را خواندید یا نخواندید هم وجود داشت؟ شما از چه منابعی اطلاعات کسب می‌کردید و اطلاعیه‌ها با چه رسمیتی به شما ابلاغ می‌شد؟

○ ما چند کانال برای دریافت اطلاعیه‌ها داشتیم. یکی تلکس‌هایی بود که از خبرگزاری‌ها می‌آمد. به‌طور مثال تلکس‌هایی از واحد مرکزی خبر می‌آمد. در

مرحله بعد اخباری بود که در شورای انقلاب یا هیأت دولت می‌شنیدیم و از همه مهم‌تر موضع‌گیری حضرت امام(ره) بود که ما درباره آن تحلیل می‌نوشتیم. اولین و مهم‌ترین تحلیل‌ها را نسبت به بیانات امام، رادیو داشت. یعنی می‌توان گفت قوی‌ترین نهادی که بیانات امام را نهادینه می‌کرد پخش رادیو بود. چون سرعت پخش بیشتر از تولید بود و هر سخنرانی که از امام پخش می‌شد بلافاصله پخش واکنش نشان می‌داد. اولین تحلیل‌ها از ما بود و پرشونده‌ترین برنامه‌ها، برنامه‌هایی بود که تحت تأثیر بیانات امام بود.

● **خیلی از سرداران جنگ معتقدند رادیو گاهی بیشتر از یک لشکر در حمله‌ها به ما کمک می‌کرد و قادر بود حالتی را ایجاد کند که به پیشرفت ما کمک کند. رادیو تنها رسانه‌ای بود که در همه جبهه‌ها پخش می‌شد. وقتی با یک موقعیت اضطراری روبرو می‌شدید چه تمهیدی می‌اندیشیدید؟**

○ توصیف لحظات جنگ خیلی مشکل است. وقتی می‌خواستیم آزادی خرمشهر را اعلام کنیم با توجه به حيله دشمن که چندین بار به دروغ آزادی خرمشهر را اعلام کرده بود و دروغگویی آنها موجب یأس و ناامیدی مردم شده بود، باید شیوه‌ای را به کار می‌گرفتیم که متناسب با عظمت پیروزی ما باشد. خیلی فکر کردیم چکار کنیم؟ یکمرتبه به ذهنمان خطور کرد که فریاد تکبیر نماز جمعه را پخش کنیم. اول اعلام کردیم شنوندگان عزیز، شنوندگان عزیز، خونین شهر، شهر خون و قیام آزاد شد، و بلافاصله فریاد تکبیر نماز جمعه را رفتیم که بسیار مؤثر بود. بسیاری از ابتکاراتی که به کار می‌بردیم فی‌البداهه بود و خدا کمک می‌کرد.

● **به‌عنوان آخرین مطلب یکی از خاطرات آن دوره را برای ما تعریف کنید.**

○ به لحاظ اینکه بتوانیم فضای جبهه را به روز از رادیو منعکس کنیم، رفتیم اهواز و از طریق مخابرات اهواز و رادیو و تلویزیون اهواز و نودال تهران خط مستقیمی را دایر کردیم و خبرنگارانی را هم اعزام کردیم. گزارش‌های آنها،

در یکی از استودیوهای پخش ضبط می‌شد و آنها مرتب گزارش می‌فرستادند. ما حدوداً در شبانه روز ۶-۷ نوار KL داشتیم. در مرحله بعد باید گزارش‌ها شنیده می‌شد و از میان آنها بهترین‌ها گزیده می‌شد که با توجه به کمبود نیروی انسانی مشکل بود. من گاهی خودم هم کمک می‌کردم. یک عصر، داشتم یکی از اینها را گوش می‌کردم، خبرنگار رفته بود بیمارستان و از جوانی ۱۸-۱۹ ساله که چند ترکش خورده بود و بیهوش و در شرف اغما بود مصاحبه تهیه کرده بود. گزارشگر توصیف می‌کرد که بدن مجروح این جوان روی برانکارد با آمبولانس به بیمارستان و اتاق عمل منتقل شد. در تمام طول مسیر و در اتاق عمل او با امام صحبت می‌کرد. خطابش «امام» بود گویی که امام جلویش ایستاده. جملات عجیب و شاعرانه این جوان با توجه به جراحی ایشان برای پزشکان عجیب بود. پزشکان می‌گفتند با توجه به میزان خونی که از بدن او رفته و حالت اغمای ایشان، این کلام عارفانه عجیب است. انگار داشت مقاله می‌خواند. اصلاً این چه هوشی بود و این چه نوع آگاهی بود که منطبق کلمات رعایت می‌شد و ساخت جمله‌ها در درست‌ترین حالت ممکنه بود. این واقعاً عجیب بود.

ما این گزارش را خالی پخش نکردیم. مقاله‌ای از زبان امام نوشتم و جواب او را دادم و شاید متجاوز از ۵ بار این برنامه پخش شد. دو ماه بعد این جوان بهبود یافت و او را پیش حضرت امام بردند.

● تا چه زمانی در رادیو بودید؟

○ تا سال ۶۲ مدیریت پخش را داشتم. بعد از ۶۲ از مدیریت استعفا دادم و تا سال ۶۵ فقط فعالیت نویسندگی داشتم.

گفت‌وگو با محمد علی ابطحی
مدیر رادیو در سال‌های دفاع مقدس

اگر رادیو جبهه یکی دو سال زودتر راه‌اندازی می‌شد نتایج خیلی بیشتری از آن عاید می‌شد

حجه‌الاسلام سیدمحمدعلی ابطحی از اواسط سال ۶۲ تا
پایان جنگ تحمیلی مدیریت صدای جمهوری اسلامی
را برعهده داشت و رادیو جبهه در زمان مدیریت وی
شکل گرفت.

● **آقای ابطحی شما از مؤثرترین مدیران رسانه در دوران دفاع مقدس بودید. از آغاز و چگونگی ورودتان به رادیو بگویید:**

○ از زمان نوجوانی علایقی به عکاسی و فیلمبرداری داشتم و نحوه ارائه برنامه‌های رادیو بی بی سی هم برایم جالب بود. ۱۹ ساله بودم که انقلاب شد و آقایان خامنه‌ای، شهید هاشمی‌نژاد و طیبی با نوشتن نامه مشترکی مرا به کمیته حضرت امام در مشهد معرفی کردند که اداره شهر را برعهده داشت و تمام دستگاهها وارگانهای مشهد از جمله رادیو مشهد را به صورت شورایی اداره می‌کرد. هدف آن نامه سپردن مسؤولیتی در رادیو مشهد بود اما من از آن نامه استفاده نکردم. با شهید هاشمی‌نژاد به دیدن آقای قطب زاده که مدیر صداوسیما بود رفتم و از این طریق به صداوسیمای مشهد معرفی شدم و پس از مدتی نویسنده‌گی، مدیر برنامه‌های رادیو تلویزیون مشهد شدم. بعد از شهادت شهید هاشمی‌نژاد که دایی من بود با کسب اجازه از حضرت امام مدتی را برای درس خواندن در قم گذراندم.

● **زمان آغاز جنگ کجا بودید؟**

○ من در رادیو مشهد بودم که برنامه‌ها قطع شد و آیت‌الله خامنه‌ای پیامی دادند. اوایل جنگ، رادیو مشهد فقط برنامه‌های شبکه سراسری رادیو را تقویت می‌کرد. بعدها خود ما برنامه‌هایی برای جنگ تولید کردیم. چون سیاست‌ها را نمی‌دانستیم ترجیح می‌دادیم برنامه‌هایی را که تولید می‌کنیم به تهران بفرستیم. بخش برنامه‌های تولیدی خود را کم کرده بودیم و بیشتر برنامه‌های تهران را رله می‌کردیم. از اواخر پاییز تا خرداد ۶۱ را همانطور که گفتم در حوزه علمیه قم بودم، تا اینکه به مناسبتی با آقای محمد هاشمی مدیر عامل وقت صداوسیما ملاقات کردم و پیشنهاد راه‌اندازی مرکز بوشهر را به من دادند. تعطیلات حوزه علمیه بود و من به‌عنوان اولین مدیری که حکم

مستقل در شهرستان‌ها گرفت عازم بوشهر شدم. چند ماه بعد بخاطر اختلافاتی که در مرکز شیراز پیش آمد مدیریت همزمان شیراز را هم به مسؤولیتی که در بوشهر داشتم اضافه کردند. حدود پنج ماه دیگر هم به این ترتیب گذشت تا به‌طور کاملاً بی‌مقدمه پیشنهاد انتقال به تهران و قبول مدیریت رادیو مطرح شد. پرسیدم چرا من؟ گفتند: فضای فعلی رادیو خیلی تند و بحرانی است. از طرفی هم دفتر امام و هم آیت‌الله خامنه‌ای شما را می‌شناسند. به‌هرحال روز بعد حکم مرا صادر کردند. اوضاع بدتر از آن بود که شنیده بودم اما تصمیم گرفتم به نیروهای موجود اعتماد کنم و تنها یکی دو نفر را از مشهد آوردم و مسؤولیت بعضی بخش‌های مهم را هم شخصاً عهده‌دار شدم. در واقع چون شیراز را در شرایط بحرانی اداره کرده بودم از تجربه شیراز استفاده کردم و به لطف خدا موفق شدیم بحران را مهار کنیم.

● **بنابراین شما در آغاز مرحله تهاجمی شدن جنگ یعنی اواسط سال ۶۲ مدیر صدای جمهوری اسلامی شدید و تا قبول قطعنامه هم بودید؛ از آن روزها بگویید:**

○ پیش از من تجارب خوبی در زمینه برنامه‌سازی جنگی حاصل شده بود. سیاست عمومی ما این بود که هر برنامه‌ای به فراخور موضوع و مخاطب خود به مسائل دفاع مقدس هم بپردازد. بعدها به تدریج یک گروه جنگ درست شد که برنامه سپاه، برنامه جهاد و نوع برنامه‌هایی را که مستقیماً تحت عنوان مرتبط با جنگ بودند زیر نظر داشت. برنامه‌های زنده هم بود و به ازای جا افتادن آنها سعی کردیم فضای برنامه‌هایی مثل سلام صبح به‌خیر را غیرجنگی کنیم.

آن وقت‌ها تلویزیون دو شبکه داشت که فقط تا نیمه شب برنامه داشتند و تنها رسانه‌ای که دائماً در دسترس مردم بود و در صورت قطع برق، با باتری

می‌شد صدای آن را شنید رادیو بود. مخصوصاً بمباران‌های شهری که شروع شد رادیو تبدیل به رسانه اصلی کشور شد.

در مواقع بمباران و موشک‌باران شهرها چند مشکل اصلی داشتیم. یکی اینکه وقتی بمباران می‌شد تا هماهنگی‌های لازم صورت بگیرد و اجازه پخش آژیر به ما داده شود بمباران تمام شده بود و مردم از چشم ما می‌دیدند. دیگر اینکه بعد از اعلام وضعیت قرمز و قطع برنامه‌ها برای عادی‌سازی مجدد برنامه‌ها دچار سردرگمی می‌شدیم. از طرفی وقتی برنامه‌ها را به صورت غیرعادی ادامه می‌دادیم با اعتراض مراجع سیاسی مواجه می‌شدیم که رادیو باعث غیرعادی شدن شرایط زندگی در شهر شده است. از طرف دیگر خیلی وقت‌ها که صدای رادیو در شهرستان‌ها رله می‌شد، با پخش آژیر در تهران، صدای آن در شهرستان‌ها هم پخش می‌شد و تمام نگرانی‌های تهران به شهرستان‌ها منعکس می‌شد.

در یکی از مقاطع هم که چند موشک نزدیکی رادیو اصابت کرد، چون در ساختمان پانزده خرداد پناهگاه و امکانات ایمنی نداشتیم بچه‌ها ناچار شدند یکی دو هفته در پناهگاه زیر زمین جام جم مستقر شوند و برنامه‌ها را از همان‌جا تولید و پخش می‌کردند.

به هر حال کلید اصلی توفیق رادیو، همدلی کارکنان آن بود.

● سیاست‌گذاری‌های رادیو به چه نحو انجام می‌گرفت؟

○ یک شورای سیاست‌گذاری وجود داشت که سیاست‌های کلی از طریق آن ابلاغ می‌شد؛ اما در مجموع ۹۰ درصد سیاست‌گذاری‌ها در خود رادیو انجام می‌گرفت. البته هماهنگی‌هایی هم با بیت حضرت امام داشتیم.

● چه خاطراتی از آن روزها دارید؟

○ معمولاً در قطع برنامه‌های عادی و پخش برنامه‌های ویژه جنگی تابع درجه‌بندی عملیات بودیم. مثلاً صبح وضعیت فوق‌العاده اعلام می‌شد و تا اذان ظهر ادامه می‌یافت. اما گاهی در لحظاتی که می‌خواستیم به وضعیت عادی برگردیم از قرارگاه تماس مجدد گرفته می‌شد و می‌گفتند وضع جبهه‌ها تغییر کرده و باید یک دو ساعت دیگر ادامه بدهید. یکبار این هماهنگی مجدد بعد از قطع مارش و شروع سخنرانی ظهر صورت گرفت و ما مجبور شدیم سخنرانی را قطع کنیم و دوباره به پخش مارش بپردازیم. بلافاصله تلفن‌ها به صدا درآمد که مگر چه خبر است و چه اتفاق تازه‌ای افتاده است؟! مردم هم که فکر می‌کردند خبر مهمی شده از اینکه خبری نشده بود دلخور شدند و اعتراض‌هایی شد، اما چاره‌ای جز تحمل نداشتیم.

● و بعد رادیو جبهه راه افتاد.

○ راه‌اندازی رادیو جبهه هم کار بزرگی بود که همکاران صاحب تجربه رادیو با همت و صداقت خود انجام دادند و با نتایجی که داد همگان اذعان کردند که اگر این کار یکی دو سال زودتر صورت می‌گرفت نتایج خیلی بیشتری عاید می‌شد.

● شما در مقطع تهاجمی جنگ مدیر صدای جمهوری اسلامی شدید و در مقطع پذیرش قطعنامه هم هنوز مدیر بودید؛ این دو مقطع چه تفاوت‌هایی داشت و کدامیک سخت‌تر بود؟

○ فضاسازی برای پذیرش قطعنامه سخت بود. یکی دو ماه قبل از این مقطع، ستاد جنگ تشکیل شد. آقای هاشمی فرمانده ستاد شدند، آقای بهزاد نبوی مسؤول کل پشتیبانی و لجستیک، آقای خاتمی مسؤول کل تبلیغات جنگ و با اعزام آقای خرازی به نیویورک، من مسؤول خبر جنگ شدم. شرایط بسیار بحرانی بود و همه در حالت انتظار بودند. یک شب ساعت یک و پانزده دقیقه صبح آقای خاتمی به من زنگ زد و بیانیه‌ای را که نوشته بود

خواند. ما آن بیانیه را برای بچه‌های پخش رادیو هم خواندیم و رساندن متن به همکاران خبر هم برعهده ما گذاشته شد؛ منتهی قرار بود تا وقتی اجازه داده نشده متن را پخش نکنیم. دقایقی بعد آقای خاتمی زنگ زدند و قرار شد متن را پخش کنیم. منتهی ما صبر کردیم اول گروه خبر متن را پخش کند و بعد ما آن را تکرار کردیم. این بیانیه اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بود که بدون هیچگونه فضاسازی قبلی در جامعه ناچار به پخش آن شدیم.

● آیا پخش چنین بیانیه‌ای بدون فضاسازی قبلی سخت نبود؟

○ شرایط روحی جامعه خیلی ویژه بود. رزمنده‌ها حال و هوای خاصی داشتند. مردم انتظار همه چیز را داشتند الا پذیرش قطعنامه؛ خود ما هم تصور نمی‌کردیم چنین اتفاقی بیفتد. در واقع خود من در همان شب خبردار شدم، لذا امکان فضاسازی وجود نداشت. اما از طرفی مردم در امام حل شده بودند و آنچه امام می‌فرمودند مورد پذیرش و اطاعت عموم بود، لذا مشکلی پیش نیامد.

● برگردیم به موضوع رادیو جبهه، از شکل‌گیری این رادیو چه چیزهایی به خاطر دارید؟

○ در اواسط جنگ، چگونگی مدیریت وضعیت و روحیه مردم در شهرها و مدیریت روحیه رزمندگان در جبهه‌ها تبدیل به موضوع بسیار پیچیده‌ای شده بود. در شهرها نیاز به آرامش و حفظ آمادگی مردم برای پشتیبانی از جبهه‌ها بود و در جبهه‌ها نیازمند حفظ آمادگی و روحیه رزمی افرادی بودیم که به خاطر رکود پیش آمده در اغلب خطوط جبهه دچار مشکلات روحی می‌شدند. قرار شد برای فضاسازی داخل جبهه‌ها یک رسانه مستقل داشته باشیم و شبکه سراسری فقط برنامه‌های عمومی جنگ را پخش کند. به این

ترتیب توانستیم میان مسائل جبهه و مسائل شهر تفکیک قائل شویم و برای هرکدام جداگانه برنامه‌سازی کنیم.

● این اولین تجربه راه‌اندازی شبکه‌های مستقل بود؟

○ خیر. اول رادیو قرآن را راه انداختیم که مورد علاقه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بود. بعد رادیو جبهه و بعد از آن رادیو دریا راه‌اندازی شد. در همین دوره، گروهی هم راه‌اندازی شد که کارش گرفتن برنامه‌ها از شهرستان‌ها یا سفارش برنامه به آنها برای پخش از شبکه سراسری بود. این روشی بود که کمک زیادی به رفع کمبود نویسنده و افزایش تنوع برنامه‌های شبکه سراسری کرد.

● با توجه به تجاربی که بعد از مدیریت رادیو داشتید چه احساسی نسبت به آن مقطع دارید؟

○ من در زمان مدیریت رادیو، گاهی مثل اوایل کارم در رادیو مشهد، دست به قلم می‌شدم و مطالب عمومی می‌نوشتم. در روزهای عملیات هم مطالب جنگی می‌نوشتم و بسیار لذت می‌بردم. امروز که دوستان رادیویی خود را می‌بینم یاد فضای صمیمی و عاری از ریاکاری رادیو به من شادابی می‌دهد. وقتی هم مقاطع مختلف زندگی کاری و اجتماعی خود را مرور می‌کنم، می‌بینم هیچ مقطعی به اندازه دوران حضور در رادیو برای من لذت بخش نبوده است.

● به‌عنوان آخرین نکته سخنی دارید؟

○ نکته بسیار مهم این است که تعلق دفاع مقدس به عموم مردم را از یاد نبریم و نفی نکنیم. این جنگ مال عده خاصی از مردم نبود و کماکان باید به‌عنوان پیشینه‌ای که متعلق به تمام ملت است تبلیغ شود. خارج کردن جنگ از حالت عمومی، بدترین آفتی است که تبلیغات دفاع مقدس می‌تواند دچار

آن شود. رسانه‌ها هم باید با توجه به این نکته اساسی به رقابت خود در برقراری ارتباط با کل جامعه ادامه بدهند.

امروز بر خلاف بیست سال پیش رادیو نمی‌تواند به تنهایی تبدیل به رسانه اصلی کشور شود، بلکه معیار موفقیت یک رسانه این است که با عملکرد خود کاری کند که تعداد بیشتری از مردم آن را به‌عنوان رسانه مقبول خود انتخاب کنند.

به‌همین دلیل کسانی در کار رسانه‌ای موفق می‌شوند که عاشق کارشان باشند و مفهوم و نقش رسانه و رموز نفوذ آن در مخاطب را بشناسند و در هر شرایطی متناسب با همان شرایط حرف بزنند.

به هر حال رادیو جایی است که انگیزه خود نمایی در آن جایی ندارد و برای همین آدم‌هایی که دنبال فضای کاری بی‌ریا هستند همواره دوست دارند در چنین رسانه‌ای کار کنند. این بی‌ریایی در رادیو جبهه بیش از همه جا بود.

گفت‌وگو با حمید رضا خزایی
طراح و نخستین مدیر رادیو جبهه

تجربه رادیو جبهه. معیاری برای سنجش نظریه‌های مدیریت رسانه است.

زمای که چگونگی مدیریت وضعیت و روحیه مردم در شهرها و مدیریت روحیه رزمندگان در جبهه‌ها تبدیل به اصلی‌ترین مسئله رادیو شد، مدیران و مسئولان رادیو بر آن شدند تا رادیو جبهه را راه‌اندازی کنند. حمیدرضا خزایی به‌عنوان اولین مدیر و درواقع طراح این رادیو نقش بسزایی در ایجاد این رادیو داشت. صحبت‌ها و نظرات ایشان را درباره آنچه در آن روزها اتفاق افتاد با هم می‌خوانیم.

تجربه تعامل چند ساله رادیو با دفاع مقدس و ایفای مسؤولیت این رسانه فراگیر مردمی در انعکاس شعاع‌های نورانی عقیده و جهاد رزمندگان اسلام، سرانجام در سال ۱۳۶۵ با تولد رادیو جبهه به آغاز تجربه‌ای بدیع در امر رسانه منجر شد که شناسایی ابعاد دقیق آن مستلزم تعمقی همه جانبه و در عین حال گذشت زمان است.

در کنار همه عوامل که نقش یکایک آنان در تولد رادیو جبهه قابل تجلیل و تکریم است، نقش محوری «حمیدرضا خزایی» به عنوان طراح و بنیانگذار و نخستین مدیر این رادیو نقشی برجسته و چند بعدی است.

در این مصاحبه، به زوایای مختلفی از تجربه آرمانی دست‌اندرکاران رادیو جبهه و تبدیل این تجربه به یکی از ابعاد اصلی دفاع مقدس پرداخته شده است که می‌تواند راهگشای اصلی تحقیقات بعدی در زمینه چگونگی پیوند کار رسانه با عقیده و آرمان مخاطبان خود، به ویژه در شرایط هجوم دیگران به این عقیده و آرمان مشترک باشد.

● آقای خزایی شما از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در حساس‌ترین صحنه‌ها از جمله در صداوسیما حضور و مسؤولیت و نقش مؤثر داشته‌اید، درباره آن روزها چه حرفهایی دارید؟

○ اولین سنگرهایی که از روزهای اول پیروزی انقلاب اسلامی توفیق حضور در آنها را پیدا کردم، کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و سرویس سیاسی روزنامه‌های صبح آزادگان و ابرار بود که ترکیب اصلی فعالان آنها را نیروهای تازه آزاد شده از زندان‌های سیاسی تشکیل می‌دادند.

همزمان با این دو فعالیت، از اسفند ۵۷ همکاری خود را با رادیو با وظیفه نویسندگی و مدیریت برنامه جهان مستضعفین شروع کردم. از شهریور ۵۸ مسؤول هماهنگی پخش رادیو و از خرداد ۶۱ قائم مقام مدیریت پخش رادیو شدم. از آبان ۶۵ مسؤول راه‌اندازی رادیو جبهه و مدیر آن بودم که تا سال ۶۷

ادامه یافت. بعد از آن مدیر تولید رادیو، معاون اجرایی رادیو، مدیر گروه معارف و قائم مقام مدیریت شبکه رادیویی تهران، سرپرست رادیو کرج و سرانجام قائم مقام اجرایی معاونت صدا شدم.

اوایل انقلاب که وارد رادیو شدم، در هر نهاد انقلابی، هر سازمان دولتی و هر سنگر خدمتی، ترکیب عناصر فعال شامل افرادی از انقلابیون آزاد شده از زندان‌های شاه، نیروهای جوان و پر انرژی و پر انگیزه اما فاقد تجربه و شناخت کافی و برخی از نیروهای قدیمی بود که می‌کوشیدند ضعف‌ها و نواقص یکدیگر را شناسایی و کارنامه قبولی برای فعالیتی که برعهده داشتند دست‌وپا کنند. رادیو هم از این قاعده مستثنی نبود و ما شاهد حضور مجموعه‌ای از نیروهای جوان انقلاب، زندانیان آزاد شده از بندهای ستم شاهی و نیروهای با انگیزه قدیمی بودیم که به اعتقاد من درخشانترین فصل کارنامه رادیو از بدو تأسیس آن تاکنون را در سال‌های ۵۸ تا ۶۸ رقم زدند و عبور موفق از برهه دفاع مقدس مهمترین دستاورد آنها بود.

درواقع شرایط ما در رادیو، تفاوت چندانی با عبور از میدان مین در اوج حضور و آتشبازی دشمن نداشت. رادیو در سال‌های ۵۸ تا ۶۲ به نحوی و از آن زمان تا پایان دوره دفاع مقدس به گونه‌ای دیگر در حال عبور از میادین مین بود و به لطف خدا توانست از هر دو مرحله سربلند عبور کند. نشانه این توفیق همین است که امروز نمی‌توان فردی آشنا به اوضاع آن ایام را یافت که از عملکرد رادیو چه در قبال جبهه و جنگ و چه در قبال سایر مسائل جامعه در آن سال‌ها ناراضی باشد.

● در حالی که مدت‌ها از قطع رابطه شما با بدنه جامعه می‌گذشت، ناگهان از زندان ستمشاهی به قلب پر حجم‌ترین مخاطبه با اقشار مختلف مردم در رادیو پرتاب شدید، آیا سخت نبود؟

○ ارتباط ما با بدنه جامعه، در زندان هم قطع نبود. با ورود هر زندانی جدید تصویرها و تحلیل‌ها و نگاه ما به جامعه تازه می‌شد. پس از ورود به رادیو، سختی عمده کار، شناختن رادیو و مسلط شدن به تکنیک‌ها و فنون کار در رسانه بود. مردم با حضور پرثمرشان در کنار ما، همه چیز را در خطی که امام (ره) ترسیم می‌فرمود حرکت می‌دادند و ما تنها کارگزاران و مجریان نظرات امام و مردم در رسانه بودیم.

البته مشکلاتی در داخل رادیو وجود داشت که بعضی طبیعی و بعضی ناشی از رخنه جریان‌های انحرافی و بعضی دیگر ناشی از نگرانی‌هایی بود که قاعدتاً در شرایط انتقالی میان افرادی که تازه وارد محیط کاری می‌شوند و افرادی که از قدیم حضور دارند پیش می‌آید.

به‌طور خلاصه می‌توان از ریاست قطب زاده بر صداوسیما، مزاحمت‌های بنی‌صدر و دست‌نشاندها و رخنه عناصر مؤثری از سازمان منافقین به‌عنوان عوامل مشکلات سیاسی یاد کرد و نا‌آشنایی اولیه نیروهای تازه وارد با اصول کار رسانه را اصلی‌ترین مشکل اجرائی در یکی دو سال اول دانست. برخی از نیروهای قدیمی هم با تردید و ناباوری و از موضع انکار با تازه‌واردها برخورد می‌کردند و گاهی تحریک‌هایی می‌شد که این نیروها را از میدان خارج یا سرخورده کنند؛ اما غیر از عناصری که چاره‌ای جز تصفیه آنها نبود بقیه نیروها کم‌کم با همکاران جدیدشان دوست شدند و طوری شد که بعدها به رفتارهای انکارگرایانه قبلی یکدیگر می‌خندیدند.

یکی از راه‌هایی که برای خروج از بحران‌های اولیه به ذهن مسؤولان رسید، شورایی کردن کارها و تشکیل شورای مدیریت و چند شورای اجرائی مثل شورای رادیو بود که نقش به‌سزایی در سالم‌سازی محیط کاری و نظم دادن به امور داشتند.

در شورای مدیریت صداوسیما آقایان حدادعادل، بهزاد نبوی و آیت الله موسوی خوئینی ها به اتفاق نماینده هایی از سوی بنی صدر حضور داشتند که سلامتیمان و غضنفرپور بودند و در برابر نگاه مشترک آقایان حدادعادل، بهزاد نبوی و آیت الله موسوی خوئینی ها، نمی توانستند ابراز وجود کنند. ولی به هر حال کارهای تخریبی خود را به خصوص در واحد خبر دنبال می کردند. شورایی به نام شورای رادیو نیز وجود داشت که آقایان حسین غفاری، محسن سازگارا، ملکی تبار و جواد یاسینی در آن عضویت داشتند. دو شورای دیگر زیر نظر شورای رادیو فعالیت می کردند که یکی شورای پخش و دیگری شورای تولید بود.

آقایان جواد یاسینی، محمدعلی ایزدی و محمد کریمیان اعضای شورای پخش بودند که بعدها با رفتن آقای ایزدی به تلویزیون و مسئولیت های دیگری که آقای کریمیان در جاهای دیگر پذیرفتند مسئولیت پخش به عهده آقای یاسینی قرار گرفت.

در شورای تولید هم آقایان حسین غفاری، ملکی تبار، محسن سازگارا و طارمی و شهید مجید حداد عادل حضور داشتند. آقای طارمی و در کنار ایشان شهید حداد عادل تا زمان رفتنشان از رادیو به استانداری کرمانشاه بیشترین نقش را در شورا و مدیریت اجرایی تولید داشتند. بعد از این بزرگواران دوره مدیریت آقای مهدی ارگانی شروع شد. رفته رفته روابط نیروهای قدیمی و نیروهای جوان انقلابی هم تعدیل و تلطیف شد و تولید که قبل از این زمان به صفر رسیده بود از سرگرفته شد. نیروهای جوان تر هم به تدریج تجربه پیدا کردند و کار همکاران پخش که تا این زمان به شدت سنگین بود تا حدودی کمتر شد. اما هنوز هم ساعت کار معنی نداشت و تمام نیروهای پخش در طول هفته از اولین ساعت روز تا شب مشغول فعالیت نفس گیر بودند. به علاوه هر نفر یک شب کشیک هم داشت که باید تمام

شب را کار می‌کرد و کار شب به کار روز بعد وصل می‌شد. این روندی بود که باعث شد مجموعه همکاران انقلابی ما در رادیو، کار در بحران را یاد بگیرند و این تجربه در ادامه کار رادیو در مقطع دفاع مقدس هم بسیار مؤثر بود.

● در واقع از بهمن ۵۷، زمینه‌های آغاز و تحمیل جنگ قابل مشاهده بود. رادیو در قبال این زمینه‌های مشهود چه واکنشی داشت؟

○ دستور کار اصلی ما، تأکید بر صلح طلبی اسلام و انقلاب و انزجار از جنگ افروزی بود. از همان بهمن ۵۷، با آغاز شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، انواع اغتشاش‌ها، خرابکاری‌ها و بمب‌گذاری‌ها شروع شد. ما هر روز با خبرها و صحنه‌هایی در خوزستان، کردستان، گرگان و ترکمن صحرا، آذربایجان و بلوچستان و حتی نقاط مرکزی کشور مواجه بودیم که ظاهری متفاوت و جهت و معنایی مشترک داشتند. ما با عناصر پراکنده رژیم قبلی، تحریکات قومی بیگانگان، جاسوسان و عوامل تخریب و بمب‌گذاری رژیم بعثی عراق، فتنه‌های مختلف و مکرر گروهک‌ها، قدرت طلبی عناصر محلی در نقاط مختلف کشور، خیانت عوامل نفوذی، ناآزمودگی مسئولان و متصدیان امور، تحریکات صنفی در واحدهای بزرگ صنعتی، مباران رسانه‌ای و شرایط به شدت هیجانی جامعه‌ای که بعد از سال‌ها استبداد به آزادی رسیده بود و به فنون مدیریت خود در وضعیت آزادی مسئولانه آشنا نبود، مواجه بودیم.

در چنین شرایطی که هنوز تسلط کافی بر کار رسانه‌ای در سایر بخش‌ها هم وجود نداشت رادیو اصلی‌ترین و به عبارتی تنها مرجع رسانه‌ای مورد اعتماد مردم و نظام بود که حضور در آن، گاهی همانند حضور در ستادهای فرماندهی، گاهی شبیه حضور در خط مقدم جبهه و در همه حال به معنی حضور در قلب توجه و توقع مردم، مسئولان و نیروهای مخالف بود.

به اقتضای جایگاه ویژه‌ای که رادیو پیدا کرده بود و فکر نمی‌کنم نظیر آن در هیچ جای دنیا نصیب هیچ رسانه دیگری بشود ناچار بودیم ضمن انجام کار روزانه، همواره در حال تحلیل و پیش‌بینی آینده باشیم و در این پیش‌بینی‌ها همواره با نشانه‌هایی مواجه بودیم که به ما می‌گفت حمله و تجاوز دشمنان به مرزهایمان یک احتمال جدی است.

● **بنابراین هنگامی که جنگ شروع شد نباید غافلگیر شده باشید.**

○ به خاطر دارید که صدام گفته بود سه روزه به تمام اهداف خود در ایران خواهد رسید. این ادعا گرچه نشانه جاه طلبی صدام و گستردگی پشتوانه‌های حمایتی بین‌المللی او بود، از طرفی نشان می‌داد که او در داخل کشور ما نیز شرایط ظاهری را به گونه‌ای می‌دید که اجازه چنین تصور و تحلیلی را به وی می‌داد.

در عمل هم سرعت پیشروی اولیه ارتش بعث در جنوب غربی کشور یعنی از کرمانشاه تا آبادان، شگفت‌انگیز بود اما نهایتاً عدم توجه به عنصر مقاومت مردمی بود که سپاه بعث را ابتدا در جریان مقاومت سی و چهار روزه مردم خرمشهر و سپس در نقاط دیگر زمینگیر و مجبور به عقب‌نشینی کرد.

در چنین شرایطی، ادعای اینکه ما با وجود پیش‌بینی‌ها غافلگیر نشدیم، ادعای چندان صادقانه‌ای نیست. اما شجاعانه و صادقانه است اگر بگوییم به سرعت بر غافلگیری اولیه غالب آمدیم. آن غافلگیری به سرعت جای خود را به اعتماد به نفسی داد که ما را به انجام وظایف مضاعف خود برای حفظ ارتباط جامعه با حاکمیت، تقویت اعتماد به نفس و اراده و تمرکز روحی مردم و برقراری یک جریان ارتباط آگاهی ساز و هدایتگر با جامعه به ویژه مردم شهرهای تحت فشار و تهدید دشمن قادر کرد و اجازه داد نقش ویژه‌ای در بسیج نیروها و شکل‌گیری اولیه جریان هجوم جوانان به جبهه‌ها داشته باشیم.

به این ترتیب تعریف متفاوتی از کار رادیویی در عمل شکل گرفت که تا پیش از آن یا سابقه نداشت یا ممکن است در تعداد بسیار کمی از کشورها نظیر یا نمونه کوچکی از آن تجربه شده باشد.

این در حالی بود که ما تنها یک شبکه رادیویی داشتیم. مراکز استانها با آشفتگی قابل تأملی مواجه بودند. تولید رادیو هنوز در حال بازسازی ترکیب و شرایط خود بود. در پخش که عملاً به قلب رادیو تبدیل شده بود، گاهی همه کارها با دو یا سه نویسنده صورت می‌گرفت که معدل سنی آنها هم به ۲۵ سال نمی‌رسید.

امروز اگر به هرکسی مدیریت و مسئولیت یک حوزه کوچک با ترکیبی از نیروهای بی تجربه و معدل سنی ۲۵ سال پیشنهاد شود مسلماً پاسخ مثبت به این پیشنهاد را دیوانگی خواهد دانست اما در آن روزها اساس کارها نوعاً مبتنی بر پیشنهاد و قبول نبود. این ضرورت‌ها و آرمان‌ها بودند که به قلب‌ها عرضه می‌شدند و افراد را به حضور در جاییکه مقدر شده بود هدایت می‌کردند.

● از تجارب ویژه این دوره چه چیزی به خاطرتان هست؟

○ شاید بد نباشد به‌عنوان نمونه به کودتای ناکام نوژه اشاره کنیم. بخش مهمی از اهداف این کودتا، اشغال رادیو و پخش برنامه‌هایی بود که از سوی گردانندگان کودتا تدارک دیده شده بود. قرار بود حمله‌ای از داخل پارک ملت به صداوسیما بشود و با اشغال پخش رادیو، برنامه‌هایی را پخش کنند که عوامل آنها تهیه کرده بودند و در کمدها جاسازی شده بود. هنگامی که حمله عوامل کودتا به رادیو شکست خورد و مطالب و برنامه‌های جاسازی شده کشف شد دریافتیم که محیط و شرایطی که در آن مشغول کار بودیم چقدر پیچیده‌تر و حساس‌تر از آن بود که قبل از آن فکر می‌کردیم.

نمونه دیگر، چالشی بود که تا زمان برکناری و فرار بنی‌صدر میان رادیو و واحد مرکزی خبر وجود داشت. ما هر روز ناچار بودیم بخشی از وقت و نیروی خود را صرف خنثی کردن خبرهایی کنیم که به دستور سلامتیان و غضنفر پور تهیه و پخش می‌شد.

گاهی هم پوشش یک حادثه یا یک اجتماع مردمی، تجربه تازه‌ای می‌شد که ما را در کسب تسلط بر ظرایف کار، چند گام جلو می‌برد. برای مثال پوشش جریان تشییع جنازه مرحوم آیت‌الله طالقانی از جمله مواردی بود که با همه تلخی، باعث تقویت روابط رادیو با آحاد جامعه شد.

ما می‌دانستیم که امام(ره) همواره به برنامه‌های رادیو توجه دارند و با حساسیت کامل بر کار ما به‌عنوان مردمی‌ترین رسانه انقلاب و نظام کنترل مستقیم دارند. چنین احساسی همواره باعث نگرانی توأم با افتخار و احساس مسؤولیت مضاعف می‌شد.

نبود تشکیلات منظم، پیچیدگی خط قرمزها، کمبود تجربه، تراکم رویدادهایی که رادیو ناچار به واکنش در برابر آنها بود بخشی از فضای حاکم را تشکیل می‌داد و بخش دیگر آن شامل شور و اشتیاق و توکلی بود که تا وقتی وجود داشت هیچگونه احساس تزلزل و کمبودی به ما دست نمی‌داد. در سایه همین توکل و اعتقاد موفق می‌شدیم محدودیت‌ها را تبدیل به امکانات و ضعف‌ها را تبدیل به امتیاز کنیم.

● از شروع جنگ بگویید.

○ جنگ زمانی شروع شد که همه مردم درگیر کارهای روزانه خود بودند و ما برنامه برگی از تاریخ را با صدای مرحوم دکتر حسین ابوترابیان پخش می‌کردیم. طبعاً به دلیل دوری جام جم از فرودگاه خبر مستقیمی از ماجرای حمله به فرودگاه مهرآباد نداشتیم و زمانی باخبر شدیم که مردم در تماس‌های تلفنی شروع به گلایه از ادامه برنامه‌های عادی رادیو کردند. این غافلگیری

زیاد طول نکشید و بعد از پخش اطلاعیه و مطالب تاخیری که جنبه آرام‌سازی روانی داشت موفق شدیم اطلاعیه شورای انقلاب را با صدای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از طریق تلفن دریافت و پخش کنیم. همزمان به تدارک مارش‌ها و موسیقی‌های نظامی و آماده‌سازی متن‌های حماسی پرداختیم و دفتر هماهنگی پخش را که ۲۴ ساعته فعال بود استتار کردیم. درواقع از همان لحظه اول، رادیو به انتخاب اصلی مردم برای کسب اطمینان، آرامش خاطر و اطلاعات دقیق تبدیل شده بود و برای پاسخ گویی به این انتخاب و توقع باید با نیرو و هماهنگی مضاعف کار می‌کردیم.

تا این زمان جدی‌ترین متن‌های رادیو را گوینده‌های موجود اجرا می‌کردند و الحق تمام ظرفیت صدای خود را به کار می‌گرفتند که اجراهای خوبی از آب در بیاید. اما خواندن متن‌های حماسی جنگی با صدای لطیف خیلی از آنها سازگاری نداشت و با نحوه گویندگی آنها هم جور در نمی‌آمد. لذا گویندگان جدیدی جذب شدند که این خلاء را به سرعت پر کردند.

حجم مطالب حماسی مورد نیاز به حدی بود که به راحتی نمی‌شد آنرا تأمین کرد. اما جالب آنکه بلافاصله از همان هفته اول جنگ، مردم شروع به ارسال متن‌ها و اشعار حماسی کردند و درواقع مثل همه جا در گرداندن رادیو هم مستقیماً سهم شدند.

چنین فضای جالبی در کنار ایفای جدی مسئولیت اطلاع رسانی، پخش دستورالعمل‌های ایمنی و ایفای وظیفه آموزش عمومی در این زمینه، علاوه بر دلگرمی خود ما و مردم موجب قوت قلب فرماندهان جنگ شد. رادیو تنها رسانه‌ای بود که برنامه‌های آن در تمام جبهه‌ها دریافت می‌شد و بعضی از فرماندهان ارشد دفاع مقدس اذعان دارند که رادیو در بعضی مقاطع با قدرتی بیش از قدرت عملیاتی یک لشکر عمل می‌کرد. مخصوصاً یکی از عرصه‌های جدی که به‌طور اجتناب‌ناپذیر وارد آن شده بودیم جنگ روانی بود. اقدامات

ما در این عرصه، از تهییج و حفظ انسجام افکار عمومی، حفظ آمادگی رزمندگان برای اجرای فوری هرگونه دستور عملیاتی و حفظ استمرار جریان حمایت مادی و معنوی مردم از جبهه تا خنثی‌سازی شایعات متنوع دشمن را شامل می‌شد.

ناگزیر بودیم دقت و سرعت فراوانی در شناسایی و تشخیص شایعات و مسیرهای تولید و پخش آنها داشته باشیم و مردم را متوجه زوایای مختلف این امر کنیم. به‌عنوان مثال شایعه فتح خرمشهر چند بار پخش شد که هدف آن دادن شادی کاذب به مردم و تبدیل فوری آن به سرخوردگی و یأس و احساس ناتوانی و القای این ذهنیت بود که فتح خرمشهر امر محالی است. طبعاً بررسی و معرفی ابعاد این چنین پروژه‌هایی در عرصه جنگ روانی و به کارگرفتن ظرافت‌های لازم در افشای ماجرا به‌طوری که به جای یأس مورد نظر دشمن منجر به اراده قوی‌تر عمومی شود کار ساده‌ای نبود.

● به این ترتیب درگیری ناگهانی با جنگ و ابعاد وسیع و متنوع جنگ

روانی، عرصه تازه‌ای برای آزموده شدن همکاران جوان رادیو فراهم کرد.

○ آموزش سختی بود. آموزشی که در واقع در جلسه امتحان صورت می‌گرفت و کوچک‌ترین خطایی هم در آن قابل تحمل و اغماض نبود. به‌عنوان مثال یکی از ابعاد این آموزش، توجه دقیق به بار عاطفی کلمات بود که هم نویسنده‌ها و هم گوینده‌ها باید کمال دقت را در آن به کار می‌بردند. قبل یا همزمان با آن باید دقت لازم به خرج داده می‌شد که دشمن در به کار بردن هر کلمه مخصوصاً در بخش‌های فارسی رسانه‌های خود چه قصدی دارد، یا هر کلمه گویندگان رادیوهای دشمن چه تأثیر مستقیم یا غیرمستقیمی بر ذهن شنونده می‌گذارد و برای خنثی‌کردن خواست و عملکرد دشمن با کدام روش منطقی باید عمل کرد.

● **الگوی این تجربه باید برای استفاده نسل‌های بعدی حفظ می‌شود.**

○ نه تنها الگو بلکه فرهنگ و روحیه‌ای که به شکل‌گیری این تجربه منجر شد باید حفظ می‌شود. این فرهنگ و روحیه منحصر به همکاران رادیو نبود، بلکه بخش عمده آن مربوط به مخاطبان رادیو بود. چرا که گوش کردن و دل سپردن به رادیو به فرهنگ و عادت ثانویه مردم تبدیل شده بود و خیلی‌ها اگر برای مدت قابل توجهی از شنیدن رادیو باز می‌ماندند احساس خلاء می‌کردند. باید بررسی شود که چه عواملی منجر به ایجاد این سنت شده بود تا بتوان آن را حفظ کرد.

ممکن است این حرفها نوستالژیک تلقی شود اما فارغ از هرگونه تعلق خاطر به گذشته، حقیقت این است که متأسفانه ما بسیاری از تجارب خود را از این زاویه تحلیل نکردیم و هنوز هم توجه و حوصله و شجاعت لازم را برای تأکید بر چنین ضرورتی نداریم.

در هر نهاد و دستگاهی ده‌ها تجربه که باید به‌عنوان الگو جمع‌بندی و ثبت می‌شود، تبدیل به خاطره شده و خاطرات بعدی به نوبت، خاطرات قبلی را تحت الشعاع خود قرار داده‌اند. امروز هم جمع‌بندی و تحلیل همه زوایای تجربه‌ای به عظمت کار رادیویی در دهه ۶۰ کار بزرگی است که مستلزم مقدمات متعدد، از جمله بازگشت ذهنی به فضای آن روزهاست.

● **بالاخره چه وقت این تجربه منجر به یک کار تعریف شده و منظم شد؟**

○ اگر منظورتان تجربه کار متفاوت رادیویی دهه ۶۰ است، هرگز چنین تعریف و تنظیمی صورت نگرفت و کسی به صرافت چنین کاری نبود. به علاوه این کار هرگز برای هیچ یک از عوامل اصلی آن تبدیل به کار روتین نشد تا آن را با فراغ خاطر تجزیه و تحلیل کنند. اما اگر منظورتان شکل‌گیری یک کار منسجم رادیویی است ما رفته رفته از سال ۶۲ به عملکردمان انسجام

دادیم و در رابطه با جنگ هم، این کار با تأسیس رادیو جبهه در سال ۱۳۶۵ صورت گرفت.

● پس تا سال ۶۵ جای چنین رسانه‌ای خالی بود.

○ تا سال ۶۵ در عین تمرکز و عنایت همه بخش‌های رادیو بر مسأله جنگ، بار اصلی بر دوش پخش رادیو بود. البته همه برنامه‌سازان تولید، خود را موظف می‌دیدند که به نوعی در قبال جنگ و مسائل آن جهت‌گیری داشته باشند. برنامه‌های خاصی هم با موضوعات جنبی و حول مسائل مختلف عاطفی، روانی، اجتماعی، پزشکی، تاریخی و سایر مسائل و جوانب جنگ و شرایط جنگی ساخته می‌شد. برنامه‌هایی مثل خانواده، یا برنامه‌های ادبی هم در قالب توافق نانوشته‌ای که میان سازندگان برنامه‌ها و شنوندگان آنها بود وارد حوزه مسائل دفاع مقدس می‌شدند. اما با این احوال و با وجود کمک مؤثری که با شکل‌گیری تدریجی مراکز استانها به ویژه مرکز خوزستان آغاز شده بود، کار اصلی و تمرکز عمده بر مسائل دفاع مقدس به عهده پخش رادیو بود.

با این تمرکز در شرایط عملیاتی، پخش رادیو به یکی از مقرهای فرماندهی جنگ و در شرایط عادی به یک ستاد هدایت فرهنگی روانی و همزمان یک ستاد پشتیبانی تبدیل می‌شد.

پخش سخنان و پیام‌های رزمندگان برای مردم و پخش دیدگاهها و پیام‌های مردم به رزمندگان از محورهای اصلی کار ما بود که در کنار تولید و پخش برنامه‌های ویژه قرار می‌گرفت. پخش و تحلیل سخنان حضرت امام (ره) و دیگر سران و شخصیت‌های دینی و لشگری و کشوری نیز در اولویت‌های کار قرار داشت.

هنگامی که قرار بود عملیاتی شروع بشود ستاد تبلیغات جنگ مسؤولان رادیو را در جریان قرار می‌داد و بلافاصله بسیج نیروهای پخش شروع می‌شد. در

چنین روزهایی یک نویسنده پخش که در شرایط طبیعی باید حداکثر ۱۰ صفحه مطلب می‌نوشت، نیاز بود که گاهی چند برابر مطلب بنویسد؛ چون علاوه بر خود رادیو باید به تلویزیون هم که تحریریه پخش نداشت مطلب می‌دادیم. یک گوینده پخش که در طول یک شیفت کاری حداکثر باید ۴۵ دقیقه حرف می‌زد. چند ساعت با تمام ظرفیت حنجره اش حرف می‌زد. یک هماهنگ‌کننده پخش به اندازه یک دوندۀ مارا تن بین اتاق هماهنگی و استودیوها و آرشیو و تحریریه دوندگی داشت. همه اینها در شرایطی کاملاً هیجانی صورت می‌گرفت که برای یک آدم عادی واقعاً کلافه‌کننده است. فکرش را بکنید حساسیت‌های پخش زنده یک طرف، ارتباط مستمر با اتاق خبر جنگ در ستاد مشترک ارتش و قرارگاه خاتم یک طرف، به صدا درآوردن به موقع آذیرهای خطر حمله هوایی یک طرف، کنترل مطالب نوشته شده با در نظر گرفتن همه جوانب یک طرف، تمرکز جدی بر تک تک کلمات و اطمینان از لو نرفتن مطالب محرمانه یک طرف، نگرانی از فرسودگی دستگاههای پخش، کمبود موسیقی مناسب حماسی، تنگی فضای پخش هم که در همه جای دنیا معمولاً محدوده کوچکی به آن اختصاص می‌دهند تا کنترل آن ساده‌تر باشد از طرف دیگر.

در عین حال، این تنها چیزی بود که میل و نیاز درونی ما را به حضور در جبهه و در کنار ایثارگران جان برکف بسیج، سپاه، ارتش و جهاد ارضا می‌کرد و هنگامی که بین مقاطع عملیات و پخش برنامه‌های ویژه فاصله می‌افتاد همه همکاران رادیو به نحوی دلخور می‌شدند.

● **طبعاً واکنش‌های شما با توجه به حجم و حساسیت هر عملیات، متفاوت بود.**

○ حتی مدت پخش ویژه تابع حجم و سنگینی عملیات و نتایج آن بود. اگر حجم و اهمیت موضوع خیلی زیاد بود برای پوشش آن یک سناریو تهیه

می‌شد. به‌عنوان مثال برای فتح خرمشهر یک سناریو با توجه به تمام ابعاد روانی، اجتماعی و سیاسی آن تهیه شد تا خاطره سوم خرداد را به یک خاطره ماندگار برای همه اقشار تبدیل کنیم. ده‌ها گزارشگر در تهران و مراکز استان‌ها به میان مردم فرستاده شدند. از ساعتها قبل تهیه مطالب حماسی و شور انگیز را آغاز کردیم. تمام امکانات موجود را بسیج کردیم و در یک لحظه که خبر از رادیو پخش شد، فضای تمام شهرها دگرگون شد. از این لحظه به بعد کار اصلی بر عهده گزارشگرها بود که هر واکنش و صحنه جالبی را گزارش کنند و پخش هریک از این گزارش‌ها به نوبه خود باعث می‌شد که آمادگی خلق صحنه‌های جالبتری در مردم ایجاد شود. ترکیب گزارش‌های سطح شهر و گزارش‌های جبهه و اخبار دریافتی از ستاد مشترک در روز سوم خرداد ۶۱ ترکیب شگفت‌انگیزی بود که باید آن را نمونه یک برنامه‌ریزی و اجرای کاملاً موفق رادیویی در شرایط جنگی دانست. افتخار ویژه من این است که تهیه‌کنندگی برنامه‌های این روز را رأساً به‌عهده داشتم و این توفیق در بسیاری از روزهای حساس جنگ هم نصیبم شد که سردبیر و تهیه‌کننده برنامه‌های ویژه باشم.

● در این مقاطع چه مقدار از مطالب از بیرون رادیو در اختیار شما قرار می‌گرفت؟

○ اینگونه مطالب را می‌شود به چند دسته تقسیم کرد. یک دسته مطالبی بودند که از طریق تماس تلفنی در اختیار ما قرار می‌گرفت و ما سعی می‌کردیم با صدای خود شنوندگانمان آنها را پخش کنیم. دسته دیگر مطالبی بود که برای ما پست می‌شد و ما در شرایط عادی آنها را گردآوری و تحویل تحریریه می‌دادیم تا پس از ویرایش در شرایط ویژه عملیاتی پخش کنیم. دسته سوم مطالبی بودند که نویسندگان و شعرا معاصر کشور در اختیار رادیو می‌گذاشتند.

به‌عنوان مثال مرحوم استاد مهرداد اوستا که مدتی در پخش رادیو افتخار درس گرفتن از محضرشان را داشتیم، بعدها هم هرطور که می‌توانستند به یاری ما می‌شتافتند. مرحوم سیدحسن حسینی با شروع هر عملیاتی خودش را به جام جم می‌رساند و از نگهبانی به ما زنگ می‌زد که برویم مطالب و اشعار ایشان را بگیریم و تأکید می‌کرد که نیازی نیست اسمی از ایشان برده شود. همین‌طور محمدعلی محمدی (م.ریحان) که تا سال ۶۲ همکار ما بود، علاوه بر نویسندگی و سایر وظایفی که به عهده می‌گرفت گاهی هم به‌عنوان گزارشگر به سطح شهر و به خطوط مقدم جبهه می‌رفت. بعدها هم که محمدی مسؤولیت‌هایی در نخست‌وزیری به عهده گرفت، درست مثل مرحوم سیدحسن حسینی در روزهای عملیات خودش را به هر زحمتی به جام جم می‌رساند و حجم زیادی شعر و مطلب برای ما می‌آورد. این دو بزرگوار تا آخرین روزهای جنگ همین روش را دنبال می‌کردند.

● **رادیو جبهه در سال ۶۵ راه‌اندازی شد، دلیل این همه تأخیر چه بود؟**

○ از شروع جنگ تا سال ۶۴ مقاطع مختلفی را پشت سر گذاشتیم که هر بار تصور می‌شد زمینه پایان دادن به جنگ فراهم شده است. مثلاً بعد از فتح خرمشهر چنین تصور و انتظاری وجود داشت و از آنجا که پیام و هدف انقلاب اسلامی دعوت جهانیان به صلح و کمال بود و هست طبعاً اگر تضمینی برای متنبه شدن دشمن و دست برداشتن او از ادامه شیطنت به دست می‌آمد دلیلی برای ادامه جنگ وجود نداشت. اما هر بار مسائل دیگری اتفاق می‌افتاد که خلاف انتظار و میل ما بود. به تدریج این نکته که فرسایشی کردن جنگ در صدر اهداف دشمن قرار گرفته است آشکارتر شد. بنابراین ما با تأسیس و راه‌اندازی رادیو جبهه این پیام را هم به مردم و هم به دشمن دادیم که آماده مدیریت چنین وضعیتی هستیم.

● آیا این آمادگی واقعاً وجود داشت؟

○ آمادگی اداره یک جنگ فرسایشی ابعاد مختلفی دارد که رادیو عهده‌دار تأمین بخشی از آن بود. تفاهم بر ضرورت ایجاد چنین آمادگی بلند مدتی به تدریج شکل گرفته بود و مردم هم برخلاف هدف و تلاش دشمن به جای خسته شدن و اعتراض به جنگ، کاملاً در جهت «زندگی با جنگ» و نه صرفاً «زندگی در جنگ» حرکت می‌کردند.

تا سال ۶۳ ذهنیت‌ها عمدتاً معطوف به این زاویه بود که جنگ پدیده‌ای موقت و تمام شدنی است و باید با هم یاری مجموعه نیروها به اتمام آن کمک کرد. اما به تدریج همه به این توافق رسیدند که این جنگ به یک مسابقه بدون خط پایان تبدیل شده و پایان آن به پایان حوصله و تحمل یکی از دو طرف بسته است. لذا می‌دیدیم که گاهی مردم زندگی عادی و روزمره را طوری دنبال می‌کنند که تحلیل‌گر ساده و ظاهر بین آن را نشانه بی‌تفاوت شدن مردم قلمداد می‌کرد؛ اما همان مردم در صحنه‌های دیگری عملاً اثبات می‌کردند که آن بی‌تفاوتی ظاهری ذهن کجی به طراحان جنگ فرسایشی و بخشی از راهبرد نانوشته جامعه ما برای «زندگی با جنگ» است.

● آیا این تحلیل در همان زمان وجود داشت یا امروز به این جمع‌بندی

رسیده‌اید؟

○ این تحلیل یک تحلیل تاریخی - اجتماعی است. پدیده‌های اجتماعی را بلافاصله و همزمان نمی‌شود به دقت تحلیل کرد. اما امروز همه یقین دارند که نوع برخورد جامعه ما با جنگ و با استراتژی و اهداف شناسایی شده دشمن کاملاً مبتنی بر شعور عمومی و برآیند قدرت هضم و تحلیل بیان نشده‌ای بود که جامعه ایرانی در تمام طول تاریخ از خود نشان داده است. در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس ترکیب قدرت هضم ملت با قدرت ناشی از تمرکز بر آرمان‌های مشترک به اوج خود رسیده بود. تحلیل عمومی عملی از

شرایط موجود، الگوی پاسخگویی مردم به شرایط ایجاد شده و تحلیل شده را نیز عملاً شکل می‌داد.

● به هر حال ما تا سال ۶۵ در رادیو موج مشخص و شبکه مشخصی که در اختیار نیروهای جبهه و مسائل آنان باشد نداشتیم.

○ درست است. البته راه‌اندازی رادیو جبهه هم به معنی راه‌اندازی سریع یک شبکه رادیویی مستقل با تشکیلات مستقل نبود. رادیو جبهه در آغاز شکل یک موج موقت یا نوعی برنامه‌سازی منظم‌تر و با حجم ساعات پخش بیشتر را داشت. اگر امکانات رادیو جبهه و تشکیلات آن و توان و تجربه آن روز را با آنچه امروز هریک از شبکه‌های رادیویی ما دارند مقایسه کنید تصور شما آن خواهد بود که رادیو جبهه در واقع یک گروه برنامه‌ساز به اضافه یک استودیو پخش بود. اما همین تشکیلات جزئی کار یک شبکه کامل رادیویی را انجام می‌داد و در عین حال به نظم تعامل سایر بخش‌های رادیو با جبهه‌ها و جنگ هم کمک می‌کرد.

تأکید من این است که دو نکته را فراموش نکنیم. اول این که راه‌اندازی یک رادیو به این سادگی‌ها نیست و حتی حالا هم که ما تجربه راه‌اندازی چندین شبکه سراسری و استانی را داریم راه‌اندازی هر شبکه جدید مشکلات خاص خود را دارد. دوم این که با وجود تحلیل شرایط موجود که پاسخ به تلاش دشمن برای فرسایشی کردن جنگ را می‌طلبد، باور و آرزوی ما این بود که مرحله فرسایشی جنگ هم چندان طولانی نخواهد شد و نیازی به تبدیل شدن رادیو جبهه به تشکیلات حجیم نیست.

به هر حال این نوعی «ستاد» بود. در تعریف ستادها، آن‌ها را به دو نوع تقسیم می‌کنند. ستادهایی که میل به مانایی دارند، این میل را با حجیم و پیچیده‌کردن تشکیلات خود بروز می‌دهند و ستادهایی که میل به میرایی دارند، هدف کوتاه مدت یا میان مدتی را دنبال می‌کنند که همه هم و غمشان تحقق همان

هدف و ساده و کوتاه کردن مسیر نیل به آن است؛ زیرا اعتقاد دارند که به محض تحقق آن هدف باید تشکیلات خود را جمع کنند و از ابتدا اصل را بر پرهیز از گسترده و پیچیده کردن تشکیلات خود می‌گذارند.

تجربه راه‌اندازی چنین تشکیلاتی قدرت انعطاف‌پذیری رادیو را هم به سرعت بالا برد و همین قدرت انعطاف‌پذیری بعدها در راه‌اندازی رادیوهای لوکال در مانورهای بزرگ نظامی هم خودش را نشان داد. شاید در مقایسه با سایر رادیوهای دنیا بتوان سرعت عمل و توانایی و انعطاف‌پذیری صدای جمهوری اسلامی در راه‌اندازی رادیوهای لوکال را یک رکورد شمرد.

● آیا طرح تشکیلاتی و هدفنامه‌ای هم برای راه‌اندازی رادیو جبهه در کار بود؟

○ طرحی تهیه شده بود که در آن بر پنج هدف تأکید داشتیم:

۱- غنی‌سازی لحظه‌های رزمندگان اسلام از طریق ایجاد بسترهای فرهنگی، آموزشی، اطلاع‌رسانی و تفریحی.

۲- تقویت مراتب روحی و باورها و نگرش رزمندگان اسلام برای مواجهه مقتدرانه با دشمن و حفظ ابتکار عمل و مدیریت مدبرانه رزم.

۳- برقراری ارتباط پویا و پر بار میان جبهه و پشت جبهه.

۴- مقابله قوی با تشبثات و تحریف‌های رسانه‌ای دشمن و تفسیر واقعیت‌ها و حقایق جنگ و نظام ارزشی حاکم بر دفاع مقدس.

۵- ایجاد نوعی تشکل تخصصی کارا در دل مجموعه رادیو و اجتماع نیروهای دلسوز و توانایی فرهنگی به منظور فعالیت هماهنگ و نظام‌مند و پاسخ به ضرورت‌های فرهنگی جبهه تبلیغاتی دفاع مقدس.

● **بیشتر این هدف‌ها فرهنگی بود.**

○ درست است. چراکه هم انقلاب اسلامی و هم دفاع مقدس از دیدگاه ما یک جریان تمام عیار فرهنگی، ارزشی و هویتی بود. فرسایشی شدن جنگ هم به معنی اولویت یافتن جنبه‌های فرهنگی روانی آن است که ارتقای اقتدار فرهنگی نیروهای خودی را تبدیل به اصلی‌ترین لازمه غلبه بر دشمن و بر شرایط روانی جنگ می‌کند.

● **ظاهراً جاذبه‌های اصلی رادیو هم به همین نکته بر می‌گشت.**

○ این را باید از طبقات مختلف مردم پرسید. آنچه ما انجام می‌دادیم کاری کوچک در مقایسه با جانفشانی‌های رزمندگان بود که برای انجام صحیح آن، مرتباً در حال سنجش نظرات اهل جبهه به طرق مختلف بودیم و در عین حال تماس‌های مردم نشان می‌داد که اهالی شهرهای امن کشور هم مجذوب بخش‌های مختلف برنامه‌های این رادیو هستند. این رابطه وقتی به اوج می‌رسید که برنامه‌های رادیو جبهه از طریق شبکه سراسری هم رله می‌شد و ما علاوه بر پاسخگویی به نیازها و شرایط ویژه عملیاتی جبهه‌ها عهده‌دار آرامش‌بخشی به عموم مردم در شرایط بمباران و موشکباران شهرها هم می‌شدیم.

● **نحوه اداره این رادیو چگونه بود؟**

○ ما در سال ۶۵ از روز ۱۷ ربیع الاول یعنی میلاد رسول اکرم (ص) شروع کردیم و هر روز از ساعت ۸/۳۰ صبح تا ۱۱/۳۰ برنامه داشتیم. برنامه‌ها از تهران پخش می‌شد و مراکز اهواز و کرمانشاه هم صدای ما را تقویت می‌کردند. به این ترتیب صدای رادیو جبهه در چهار پنجم کل خطوط دفاع مقدس به خوبی قابل دریافت بود.

در طراحی محتوایی برنامه‌ها از همفکری و تحقیق مستقیم برادران سپاه و ارتش در جبهه‌ها بهره می‌گرفتیم. ترکیب برنامه‌ها را مطالب و مسائل میهنی، مسائل نظامی، اطلاعات عمومی، مباحث تاریخی، مباحث اخلاقی و بینشی، جامعه‌شناسی و بررسی تفاوت‌های مبنایی ارزش‌های دفاع مقدس با جنگ‌های معمولی، مسابقه و سرودهای انتخابی رزمندگان تشکیل می‌داد. پخش ادعیه و زیارات، وصیت‌نامه‌های شهدا و مصاحبه با مجروحان و فرماندهان هم بخش‌های مهمی از مطالب را تشکیل می‌داد که نوعاً در ارتقای روحیه و بینش مخاطبان رادیو جبهه بسیار مؤثر بود. هشدارهای حفاظتی، احکام جبهه، تاریخ غزوات صدر اسلام و توصیه‌های رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در خصوص نحوه برخورد با اسرا و مجروحان هم بخش‌های دیگری از برنامه‌ها بود.

ساختار برنامه‌ها ترکیبی بود و به تناوب از گوینده، کارشناس نظامی، کارشناس دینی و اجتماعی، گزارش، پیام‌های تلفنی، پیام‌های ضبط شده در جبهه‌ها و سخنرانی‌های پرشور و حماسی استفاده می‌کردیم. به این ترتیب علاوه بر همکاران مستقیم رادیو جبهه در تهران، عموم همکاران شبکه سراسری رادیو و همکاران مراکز اهواز و کرمانشاه را هم باید در شمار همکاران رادیو جبهه قرار داد و همه فرماندهان و نیروهایی را که با مکاتبه یا مصاحبه‌هایشان به ما کمک می‌کردند به این جمع اضافه کرد.

● این روند تا چه وقت ادامه داشت؟

○ راه‌اندازی و مدیریت این رادیو به مدت دو سال افتخاری بود که نصیب من و همکارانم شد. از اواسط سال ۶۶ تا پایان جنگ آقای جمشید خلقی عهده‌دار ادامه این مسؤلیت بودند و رادیو جبهه به سمت آماده‌سازی ذهنی مخاطبان خود برای پایان دادن به دوران جنگ حرکت می‌کرد. پس از آن هم

بخشی از وظایف رادیو جبهه برعهده گروه دفاع مقدس رادیو بود که آقای حرمی مسؤول آن بودند.

● **آیا توانستید به تلفیق مدیرانه‌ای از برنامه‌های تولیدی و زنده برسید؟**

○ در شرایط عادی سعی زیادی داشتیم که برنامه‌های رادیو جبهه کاملاً طراحی شده باشد و کمتر برنامه زنده داشته باشیم. برنامه‌های تولیدی همواره از ظرافت‌ها، دقت‌ها، و محتوای غنی‌تری نسبت به برنامه‌های زنده و مستقیم برخوردار است و ما با طراحی برنامه‌های تولیدی درصدد حرکت به سمت اهداف از پیش تعیین شده بودیم. اما در زمان عملیات بخش عمده برنامه‌ها زنده و مستقیم بود. در این مقاطع نیروهای رادیو جبهه علاوه بر ارائه برنامه‌های زنده رادیو جبهه، بخشی از نیروی خود را هم صرف کمک به تهیه برنامه‌های ویژه شبکه سراسری می‌کردند.

● **با توجه به تجربه رادیو جبهه و اشاره‌ای که به جایگاه این تجربه و قابلیت آن برای تبدیل شدن به یک الگوی موفق کار رادیویی داشتید خوشحال می‌شویم که این دیدگاه را بیشتر تبیین کنید.**

○ رادیو مثل هر موجود زنده‌ای برای ادامه حیات مؤثر و پویا نیازمند سرزندگی و نشاط است و مثل هر رسانه‌ای برای تعامل مؤثر با مخاطبان خود نیازمند توجه به ضرورت حفظ شادابی و طرفینی بودن این تعامل است. در مباحث جامعه‌شناسی رسانه، این ضرورت در قالب تعبیر «انطباق» و «سازگاری» بیان می‌شود. منظور از انطباق همراه و همسازشدن رسانه با مخاطبان و ذوق و سلیقه و نیازهای آنها است و منظور از سازگاری به‌عنوان نتیجه و نشانه موفقیت در انطباق، آن است که رسانه موفق بشود تغییرات مورد نظر را در زمینه‌های روحی، هیجانی، فکری و ارزشی در مخاطبان ایجاد کند و آنها را به همراهی با خود وادارد.

رمز موفقیت رادیو جبهه همین بود که گردانندگان آن نیازی به القای یک هماهنگی مصنوعی و انطباق ظاهری با مخاطبان خود نداشتند. انطباق موجود به‌طور اصولی و عمیق مبتنی بر نظام مشترک اعتقادی و آرمانی بود؛ لذا اثبات آن هم در سایه حسن ظن مخاطبان چندان مشکل نبود. به علاوه تغییری که ما به دنبال آن بودیم در واقع حفظ و تقویت و تعمیق همان نظام مشترک اعتقادی و آرمانی بود که سعی در ارتقای بینش مخاطبان خود در این جهت داشتیم. میزان موفقیت در این زمینه با توجه به فراهم بودن سایر عوامل تنها به میزان همت و سلیقه و ابتکار ما در ارائه و تحلیل‌ها و بینش مورد نظر برمی‌گشت.

رادیو جبهه می‌کوشید و تا حدود زیادی موفق شد که با استفاده از فضای جبهه و انتقال آن فضا به سایر بخش‌های جامعه میان این بخش‌ها و جبهه‌های دفاع مقدس «سازگاری» ایجاد کند و در مسیر ایجاد تحول مثبت در جامعه با القای فضای ارزشی جبهه گام بردارد.

در سایه چنین عنایتی تجربه رادیو جبهه به تجربه برجسته‌ای از برداشتن مرزهای میان رسانه و مخاطب، نفوذ در دل مخاطب و نفوذ در دنیا و زندگی مخاطبان و حفظ و ارتقای سلامت روانی جامعه مخاطبان مبدل شد.

آنچه رادیو جبهه عرضه می‌کرد اطلاعات، عقاید و نگرش ناشناخته و شیوه زندگی متفاوتی نبود که بخواهد با روش‌های القایی، همگان را به پذیرش و تبعیت از آن وادارد. حتی لحن ما نیز برای مخاطبان، آشنا و «خودی» بود و مهمترین چیزی که در این تعامل صادقانه به تک‌تک مخاطبان خود در جبهه و پشت جبهه تقدیم می‌کردیم، احساس برخورداری از پشتوانه عظیم حمایت و همدلی ملت بود. از این طریق رادیو جبهه توانست به نمونه برجسته‌ترین بهره‌وری از کمترین منابع که لازمه آن پایبندی کامل به اهداف و

مسئولیت‌هاست تبدیل شود و تحلیل‌گران و کارشناسان علم مدیریت را به نقد و تحسین خود وادارد.

رهاورد چنین تعامل رسانه‌ای موفق، دفاع جانانه از حقیقت و حقانیت دفاع مقدس، ایجاد یک نظم و پیوند روحی و معنوی میان اهل جبهه و عموم شهروندان، تأکید بر هویت رزمندگی به‌عنوان هویت برتر شهروندی در جامعه اسلامی و تأکید بر نقش خودشناسی، محیط‌شناسی و زمان‌شناسی در حفظ هویت‌ها و آرمان‌ها بود.

انعطاف‌پذیری رادیو جبهه در برابر شرایط و اثبات نقش انعطاف‌پذیری در تبدیل محدودیت‌ها و سختی‌ها به موفقیت، یکی از زوایای اصلی این تجربه موفق را تشکیل می‌دهد. برای تحلیل هر یک از زوایای تجربه رادیو جبهه ساعتها بحث و مناظره علمی نیاز است که باید در محیط‌های آکادمیک صورت بگیرد.

● به نظر شما رادیو جبهه در آن زمان تا چه حد تاثیرگذار بود و شما در جذب مخاطبین خود از چه روشی استفاده می‌کردید؟

○ یکی از اصول بنیادین در رادیو شناخت علایق مخاطب است. زمانی که ما به علایق و ذائقه‌های مخاطبین خود واقف باشیم می‌توانیم آنها را به شدت تحت تأثیر رسانه و پیام آن قرار دهیم.

در رادیو جبهه ما همواره در صدد بودیم تا موافق با نیاز و میل رزمندگان به طراحی و ساخت برنامه اهتمام ورزیم. شرایط روحی و روانی مخاطب را لحاظ می‌کردیم و در پی ایجاد ارتباطی صمیمانه با مخاطبین خود که قسمت اعظم آنها را رزمندگان جبهه‌ها تشکیل می‌دادند، بودیم.

ما در رادیو جبهه با تکرار پیام‌های تبلیغاتی، گزارش‌های ارسالی از جبهه و متن‌های ناب حماسی، به میل مخاطبین خود پاسخ می‌دادیم و از این طریق به

دل و دنیای رزمندگان نفوذ می‌کردیم و به نوعی نیازهای روحی- روانی آنها را برآورده می‌ساختیم.

● **در پایان اگر حرف ناگفته‌ای دارید بفرمایید.**

○ امیدوارم آنچه در آن برهه از زمان اتفاق افتاد و دوستان ما در رادیو با علاقه و جدیت، صداقت و پشتکاری مثال زدنی اداره امور برنامه‌ها را بر عهده گرفتند، الگویی برای برنامه سازان جوان امروز و فردای رادیو باشد. لازم است برنامه سازان رادیو در عرضه آنچه ارائه می‌کنند نخست به باور عمیق برسند و سپس آنچه را خود باور دارند با تمام وجود روی آنتن بفرستند و در این میان پافشاری بر آموختن مستمر به‌عنوان پشتوانه‌ای پویا و نواندیشی مداوم را از خاطر نبرند. چنین کار خطیری تمرکز جدی بر فعالیت رادیویی را می‌طلبد که نظم و برنامه‌ریزی همکاران جوان رادیو لازمه آن است.

گفت‌وگو با جمشید خلقی

دومین مدیر رادیو جبهه

حفظ و نوسازی ارزش‌های دوران دفاع مقدس یکی از وظایف رسانه‌ای ما است

در سال‌های دفاع مقدس افراد زیادی دست‌به‌دست هم دادند تا در برابر تجاوز دشمن از خاک میهن دفاع کنند. در رادیو هم افراد زیادی آمدند و رفتند و هرکدام به نوبه خود سعی در ایجاد خلاقیت بیشتر برای رسیدن به هدف و آرمان انقلاب و امام راحل داشتند.

جمشید خلقی دومین مدیر رادیو جبهه بود که برای مدتی قریب به یکسال این وظیفه را برعهده داشت.

● چه شد که به رادیو آمدید و چه طور شد که برای مدیریت رادیو جبهه انتخاب شدید؟

○ در ابتدا وظیفه می‌دانم از دوستانی که برای ثبت تجربه و خاطرات ایفای رسالت رادیو مخصوصاً رادیو جبهه در دفاع مقدس پیشگام شده‌اند تشکر کنم. من قبل از حضور در رادیو چون خدمت سربازی را در عقیدتی سیاسی ارتش گذرانده بودم توفیق حضوری چند ماهه را در واحد تبلیغات سپاه شیراز پیدا کردم و از همین طریق در سال ۶۱ جذب رادیو شیراز شدم. اولین برنامه‌ای که در مرکز شیراز عهده‌دار تهیه آن بودم «میعادگاه جمعه» نام داشت که خطبه‌های نماز جمعه شهرستانهای استان فارس را پوشش می‌داد.

عمده مطلب، علاقمندی من به این نوع کار فکری بود. به این دلیل خیلی زود خودم را در رادیو پیدا کردم و به اذعان کسانی که بیش از ۲۰ سال تجربه داشتند توانستم آموخته‌های بسیاری را در مدت خیلی کم جذب کنم. برنامه «میعادگاه جمعه» و «شهید و شاهد» که مسؤولیت آنها را دارم مورد توجه قرار گرفتند و به دنبال آن مسؤولیت برنامه‌های زنده مرکز شیراز به من سپرده شد. یکی از این برنامه‌ها «آیین اجتماع» بود که همزمان با برنامه سلام صبح بخیر تهران پخش می‌شد و یک جُنگ هفتگی با حضور مسؤولان استان که پنج‌شنبه‌ها پخش می‌شد.

به این ترتیب سه سال تجربه من پشتوانه‌ای شد تا در سال ۶۴ به‌عنوان مدیر رادیو شیراز منصوب شوم.

● مرکز شیراز چه تعاملی با جبهه‌های دفاع مقدس داشت؟

○ ما هم مثل اغلب مراکز شهرستانها، هر دو سه هفته تعدادی از همکاران را به جبهه می‌فرستادیم و معمولاً برای عضویت در گروههای اعزامی رقابت شدیدی میان همکاران وجود داشت. همین رقابت، در عین حال موجب

همکاری جدی‌تری هم در سفرهایمان به جبهه‌ها و هم در تلاش‌های برنامه‌سازی ما می‌شد. تعاملی که میان نیروهای اعزامی و سایر نیروها از طریق دریافت و پخش گزارش‌های تهیه شده از جبهه‌ها صورت می‌گرفت نمادی از تعامل فراگیر مرکز شیراز با جبهه‌های دفاع مقدس بود.

البته بخش عمده‌ای از گزارش‌های تهیه شده به تهران هم ارسال و از شبکه سراسری پخش می‌شد. در عین حال تمرکز عمده‌تر ما در تهیه گزارش‌ها روی تیپ‌ها و لشگرهای اعزامی از استان فارس و یکی دو استان همجوار و هم فرهنگ بود.

از طرفی شیراز و سایر شهرهای استان مثل جهرم و فسا از مهاجرپذیرترین شهرهای کشور بودند که حق پذیرایی از مهاجران جنگ تحمیلی را به خوبی ادا کردند. انعکاس مسائل مهاجران جنگ تحمیلی و تقویت ارتباط عاطفی فرهنگی میان آنها و مردم استان فارس هم از وظایف و تلاش‌های اصلی مرکز شیراز بود.

همچنین بیمارستان‌های شیراز به‌خاطر نزدیکی نسبی به جبهه‌های جنوب معمولاً پذیرای اولین مجروحان هر عملیات بودند و ما سعی می‌کردیم از طریق مصاحبه با آنها و ارسال مصاحبه به تهران خانواده‌های این مجروحان را از نگرانی در بیاوریم.

● سرانجام چه وقت به تهران آمدید؟

○ اوایل سال ۶۶ بود که از مدیریت رادیو شیراز استعفا کردم و به‌عنوان بسیجی عازم جبهه شدم. متأسفانه در جبهه هم به دلیل شناختی که نیروهای اعزامی از استان نسبت به من داشتند اجازه رفتن به خط مقدم و حضور عملیاتی در جنگ را به من ندادند. در همین زمان، پیامی داده شد که برای قبول مسئولیت گروه اجتماعی رادیو به تهران بیایم و چون نپذیرفتم گفتند اگر مایلیم در ارتباط با جنگ و جبهه‌ها باشیم رادیو جبهه را قبول کنیم.

● **بنابراین درحالی‌که نزدیک به سه سال از آغاز فعالیت رسمی رادیو جبهه می‌گذشت مدیریت آن را عهده‌دار شدید و تا زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در این سمت بودید.**

○ بله. دوره تصدی من به همین دلیلی که اشاره کردید تفاوت‌هایی با دوره ماقبل داشت. البته کسی نمی‌دانست جنگ چه وقت تمام می‌شود اما عقب‌نشینی‌های تاکتیکی نیروها از مسائلی بود که بخشی از مسؤولیت توجیه آنها برای رزمندگان در شرایطی که جنگ قفل شده بود، عملاً برعهده رادیو جبهه قرار می‌گرفت و این کار بسیار مشکلی بود. ما ناچار بودیم افرادی را که سال‌های اوج جوانی خود را با ذوق و شوق در جبهه‌ها گذرانده بودند با تحولات جنگ آشنا و به قبول شرایط جدید متقاعد کنیم. مخاطبان اصلی رادیو جبهه همین رزمندگان بودند و مسؤولیت تازه رادیو جبهه تفاوت اساسی با مسؤولیت قبلی که از طریق هیجان‌سازی و تقویت انگیزه‌های عقیدتی و آرمانی انجام می‌گرفت داشت. به علاوه در این مرحله تدبیر امور مربوط به جبهه حالت متمرکزتری یافته بود و همه تصمیمات و سیاست‌های رادیو جبهه باید با ستادهای مربوطه هماهنگ می‌شد.

● **اما ظاهراً امکانات فنی بهتری در اختیار رادیو جبهه قرار گرفته بود.**

○ بله. تازه در سال ۶۶ بود که رادیو جبهه به امکاناتی مثل واحد سیار دسترسی پیدا کرد و این کمک کرد تا در فضای گسترده‌ای به تهیه و پخش مصاحبه‌های حسی با رزمندگان بیردازیم و بخشی از پیچیدگی شرایطی را که گفتم از این طریق رفع کنیم.

با همه این احوال و با وجود آن که به شدت به برنامه‌های زنده رو آورده بودیم کار آنچنان سنگین بود که بلافاصله بعد از اعلام پذیرش قطعنامه استعفا کردم و توفیق همکاری با رادیو از من سلب شد.

● **در پایان اگر حرف ناگفته‌ای دارید بفرمایید.**

○ حفظ و نوسازی ارزش‌های دوران دفاع مقدس یکی از واجبات و وظایف رسانه‌ای ما است که در عین پرهیز از شعار زده کردن یا خسته کردن مخاطبان باید انجام شود.

کوتاهی در اصل این وظیفه یا اهمال در رعایت ظرافت‌های آن بدون شک برای نسل‌های موجود و آتی جامعه ما خطر آفرین خواهد بود و از خدا می‌خواهم که توفیق انجام درست چنین رسالتی را به همه دست‌اندرکاران آن به ویژه کسانی مثل برادرم حمید خزایی که در دوران دفاع مقدس منادی ارزش‌ها و آرمان‌ها بودند و هنوز هم ذره‌ای از حساسیت ایشان در این زمینه کم نشده است عنایت کند.

توجه به آنچه در گذشته با حداقل نیرو و امکانات در رادیو انجام می‌گرفت و مقایسه آن شرایط با امکانات موجود فعلی گویای این واقعیت است که در شرایط فعلی و با توجه به فضای مناسبی که برای گفتن بسیاری ناگفتی‌های دیروز دفاع مقدس وجود دارد صدای جمهوری اسلامی باید نقش ویژه‌ای را در حفظ و انتقال آرمانها و دستاوردهای ارزشی خود و جامعه عهده‌دار شود.

گفت‌وگو با محمد حسین حرمی

سومین مدیر رادیو جبهه

نسل اول همکاران رادیو بعد از انقلاب. تکرار ناشدنی است.

با پیروزی انقلاب نیروهای جوان و انقلابی اداره کشور را به عهده گرفتند و در این میان هر کس با توجه به علایق خود و نیازهای سازمان‌ها و نهادهای مختلف در جهت خدمتگزاری به ملت ایران اهتمام ورزیدند. محمد حسین حرمی از جمله کسانی است که به ضرورت انقلاب و شرایط انقلابی پا به عرصه رسانه گذاشت و با نویسندگی و سردبیری برنامه‌های سیاسی همکاری خود را با این مجموعه آغاز کرد. وی در مدت حضور در رادیو، مدیر خبر رادیو زاهدان، مدیر گروه جنگ رادیو سراسری، مدیر رادیو جبهه، مدیر بخش و نظارت رادیو سراسری، مدیر گروه اجتماعی رادیو تهران و مدیر رادیو تهران بود. سپس مدتی مشاور معاون صدا و مشاور رئیس سازمان بود و از سال ۸۲ تا پاییز ۸۴ به عنوان مدیر شبکه ۵ تلویزیون به فعالیت خود در رسانه ملی ادامه داد.

● **چطور شد که به رادیو آمدید و در بدو ورودتان چه مسؤولیتی را بر عهده داشتید؟**

○ قبل از انقلاب چند سالی زندانی سیاسی بودم. با شروع موج انقلاب و حرکت مردم در سال ۵۷ از زندان آزاد شدم و مدتی در کمیته استقبال از امام (ره) در مدرسه رفاه بودم. با پیروزی انقلاب همراه تعدادی از دوستان به کمیته انقلاب اسلامی در میدان بهارستان رفتیم. یک روز آقای خسرو تهرانی اعلام کرد که رادیو احتیاج به نیرو دارد و تعدادی از بچه‌های کمیته باید به رادیو و تلویزیون بروند. به این ترتیب با توجه به علاقه‌ای که به کار در رادیو و تلویزیون داشتم جذب این رسانه شدم.

در اولین برخورد با شهید مجید حداد عادل روبرو شدم. ایشان یکی از مدیران رادیو بود و از من خواست تا برای شروع چند صفحه‌ای در مورد موضوعی خاص بنویسم. بعد از اینکه من مطالبم را نوشتم ایشان ضمن تایید مطالب مرا به ساختمان خبرگزاری برد و به تعدادی از همکاران معرفی‌ام کرد و من فعالیتیم را شروع کردم. تنها به واسطه ضرورت انقلاب بود که من در آن محیط مشغول به کار شدم.

● **اولین برنامه‌ای که تولید کردید چه بود؟**

○ برنامه همگام با مدارس بود. این برنامه هرروز ۷/۵ صبح پخش می‌شد و به ضرورت حضور جوانان در عرصه‌های مختلف انقلاب می‌پرداخت. نویسندگی این برنامه برعهده من بود.

یکسری برنامه‌های تحلیلی هم بعد از ترور شهید قری و شهید مطهری در رابطه با گروه فرقان تهیه و پخش کردم که سردبیر و نویسنده آن برنامه‌ها هم بودم.

● با توجه به اینکه شما سال‌هایی را در زندان سیاسی بسر می‌بردید و با شکل گرفتن انقلاب وارد یک رسانه با حجم وسیعی از مخاطبان شدید، کار در این محیط برایتان سخت نبود؟

○ ما در زندان یک پتانسیل جمع شده‌ای داشتیم که با ورود به عرصه رسانه در تلاش برای به ظهور رساندن آن بودیم و اینها خودش برای ما انگیزه ایجاد می‌کرد. ما در آن زمان آنقدر انگیزه داشتیم که بعضی از شبها در رادیو می‌ماندیم و تا صبح به خاطر شرایط موجود با دل و جان کار می‌کردیم. من معتقدم نسل اول رادیو بعد از انقلاب تکرار ناشدنی است.

● شما مدتی مدیر خبر رادیو زاهدان بودید؛ از آن موقع برایمان بگویید.

○ فروردین سال ۵۹ در شرایطی بسیار سخت به‌عنوان مدیر خبر رادیو به زاهدان رفتم. سیستان و بلوچستان در آن روزها خیلی نا امن بود و روزانه ۱۰-۱۵ تا شهید داشتیم.

● زمانی که جنگ شروع شد شما در زاهدان بودید؟

○ بله همین‌طور است. البته چون زاهدان از مناطق جنگی خیلی دور بود آن شور و هیجانی که در سایر مناطق کشور دیده می‌شد در آنجا نبود. تنها منطقه کنارک بود که به واسطه پایگاه شکاری‌اش فعالیت چشمگیری داشت. ولی ما در برنامه‌سازی‌هایمان برای جلب نظر مردم در جهت کمک به رزمندگان تلاش می‌کردیم. به واسطه همین برنامه‌سازی‌ها نیروهای بسیاری را برای جبهه بسیج کردیم.

● بعد از زاهدان چه مسؤولیتی داشتید؟

○ من تیرماه ۶۱ به تهران آمدم. مدتی قائم مقام واحد مرکزی خبر بودم و بعد به رادیو آمدم و گروه سیاسی را راه‌اندازی کردم. مرتضی رحمانی از همکاران ما در این گروه بود.

در گروه سیاسی برنامه بررسی مطبوعات را تهیه می‌کردیم که هر روز ساعت ۳/۵ از رادیو پخش می‌شد. یکی از مشکلات بنی‌صدر در آن دوران که به عزل وی منجر شد همین برنامه بود.

● به جبهه هم اعزام شدید؟

○ بله، در عملیات فتح‌المبین به‌عنوان خبرنگار اعزام جبهه شدم. مسؤول تیم ما آقای حسین حقیقی بود. یک روز در منطقه بودیم که حسین حقیقی گفت: با سرهنگ از قمی فرمانده لشکر ۷۷ خراسان گزارش تلویزیونی بگیرم؛ چون نیروهای عراقی خبر شهادت وی را شایع کرده بودند.

در عملیات بیت‌المقدس هم به‌عنوان سرپرست تیم خبری اعزام شدم و گزارش‌های رادیویی و تلویزیونی بسیاری در این عملیات تهیه کردم.

● شما در یکی از این اعزام‌ها مجروح هم شدید.

○ بله، در منطقه دارخوین در حال گزارش بودم که هواپیماهای عراقی آن محل را بمباران کردند. از ناحیه شکم و دو پا مجروح و به تهران منتقل شدم. بعد از اینکه به تهران برگشتم بچه‌هایی که من در مدرسه رازی به آنها درس می‌دادم من را از روی انگشتری که در دست داشتم شناخته بودند.

● آیا قبل از ورود به عرصه رادیو، برای کار در این حوزه آموزشی دیده بودید؟

○ وقتی به ما گفتند به رادیو بروید، حتی تا قبل از آن برای دیدن رادیو به آنجا نرفته بودیم. در آن موقع یکی از آرزوهایمان این بود که ببینیم رادیو چه فضایی دارد. تا آن زمان واقعاً کسی کاری برای انقلاب نکرده بود که بتوان به تجربه او تکیه زد. در واقع موفقیتی که دوستان در همه عرصه‌ها به خصوص در رادیو داشتند مرهون تعهد و اخلاصی بود که در بین بچه‌ها بود.

ما تمام کار را در حین عمل یاد گرفتیم و در عین حال هم سعی می‌کردیم کار جمعی انجام دهیم تا از نظرات هم بهره مند شویم. اوج کار و شکوفایی رادیو تا سال ۶۵ و به واسطه تلاش نسل اول رادیو بعد از انقلاب بود و بسیاری از برنامه‌هایی که در آن دوران تهیه شده است قابلیت استفاده و تکرار مجدد دارد.

● تأثیرگذاری رادیو بر رزمندگان تا چه حد بود؟

○ در آن زمان با توجه به اینکه تلویزیون به گستردگی امروز نبود، رادیو تأثیرگذاری ویژه‌ای داشت. رزمندگان هم بیشترین اوقات فراغتشان را به رادیو گوش می‌کردند و با توجه به اینکه رادیو تمام نیروهای خود را برای تقویت روحیه مقاومت و تشجیع نیروهای رزمندگان بسیج کرده بود و این به یک جهاد رسانه‌ای تبدیل شده بود، در مصاحبه با رزمندگان به وضوح دیده می‌شد که رادیو یکی از عوامل ترغیب رزمندگان برای حضور در جبهه بود. اوج این جهاد رسانه‌ای تشکیل رادیو جبهه بود.

● گزارشگران رادیو در آن زمان چگونه به جبهه اعزام می‌شدند؟

○ گروه گزارش فهرست افرادی را که می‌بایست به جبهه اعزام شوند به صورت هفتگی تهیه می‌کرد و براساس آن لیست و به صورت هفتگی گزارشگران را به جبهه اعزام می‌کردیم. در اینجا باید از اکبر سعیدی یکی از گزارشگران فعال رادیو در زمان جنگ یاد کنم که هر وقت ما نیاز به گزارشگر داشتیم به صورت داوطلبانه اعلام آمادگی می‌کرد.

● چه وقت به همکارانتان در رادیو جبهه پیوستید؟

○ در سال ۶۴ با حکم آقای ابطحی مدیر رادیو به‌عنوان مدیر گروه جنگ منصوب شدم. برنامه سپاه و ارتش زیر نظر این گروه بود. این گروه تا پایان جنگ بود و بعد هم با عنوان گروه دفاع مقدس به کار خود ادامه داد. در همین

مقطع که مدیر گروه جنگ بودم طراحی رادیو جبهه را با نظر آقای ابطحی انجام دادیم. آقای محمد عرب مدیر گروه سیاسی و آقای خزایی و من هسته اولیه طراحی رادیو جبهه را تشکیل می‌دادیم. یک سفر به منطقه رفتیم و فرم‌هایی تهیه کردیم و سؤالاتی مطرح کردیم تا با نیازهای رزمندگان بیشتر آشنا شویم. جلساتی هم در همین مورد با ستاد تبلیغات جنگ داشتیم و بعد از دسته‌بندی آنچه در فرم‌ها بود، رادیو جبهه را راه‌اندازی کردیم و آقای حمیدرضا خزایی اولین مدیر رادیو جبهه شد.

رادیو جبهه روزی سه ساعت برنامه داشت که از ساعت ۸/۵ تا ۱۱/۵ صبح پخش می‌شد. آقایان لشگری، خزایی، باوندیان و بهروز رفیعی از اولین همکاران رادیو جبهه بودند.

● تفاوت کار رادیو جبهه با گروه جنگ رادیو سراسری چه بود؟

○ کار گروه جنگ رادیو سراسری تهیه برنامه برای مردم پشت جبهه بود؛ ولی رادیو جبهه به‌طور ویژه به نیازهای رزمندگان می‌پرداخت و بیشتر به مسائلی توجه می‌کرد که حول محور جبهه و جنگ و مختص رزمندگان بود و بسیاری از آنها نیاز به طرح در پشت جبهه نداشت.

کار ما در رادیو سراسری ترویج فرهنگ ارزشی انقلاب و جنگ تحمیلی و اطلاع‌رسانی در خصوص آخرین تحولات جنگ بود و آموزش‌های اطلاعاتی، معارفی، بهداشتی و اطلاعیه‌های سپاه از رادیو جبهه پخش می‌شد.

● برای مقابله با همه تبلیغاتی که از سوی بنگاه‌های سخن‌پراکنی رژیم بعثی و دیگر کشورها صورت می‌گرفت شما چه می‌کردید؟

○ یک بخش را در برنامه «جبهه چه می‌گذرد» و بخشی را هم در برنامه «بررسی رادیوهای بیگانه» مورد توجه قرار می‌دادیم. البته در آن مقطع مردم به آنچه از سوی رسانه‌های خارجی گفته می‌شد توجه چندانی نداشتند.

● چه زمانی مدیر رادیو جبهه شدید؟

○ اواخر جنگ بود. من همزمان هم مدیر رادیو جبهه و هم مدیر نظارت رادیو بودم. بعد از مدتی گروه جنگ و تاریخ ادغام شد و آقای شریف خدایی از گزارشگران جنگ مسئولیت آن گروه را به عهده گرفتند.

● رادیو جبهه تا چه زمانی به کار خود ادامه داد؟

○ دقیقاً یادم نیست ولی من آخرین مدیر این رادیو بودم. بعد از اینکه فعالیت رادیو جبهه به پایان رسید همکاران ما به گروه جنگ پیوستند. البته هنوز هم گروهی به نام دفاع مقدس در رادیو فعالیت می‌کند. به نظرم بحث هنر دفاع مقدس و یادآوری خاطرات رزمندگان از مهم‌ترین بخش‌هایی است که الان می‌شود به آنها پرداخت.

● ضرورت این کار را چگونه می‌بینید؟

○ در طول دفاع مقدس با توجه به کوران جنگ، ما در رسانه نتوانستیم به همه زوایای جنگ آنطور که شایسته است بپردازیم؛ ولی امروز می‌توانیم در رسانه برای تحلیل جنگ و زنده نگه داشتن یاد کسانی که به هر نحو در آن سال‌ها برای حفظ تمامیت ارضی کشور تلاش کردند کارهای زیادی بکنیم. جامعه امروز ما نیاز دارد که بدانند در دوران هشت سال دفاع مقدس بر این مملکت چه رفته است.

● به نظر شما رادیو جبهه توانست نقش خود را به خوبی ایفا کند؟

○ من صادقانه می‌گویم که رادیو بیشترین موفقیت را در دوران دفاع مقدس به دست آورد و نقش مهمی را در این دوران ایفا کرد. یکی از دوران‌های طلایی رادیو در هشت سال جنگ تحمیلی رقم خورده است و رادیو بیشترین حمایت‌ها را از جنگ کرده است.

● به نظر شما آیا امروز با توجه به افزایش روزافزون وسایل ارتباط جمعی مخاطبان رادیو تقلیل یافته است؟

○ من این حرف را قبول ندارم. اینکه تلویزیون در بعضی موارد جای رادیو را پر کرده است چیزی اجتناب ناپذیر است؛ اما رادیو شنونده خاص خود را دارد و من معتقدم این روزها شنونده رادیو افزایش هم داشته است. اما مخاطبین رادیو با توجه به زیاد شدن شبکه‌های رادیویی توزیع شده‌اند و شناخت مخاطبان جدید و نیازهای آنان می‌تواند در جذب مخاطب به همکاران ما کمک کند. این جز با تداوم آموزش در امر برنامه‌سازی و حضوری فعال در عرصه رسانه ملی حاصل نمی‌شود.

تأکید می‌کنم رادیو هنوز مخاطب خود را دارد و هنوز با مردم زندگی می‌کند.

گفت‌وگو با فضل‌الله صابر

مدیر رادیو آبادان و از همکاران رادیو در دوران دفاع مقدس

کار رادیو در جنگ مدیریت بحران با توسل به شیوه مدیریت تکلیف‌گرا بود

نماینده‌گی‌های رادیو در شهرستانهای مرزی اولین مراکزی بودند که فعالیت‌هایشان به خاطر شروع جنگ مختل شد و با بحران جدی مواجه شدند. با این وصف رادیو آبادان و رادیو اهواز از جمله مراکزی بودند که در روشن نگه داشتن امواج رادیو تلاش بسیار کردند. چرا که ادامه فعالیت رادیو در آن زمان به منزله زنده بودن شهر تلقی می‌شد.

فضل‌الله صابر در هنگام آغاز جنگ تحمیلی در رادیو آبادان مشغول کار بود و در جهت پوشش خبری جنگ و اطلاع رسانی به موقع به مردم شهر زحمات زیادی کشید. مرور خاطرات وی از آن روزها می‌تواند به روشن شدن نقش رادیو در دفاع مقدس کمک کند.

● ابتدا از رادیو آبادان بگویید.

○ رادیو آبادان یا رادیو نفت ملی سابق با فرستنده ۱۰ کیلو واتی، اولین رادیویی بود که پس از رادیو ایران تأسیس شد و همه همکاران آن را هیأت مدیره شرکت ملی نفت تعیین می‌کرد. این رادیو با کمترین تعداد پرسنل، روزانه ۱۹ ساعت برنامه داشت و برای برنامه‌سازی بیشتر از هنرمندان وقت استفاده می‌کرد.

● رادیو آبادان با آغاز جنگ چه وضعی پیدا کرد؟

○ چون رادیو فاصله کمی با پالایشگاه، اروند رود و مرز ایران و عراق داشت بسیار در معرض خطر بود. با شروع جنگ، برق شهر مورد حمله هوایی قرار گرفت و قطع شد؛ اما رادیو متصل به برق پالایشگاه بود و به محض قطع برق شهر از برق شرکت نفت استفاده می‌کرد. با حمله بعدی به پالایشگاه اوضاع پیچیده‌تر شد. رادیو در آن وضعیت می‌توانست مظهر مقاومت شهر باشد و با شنیدن صدای رادیو مردم حس می‌کردند که شهر زنده است. بنابراین سعی زیادی می‌شد تا رادیو فعال بماند. اجساد بچه‌ها، زنان و مردانی که خمپاره خورده بودند در اینجا و آنجا به چشم می‌خورد. آب و غذای سالم به سختی پیدا می‌شد. اما باید شهر را زنده نگه می‌داشتیم و رادیو به این منظور یکی از اصلی‌ترین نقاطی بود که باید فعال می‌ماند.

تصمیم‌گیری امور حیاتی شهر در اتاق جنگ و با حضور فرمانده، امام جمعه و سایر مسئولان صورت می‌گرفت. با قطع برق شهر، ابتدا به اتاق جنگ و بعد به مسجد محل متوسل شدم تا یک ژنراتور پیدا کنم و مانع خوابیدن کار رادیو شوم. بالاخره یک ژنراتور یک کیلوواتی از یک نانوائی تعطیل شده پیدا کردیم که عملاً کمکی نکرد. اما خوشبختانه متوجه شدیم که برق منطقه‌ای از شهر که رادیو در آن قرار داشت آسیب چندانی ندیده است. با این حال برای

فعال کردن اتاق صدا به ژنراتور نیاز بود که با بنزین کار می‌کرد و تهیه بنزین هم از تهیه غذا سخت‌تر بود. به این ترتیب در فضایی که بخشی از آن با نور شمع روشن می‌شد مشغول کار شدیم و موسیقی برنامه‌ها را هم با استفاده از کاست و ضبط صوتی که از کمیته ارزاق گرفتیم پخش می‌کردیم، چرا که برق موجود برای فعال کردن همه دستگاه‌ها کافی نبود.

همه اینها اتفاقات روز اول جنگ تا ساعت ۱۲ ظهر بود و بالاخره نزدیک ظهر توانستیم رادیو را راه بیاندازیم. آقای قلنبر مدیر تولید مسئولیت تأسیسات و تدارکات را به عهده گرفته بود. آقای نجفی سرپرست رادیو اذان و قرآن زنده اجرا می‌کرد. شهید رهبر و رضا علیخان زاده و چند نفر از بچه‌های صاحب فکر که با شنیدن صدای رادیو به کمک آمده بودند وظیفه سامان دهی خبرها را عهده‌دار شدند. در این حال سیل تلفن‌های مردم و نهادها متوجه ما بود که هم خبر می‌خواستند و هم خبر می‌دادند.

نزدیک به دوساعت نگذشته بود که ژنراتور داغ کرد و برق ضعیف شد. سیستم خنک‌کننده نداشتیم. سوخت نبود و تلاش آقای قلنبر هم که ژنراتور را باد می‌زد تا خنک شود فایده‌ای نداشت. ناچار اعلام کردیم که به دلیل نقص فنی برنامه‌ها را دو ساعت قطع می‌کنیم. از آن به بعد دوساعت دوساعت ژنراتور را روشن می‌کردیم و دوساعت برنامه پخش می‌کردیم. این وضعیت اتاق جنگ را متوجه حساسیت نقش رادیو کرد و سوخت ما را تأمین کردند. برای تهیه آب، زمین را کنده بودیم و آب گل‌آلودی را که از چاه در می‌آوردیم، پس از ته‌نشین شدن گل و لای آن به مصرف طهارت و وضو می‌رساندیم. بعد به فکر استتار ساختمان‌ها افتادیم. جاهایی را که طاق ضربی بود داربست زدیم و با گونی‌های ماسه پوشاندیم. اتاق فرمان را از داخل با گونی‌های شن و قالب‌های سیمانی تقویت کردیم. در محوطه باغچه روبروی ساختمان رادیو سنگر کردیم و شب‌ها در همان سنگر می‌خوابیدیم.

نیروهای حراست را به خاطر کمبود نیرو به خطوط آتش برده بودند و خود ما برای حراست از رادیو باید به نوبت پاس می دادیم. کم کم اطراف رادیو خلوت می شد. همه ساختمان های نزدیک آسیب دیده بودند و بمباران هوایی چیزی عادی شده بود. اما کم کم به این باور رسیده بودیم که تا وقتی گناه نمی کنیم و نیتمان خالص است خدا بال ملائکه اش را بر سقف و طاق ساختمان رادیو پهن کرده است و از ما حفاظت می کند.

● با کمبود نیرو چه می کردید؟

○ صدابردارها در شرف بازنشستگی بودند. خود ما هم تازه کار بودیم. تازه دو ماه از شروع فعالیتیمان می گذشت و خیلی چیزها را باید یاد می گرفتیم. آقای محمد صدرهاشمی و آقای حسن ظریفیان از نیروهای صاحب فکر محلی بودند که برای کمک آمدند. شهید غلامرضا رهبر - که بعدها نماینده صداوسیما در قرارگاه خاتم شدند و در کربلای پنج به شهادت رسید - مدیریت خبر را به عهده گرفت و علاوه بر آن گزارشگری و گویندگی هم می کرد. من مدیرپخش و مسؤول جذب و آموزش نیروهای جدید، بازشنوایی نوارها و آرشیو شدم. در عین حال صدابرداری تولید هم با من بود. در چنین وضعی باید بخش عربی را هم فعال می کردیم که اهمیت زیادی در رساندن فریاد حقانیت ما به مردمان کشورهای حاشیه خلیج فارس داشت.

● کار تلویزیونی هم می کردید؟

○ متأسفانه چون تلویزیون آبادان لب مرز بود در همان ساعات اولیه از کار افتاد.

● مخاطبان شما چه کسانی بودند؟

○ رزمنده ها که در شرایط آغاز جنگ نیاز به حمایت جدی روحی داشتند. مردم شهر که نمی خواستند شهرشان را ترک کنند. خانواده های رزمنده ها و

نیروهای مردمی که در اطراف شهر و در بیابان‌ها زندگی می‌کردند و نگران شهر و فرزندان رزمنده خود بودند. مخاطبان برون مرزی که باید چهره و هدف‌های دشمن را برای آنها افشا می‌کردیم.

● بالاخره این حرکت‌های خودجوش چه وقت شکل سازمان یافته پیدا کرد؟

○ یکی دو ماه طول کشید تا ضرورت انسجام دادن به امور جدی‌تر شود؛ چرا که اوایل تصویری از طولانی شدن اوضاع نداشتیم. کم‌کم کار وسیع‌تر می‌شد. یک فرستنده سیصد کیلو وات در خواست کردیم که دریافت کردیم. چون در منطقه جنگی بودیم شبکه سراسری از ما توقع ویژه‌ای در تأمین اخبار و برنامه‌های مربوط به جنگ داشت. به علاوه چون تلویزیون در منطقه نبود ناچار بودیم با دوربین‌های بتامکس سپاه برای تلویزیون خبر و گزارش و مصاحبه تهیه کنیم. آخرین مصاحبه با شهید تندگویان را ما انجام دادیم. خود او فکر می‌کرد جنگ در کمتر از یک هفته تمام می‌شود و برای بازسازی سریع پالایشگاه برنامه‌ریزی کرده بود.

● از تأثیر حضور در خطوط مقدم جبهه بر محتوای کارتان بگویید.

○ هر تحولی در جبهه روی فعالیت ما اثر مستقیم داشت. روزی که شهید تندگویان اسیر شد و آقای دکتر شیبانی که در اتومبیل بعدی بود توانست فرار کند، دشمن روی رودخانه پل زده بود و سعی داشت محاصره آبادان را کامل کند. پدر و پسری که توانسته بودند از دست بعضی‌ها فرار کنند می‌گفتند عراقی‌ها هرکس را که فکر کنند بسیجی است زنده زنده خاک می‌کنند. آن روز از روزهایی بود که با کفش نماز خواندیم و با اطلاعیه‌هایی که داده شد، تجمع نیروهای مردمی در ایستگاه‌های هفت و دوازده منجر به عقب‌نشینی دشمن شد. البته در دادن اطلاعیه‌ها بی‌تجربه بودیم و به‌عنوان مثال دشمن از

این بی‌تجربگی ما استفاده‌هایی کرد و اطلاعاتی را برای تسخیر خرمشهر به چنگ آورد.

در چنین فضایی بدیهی است که همه لحظات ما متأثر از محتوای حرکت مردم و رزمندگان در سطح شهر و در خطوط جنگ بود. هر تحولی در جبهه‌ها و بویژه موفقیت‌هایی مثل عقب راندن دشمن در کوی ذوالفقاری که نمایشی از قدرت الهی مردم بود موجب تقویت خود باوری و تشدید فعالیت ما می‌شد. نبود امکانات، خلاقیت‌ها را بروز می‌داد، ابتکارات فنی و عملیاتی، باعث ارتقای اعتماد به نفس و شوق عمومی می‌شد.

در عین حال، چون هر لحظه احتمال شهادت یکدیگر را می‌دادیم پیوسته درصدد حالیت گرفتن از هم و جلب رضایت هم و پاک نگه داشتن روح و محیط خود بودیم. در چنین فضایی تامل و تعمق ما در کلام امام و محوربندی سخنان ایشان هم به نحوی متفاوت و مؤثرتر از شرایط عادی صورت می‌گرفت و در تدبیر امور نقشی مضاعف ایفا می‌کرد.

به تدریج عملیات ایذائی برای برهم زدن آرامش نیروهای عراقی شروع شد و ما همزمان با هریک از عملیات‌های ایذائی به پخش برنامه‌های عربی برای تخریب روحیه نیروهای بعثی و دعوت سایر افراد ارتش عراق به دامن اسلام می‌پرداختیم. به این منظور یک فرستنده اف ام از مرکز اهواز به ما داده شده بود که آن را به تناسب نقاط هدف جابه‌جا می‌کردیم. کم‌کم با حفظ ابتکار و خلاقیت و ویژگیهای جنگ غیرکلاسیک، یاد گرفتیم که چگونه جنگ مدرن را اداره و چگونه از امکانات رسانه‌ای در این جهت استفاده کنیم. در این مرحله هم کار ما از سویی خبررسانی به واحد مرکزی خبر، از سویی پشتیبانی روحی و معنوی مردم و رزمندگان و از سویی کار تبلیغاتی روی مخاطبان خارجی و نیروهای دشمن بود. علاوه بر اینها همکاری گسترده‌ای با

برنامه پیام جبهه شبکه سراسری و سایر برنامه‌ها و با نیروهایی که از تهران می‌آمدند داشتیم.

از طرفی مراجعات نیروها برای گرفتن نوار دعا و سخنرانی هم روز به روز بیشتر می‌شد و ما امکاناتی برای پاسخگویی به نیاز آنها نداشتیم. پس از این در و آن در زدن‌های فراوان بالاخره بیست و سه هزار تومان از آقای رشیدیان نماینده آبادان در مجلس گرفتیم و با همان پول یک دستگاه ریل سونی و یک دستگاه دست دوم تکثیر خریدیم.

● از خاطرات آن روزها بگویید.

○ هر وقت شهید رهبر را برای ضبط برنامه‌ای به استودیو می‌کشاندم، می‌دیدم که به علامت من برای شروع اجرا بی توجهی می‌کند. یکبار دقت کردم دیدم زیر لب حرف می‌زند. برای آنکه متوجه نشود چراغ اتاق فرمان را خاموش کردم و صدای میکروفون را باز کردم دیدم آیاتی از سوره یوسف را می‌خواند که مضمون آن پناه بردن به خدا از شر نفس خویش است. تازه فهمیدم چقدر نگران است که شهرت ناشی از گویندگی و گزارشگری او را اسیر نفس کند.

● رادیو آبادان در شکست حصر آبادان چه نقشی داشت؟

○ کار ما به‌عنوان رسانه چند بعد داشت. اول ایجاد انگیزه و آماده کردن عموم برای یک حرکت فوق العاده جلدی و فراگیر بود و دوم منحرف کردن ستون پنجم و فرماندهان دشمن.

بعد از عملیات شکست حصر آبادان، بازگشت مردم به شهر شروع شد. چهره شهر روز به روز عادی‌تر و شلوغ‌تر می‌شد و توقعات تازه‌ای از رادیو پیش می‌آمد که برای پاسخگویی به آنها روزبه‌روز ناچار به جذب نیروهای تازه و گسترش فعالیت بودیم.

● اما ظاهراً کارتان محدود به حوزه آبادان نبود.

○ درست است. ما حتی وقتی آبادان در محاصره بود، علاوه بر پوشش حوزه آبادان و خرمشهر، گاهی برای گرفتن پیام سلامتی و گزارش از رزمندگان سایر جبهه‌ها به مأموریت‌هایی در محور بستان و هویزه می‌رفتیم. این کار بعد از شکست حصر آبادان گسترده‌تر شد و شهید رهبر اصلی‌ترین عامل این فعالیت‌ها بود. از جمله در عملیات طریق‌القدس حضور گسترده‌ای داشتیم و تجربه حضور در قلب جبهه آبادان را آنجا به خوبی به کار بستیم. بعد از آن نوبت به عملیات فتح‌المبین رسید که چون منطقه عملیات آن‌سوی اهواز بود باید با هماهنگی کامل با اهواز عمل می‌کردیم. اهواز قبل از جنگ زیر پوشش آبادان بود، اما در طول جنگ وضعیت تغییر کرد و رادیو آبادان زیر مجموعه مرکز اهواز شد. با اینهمه ارتباط‌های ویژه همکاران رادیو آبادان با مسئولان رده بالای جنگ باعث می‌شد که دسترسی سریعتری به اطلاعات و امکانات فعالیت داشته باشیم و به موقع در نقاط و لحظات کلیدی عملیات حاضر شویم. همین وضعیت در عملیات بیت‌المقدس هم تکرار شد و به واسطه ارتباطی که با قرارگاه داشتیم در پوشش مناسب تبلیغاتی و رسانه‌ای عملیات نقش مؤثری را به عهده گرفتیم.

● آیا غنیمتی هم نصیب رادیو شد؟

○ بله. در عملیات ثامن الائمه، یک فرستنده ۱۲۰۰ کیلو واتی به دست ما افتاد که راک راک بود و هر قسمتی که خراب می‌شد می‌توانستیم جدا کنیم و با بقیه قسمت‌ها به کارمان ادامه بدهیم تا قسمت معیوب تعمیر و دوباره نصب شود. فرستنده پرقدرتی بود که امواج آن تا شیراز می‌رفت. راه‌اندازی این فرستنده در عملیات بعدی مخصوصاً در آزادسازی فاو خیلی به درد ما خورد.

● رادیو آزادی بخش عراق هم در این مقطع راه‌اندازی شد؟

○ در جریان عملیات آزادسازی فاو (والفجر ۸) تصمیم گرفته شد آبادان کاملاً تخلیه شود. طبعاً ما هم در ۵ کیلومتری شهر مستقر شدیم تا نیروهای رزمنده آزادی عمل بیشتری در داخل شهر داشته باشند. در این مقطع یک فرستنده ۲۰ کیلوواتی را در یک کانتینر مستقر کردیم تا نیازی به فرستنده مستقر در شهر نداشته باشیم. رادیو آزادی بخش عراق در همین کانتینر راه‌اندازی شد. عملیات در ۲۰ بهمن ۶۴ شروع شد و نیروهایی که از قبل در دارخوین، شوشتر، دانشگاه شهید چمران اهواز و مقرهای مختلف اهواز به این منظور مستقر شده و آموزش دیده بودند توانستند با هماهنگی مناسبی این عملیات را به نتیجه برسانند. رادیو آبادان هم در این بین نقش تبلیغاتی، خبررسانی و پشتیبانی خود را داشت که بحمدالله در حد مقدمات به خوبی انجام می‌شد.

● جمع‌بندی شما از نقش رادیو در جنگ و حضور نیروهای رادیو در قلب جبهه‌ها چیست؟

○ در مجموع بخشی از کار رادیو در طول جنگ در آبادان و اهواز شامل مدیریت بحران با توسل به مدیریت تکلیف‌گرا بود. همچنانکه امام (ره) هم فرمودند ما مأمور به تکلیف هستیم، مأمور به نتیجه نیستیم و امام حسین (ع) هم بدون توجه به شکست یا پیروزی به تکلیف عمل کرد.

سعی ما در شرایطی که امکان برنامه‌ریزی دراز مدت وجود نداشت این بود که در شرایط پیش آمده خوب عمل کنیم؛ اما با گذشت زمان موفق به تقسیم کار و تدوین و اعمال سلسله مراتب هم شدیم.

از سال ۶۵ که به اهواز آمدم، امکان تقسیم کار و انسجام بخشی بیشتر بود. از اینجا به بعد مدیریت بحران جای خود را به گشایش کار داد و تجربه شرایط بحرانی در جهت طراحی فعالیت منظم و مستمر تشکیلاتی به کار گرفته شد

تا همزمان با تأمین نیازهای جبهه، پاسخگوی نیازها و ضروریات فضای شهری و زندگی شهروندی هم باشیم. به هر حال، دوران دفاع مقدس، دوران تولدی دوباره برای رادیو بود که امیدوارم با مرور تجارب این مقطع و احیاء روحیه حاکم در آن دوره بتوانیم این رسانه مردمی را در مسیر تعالی دائمی نگهداریم.

گفت‌وگو با محمد باقر راستگو

مدیر تحریریه پخش رادیو در دوران جنگ تحمیلی

رادیو تأثیر تعیین‌کننده‌ای در دوران جنگ داشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی تعدادی از جوانان پرشور با پیشینه روشن و درخشانی از فعالیتهای سیاسی در عرصه‌های مختلف انقلاب، وارد صداوسیما شدند. محمد باقر راستگو در دوران پیروزی انقلاب و سال‌های جنگ تحمیلی مسؤول تحریریه پخش صدای جمهوری اسلامی را برعهده داشت.

● از روزهای ورود به رادیو و نحوه حضورتان در آن بفرمایید.

○ در اردیبهشت ۵۸ به دعوت مستقیم آقای خوئینی‌ها نماینده حضرت امام (ره) برای همکاری با این مجموعه وارد سازمان شدم. اولین جایی که فعالیتیم را آغاز کردم گروه معارف بود. آقای معادینخواه، آقای کرباسچی و امثال اینها این گروه را در شبکه یک سیما تشکیل داده بودند و اولین کاری هم که ما در آنجا شروع کردیم تنظیم و استفاده از حدود صد هزار فیش قرآنی بود که آقای هاشمی رفسنجانی در زندان تهیه کرده بودند. بعد از مدتی به معاونت سیاسی رفتم. چند ماهی را در آنجا مشغول به کار بودم و چون هنوز پاکسازی انجام نشده بود و عناصر رژیم سابق در سازمان حضور داشتند، مسؤولیت من نظارت بر کیفیت خبر بود که مبدا آنها دیدگاه خودشان را وارد خبر کنند. به هر حال دوران حضور من در عرصه خبر هم زیاد به طول نینجامید و در دی ماه ۵۸ به پخش رادیو منتقل شدم.

● از ورودتان به پخش رادیو و مشکلاتی که با آنها مواجه بودید برایمان بگویید.

○ زمانی که ما وارد پخش رادیو شدیم با محدودیت‌های زیادی مواجه بودیم. از طرفی رادیو در اول انقلاب در دست مخالفان نظام بود و اینها وقتی پاکسازی شدند اقدام به تخلیه تمام آرشیوهای سازمان کرده بودند و تمام منابع را با خود برده بودند. ما در این شرایط نه نویسنده‌ای داشتیم و نه گروه تولید ما فعال بود. از طرفی حضرت امام در مورد موسیقی حساسیت جدی داشتند. در چنین شرایطی که نه آرشیوی بود، نه نویسنده‌ای و نه تولید فعالی و موسیقی هم کم داشتیم باید در آن وضعیت بحرانی رادیو را اداره می‌کردیم. این چنین شرایطی را وقتی انسان در ذهنش مجسم می‌کند فقط می‌تواند

بگوید آن اخلاص و شور و همت بچه‌ها و امدادهای الهی بود که رادیو را اداره می‌کرد.

یکروز حجت‌الاسلام والمسلمین امامی کاشانی وارد پخش شدند و فرمودند امام در فتوای موسیقی خود تجدید نظر کرده‌اند. بعد از این تغییر نظر آقای راغب سرود شهید مطهری را ساخت و آقای گلریز آن را اجرا کرد. این سرود را پیش حضرت امام بردند و حضرت امام دیدند که این تا حدودی با استانداردها و معیارها نزدیک است و فرمودند اگر مشابه این سرودی ساخته شود اشکالی ندارد. این مقدمه‌ای شد برای اینکه سرودی در مورد فلسطین ساخته شود که مدت آن ۱۳ دقیقه بود و نام آن همپای جلودار بود که آقای سراج آنرا اجرا کردند. بعد ما در شرایطی که با مشکل مواجه می‌شدیم نهایتاً از این نوع سرودها استفاده می‌کردیم تا رادیو را اداره کنیم و در تلاش بودیم تا در این شرایط بحرانی کوچکترین مشکلی ایجاد نشود.

آنقدر با کمبود مطلب مواجه بودیم که مطلبی را از کتاب انتخاب می‌کردیم و مستقیماً به گوینده می‌دادیم و می‌گفتیم که از روی کتاب بخوانند. الان هم برخی از آن کتابها را دارم که گوشه خیلی صفحاتشان نوشته شده است: اجرا شد.

● با چه چالشهایی مواجه بودید؟

○ بخشی از وقت ما در آن شرایط بحرانی صرف پاسخگویی به عناصری می‌شد که زنگ می‌زدند و اهانت و جسارت می‌کردند. از طرف دیگر با درگیری‌های جناحی - سیاسی داخل سازمان مواجه بودیم. رفته رفته توانستیم نویسندگانی را جذب کنیم. در همین شرایط هم مقید بودم که هر موقع حضرت امام سخنرانی انجام می‌دادند تحلیلی بر سخنرانی حضرت امام می‌نوشتم و بعد از اخبار ساعت ۲ پخش می‌شد.

درواقع مقید بودیم با تحلیلی که روی سخنرانی‌های حضرت امام نوشته می‌شود در روشنگری افکار عمومی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشیم. در شب که شرایط خیلی سختی بود برنامه راه شب داشتیم. تولید ما هنوز فعال نبود و خود بچه‌های مسؤول می‌نشستند و مطلب می‌نوشتند. رفته رفته بچه‌ها با تجربه‌هایی که به دست آورده بودند بعضی مطالب را به صورت نمایش اجرا می‌کردند و نهایتاً یک تنوعی در برنامه‌ها ایجاد می‌شد. حجم کار خیلی سنگین شده بود تاجایی که خود من دچار فشار عصبی شده بودم.

● روز شروع جنگ کجا بودید؟

○ روز شروع جنگ در رادیو بودم و بعضی بچه‌ها همان موقع این تحلیل را داشتند که این جنگ به این زودیها پایان نمی‌پذیرد. در آن شرایط سخت بچه‌ها بسیج شدند تا به کارها سرو سامان بدهند. شرایط حادی بود و کسی فرصت اینکه به منزلش سر بزند را نداشت. بعضی از بچه‌ها گاهی سه شبانه روز تمام در رادیو می‌ماندند. همکاران ما در رادیو در لحظات شروع جنگ بر این باور بودند که برای مواجهه با اتفاقی که شروع شده است باید یک تدارک بلند مدت ببینند.

● چطور به این تحلیل رسیده بودند؟

○ دوستانی که وارد عرصه رادیو شدند پیشینه روشن و درخشانی از فعالیتهای سیاسی داشتند.

در شرایطی که ما کار می‌کردیم صرفاً دانستن مسائل فنی و تجربه کاری داشتن در رادیو کافی نبود. در آن دوران تحلیل داشتن و آینده را خوب دیدن یکی از ارکان و مشخصات اساسی بود که یک گرداننده رادیو یا یک تیم گرداننده اصلی رادیو باید می‌داشت. رادیو در شرایطی وارد جنگ شد که تازه

داشت به خودش شکل مجدد می‌داد. ولی ناگهان جنگ اتفاق افتاد و هرچه نیروی انسانی پر نشاط و قوی داشتیم به پخش فرستادیم.

● **بعد از شهریور ۵۹ چه افرادی به جمع شما اضافه شدند؟**

○ مجموعه‌ای که نهایتاً به ما اضافه شدند مجموعاً ۸ تا ۱۰ نفر بودند. این افراد علاوه بر نویسندگی در پخش کم‌کم وارد عرصه تولید شدند و مسئولیت برنامه‌ها را برعهده گرفتند. مثلاً آقای قدیانی اهل قلم و نویسندگان معتبر را دعوت می‌کردند و گفت‌وگو می‌کردند و آثارشان را معرفی می‌کردند. برنامه‌ای به نام جهان سیاست تولید کردیم که مهم‌ترین رخدادهای منطقه را تحلیل می‌کرد. برنامه‌ای به نام زمزمه‌های عارفانه که آقای کوکب نویسندگی آن را برعهده داشت. مطالب جنگی را هم داشتیم. همزمان شعرای ما هم به صحنه آمدند و ما از اشعار شعرای عصر انقلاب و دفاع مقدس استفاده کردیم.

● **با توجه به شرایط موجود آیا تقسیم کاری وجود داشت؟**

○ رفته‌رفته ناچار بودیم که یک تقسیم کاری داشته باشیم. تیمی را تشکیل دادیم که شامل چند گروه بود. یک گروه به تحلیل‌های سیاسی مشغول بودند، یک گروه به مسائل معارفی می‌پرداختند، بعضی‌ها به مسائل اجتماعی و فرهنگی می‌پرداختند ولی در بعضی مقاطع آن قدر شرایط حاد و بحرانی بود که این تقسیم کار لحاظ نمی‌شد.

● **وقتی که عملیات می‌شد در اولین وهله چه کار می‌کردید؟**

○ در این موقع جمعی از گویندگان از تولید رادیو هماهنگ می‌شدند و به پخش رادیو می‌آمدند و نیروها در پخش متمرکز می‌شدند و چون پخش از حساسیت خیلی زیادی برخوردار بود تولید به پخش منتقل می‌شد. آقای محمود کریمی علویچه که نقش عمده‌ای در این مقاطع داشتند نمی‌توانستند

به تنهایی همه بخشهای مختلف را ارائه کنند. بنابراین بسیاری از گویندگان را به صحنه می‌کشاندیم. روزی دکتر رجایی خراسانی که آن زمان نماینده دائمی ایران در سازمان ملل بود در نشستی که جمعی از مسؤولان هم بودند گفت ما در سازمان ملل هیچ موقع حرف جدی نداشتیم مگر زمانی که مارش جنگ نواخته می‌شد. می‌گفت زمانی که مارش جنگ از رادیو پخش می‌شد تمام رسانه‌ها سراغ من می‌آمدند. این یک واقعیتی است که همه می‌دانند و قابل انکار هم نیست.

● **با توجه به تحلیلی که شما از اوایل جنگ داشتید چرا در سال ۶۴ و ۶۵ به فکر راه‌اندازی رادیو جبهه افتادید؟**

○ شاید یک دلیلش این بود که تا آن زمان تجربه و نیروی کافی برای راه‌اندازی چنین رادیویی نداشتیم و یکی از دلایلش هم این بود که جنگ کم‌کم بخشی از زندگی مردم شده بود و باید یک برنامه‌ریزی مستقل در ارتباط با آن تدارک می‌دیدیم.

● **را دیو جبهه چه کمکی به جنگ کرد؟**

○ با راه‌اندازی رادیو جبهه فضایی ایجاد شد تا بخش اعظمی از لحظه‌های جنگ تحت پوشش رسانه قرار بگیرد.

● **آیا به نظر شما همه ابعاد جنگ مورد توجه قرار گرفته است؟**

○ در مورد دفاع مقدس یک مسأله مغفول واقع شده و آن هویت جنگ ماست. در زمینه جنگ کتاب‌های فراوان نوشته شده است که از بُعد حقوقی یا سیاسی یا از بُعد مجامع و قوانین بین‌المللی بحث کرده اند ولی امام(ره) در واقع هویت جنگ را یک هویت مکتبی می‌دانستند.

● **وظیفه رسانه برای حفظ ارزشهای هشت سال دفاع مقدس چیست؟**

○ این وظیفه رسانه است که در شرایط کنونی ارزشهای دوران دفاع مقدس را تبیین کند تا تحت تأثیر تحلیلهای غلط و انحرافی قرار نگیرند. نکته مهم دیگر در رسانه، حفظ آثار و اسناد آن دوران است.

ما باید فرهنگ‌سازی کنیم و ارزشهای افتخار آفرین سال‌های دفاع مقدس را همچنان زنده نگه داریم.

انقلاب ما یک انقلاب هویت ساز در داخل کشور و افشاکننده هویت واقعی جبهه مقابل در سطح جهانی بود. هویت جنگ ما تثبیت‌کننده انقلاب ما بود و هر پرداختنی به دفاع مقدس و تاریخ دفاع مقدس باید با تأکید بر این هویت‌سازی انجام بشود.

فرهنگ‌سازی در جامعه یک تکلیف است. اگر این را محور قرار دهیم خیلی از مسائل قابل حل خواهد شد. بدون حفظ ارزش‌ها، اسناد و کارنامه رسانه‌ای دفاع مقدس و بدون تأکید بر هویت این جنگ، همه برنامه‌های فرهنگ‌سازی ما عقیم خواهد بود.

گفت‌وگو با محمود دهقان

مدیر تحریریه پخش در سال‌های ابتدای جنگ

**آنقدر نامه آمده بود که کامیون فرستادیم
تا نامه‌ها را از پست آورند.**

دکتر محمود دهقان در زمان جنگ مسؤول تحریریه پخش بود و نقش مؤثری در تهیه برنامه‌های زنده داشت. وی در روشن شدن کارنامه رادیو پس از انقلاب و در دوران دفاع مقدس نقش مؤثری داشت.

● ابتدا درباره خودتان، چگونگی ورودتان به رادیو و شرایط قبل از جنگ صحبت کنید.

○ قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تحصیلات دانشگاهی را در رشته تکنولوژی آموزشی می‌گذراندم. چون برای کارهای عملی و آزمایشگاهی به شبکه ۲ تلویزیون می‌رفتم، با بعضی از کارهای رادیو و تلویزیون از جمله ادیت رادیویی و تلویزیونی و کار با میز مونتاژ آشنا بودم. خرداد ۵۷ فارغ‌التحصیل شدم و در آبان ماه ۵۷ به سربازی رفتم اما با پیروزی انقلاب معاف شدم.

از مشهد به توصیه یکی از بزرگواران که با قلم و وضعیت دستگیری قبل از انقلاب من آشنا بود به تهران آمدم و به مهندس میرحسین موسوی معرفی شدم که علاوه بر مسئولیت در روزنامه جمهوری اسلامی در شورای سیاستگذاری سازمان صداوسیما هم مسئولیت داشتند. در واقع در زمانی که قطب‌زاده رئیس سازمان بود از طرف امام گروهی در آنجا بودند که مهندس موسوی هم یکی از آنها بود و بنده ضمن همکاری در روزنامه به توصیه ایشان به رادیو آمدم.

ورود من به رادیو در اواسط سال ۵۸ بود. دو سه ماهی از قضایای مربوط به اخراج منافقین از رادیو می‌گذشت. آنها رفتند و تمام زونکن‌ها را هم زیر بغلشان زدند و بردند، به طوری که تقریباً تولید رادیو تعطیل شد و رادیو به برنامه‌های پخش متکی شد و من مسئول تحریریه شدم. در آن زمان آقایان کریمیان، ایزدی و یاسینی اعضای شورای پخش رادیو بودند. وظیفه این گروه در حقیقت شناسایی نیروهایی بود که بتوانند قلم بزنند. افراد زیادی را شناسایی و دعوت کردیم. کار تحریریه این بود که خلاء ناشی از مشکلات تولید را پر کنیم. ساعاتی را با کتاب‌های مرحوم آیت‌الله مطهری و دکتر شریعتی پر می‌کردیم و ساعاتی را هم با مقالاتی که می‌نوشتیم.

من از صبح زود تا ساعت ۲ بعد از ظهر در رادیو بودم. ساعت ۲ که تفسیر ظهر را می‌نوشتیم، به روزنامه جمهوری می‌آمدم و تا ساعت ۱۱ شب کار می‌کردم. در آن زمان ۲۶ ساله بودم.

خلاء پخش زیاد بود. هر چه می‌نوشتیم، باز هم کم می‌آمد. رادیوهای بیگانه هم برنامه به زبان فارسی راه انداخته بودند و تبلیغات منفی می‌کردند و ما باید جواب می‌دادیم.

زمان پرتنش بود و حوادث عجیب و غریب زیاد می‌افتاد. یکی از مسائل مهمی که در رادیو اتفاق افتاد بحث کودتای نوژه بود. یادم نمی‌رود، بعد از ظهر من از رادیو رفتم روزنامه که آقای مهندس موسوی گفتند حوادثی دارد شکل می‌گیرد و شما باید سریع برگردید رادیو. وقتی برگشتم به من گفتند همه نیروها را مرخص کن و فقط با یک گوینده اینجا تا صبح بمانید. گوینده شب خانم بود. داشتم صحبت می‌کردم که ایشان نیایند و به جایشان گوینده صبح بیاید که دیدم بچه‌های سپاه تیربار به دوش از پله‌های پخش بالا می‌روند. تازه فهمیدم که قضیه چقدر جدی است. تلویزیون خیلی زود برنامه‌اش را تمام کرد. بچه‌های سپاه کیسه‌های شن آوردند و پشت شیشه‌ها گذاشتند. پرسیدم قضیه چیست؟ گفتند کودتایی کشف شده و رادیو و تلویزیون هم جزو مکانهایی بود که آنها در نظر داشتند تسخیر کنند ولی هیچ‌کس نمی‌داند از کجا، لذا ما داریم اقدامات احتیاطی می‌کنیم.

برنامه‌هایمان را به صورت عادی پخش می‌کردیم و ساعت ۱۲ شب هم خبر تمام شد و برنامه زنده راه شب که آقای حمید عاملی گوینده آن بود شروع شد. در بین برنامه زنده چند برنامه تولیدی تکراری پخش می‌کردیم. زمان پخش بررسی مطبوعات بود که تیراندازی از پارک ملت شروع شد و بچه‌های سپاه از پشت بام جواب می‌دادند. ما با پخش برنامه‌های تولیدی به کارمان ادامه دادیم. گوینده و تهیه‌کننده شیفت خیلی وحشت کرده بودند. این شرایط

تا صبح که هوا روشن شد ادامه داشت. صبح فهمیدیم که تعدادی از کودتاچی‌ها کشته شده و تعدادی فرار کرده‌اند. رادیو خیلی محبوب بود و مردم برای حمایت رادیو پارک را پر کرده بودند.

صبح که کمدها را باز کردیم، دیدیم عوامل اینها به اندازه یک هفته برنامه رادیویی و سه روز برنامه تلویزیونی درست کرده‌اند و در کمدها قرار داده‌اند. یعنی عملاً کافی بود ۲ یا ۳ نفر وارد مجموعه شوند و نوارها را پخش کنند. در آن زمان مدیر رادیو آقای وهاجی بود.

حوزه خبر در دست غضنفریان و طرفداران بنی صدر بود. انتخابات ریاست جمهوری برگزار شده بود و اینها آمده بودند. احمد سلامتی معاون سیاسی بود. اینها همه در شورای سیاستگذاری و در خبر دیدگاه‌های خاص خودشان را مطرح می‌کردند. کار ما در رادیو تفسیر سیاسی و خنثی کردن مطالبی بود که واحد خبر تلویزیون تولید و پخش می‌کرد. بعد از عوض شدن جواد وهاجی و جایگزین شدن آقای اکبر محتشمی، بنده از مسؤولیت برنامه «صدای آشنا» که هر شب برای ایرانیان خارج از کشور پخش می‌شد کنار رفتم.

آقای محتشمی به موسیقی‌هایی که ما پخش می‌کردیم معترض بودند و آنها را قبول نداشتند. خودشان رفتند به میدان ارگ و یک گونی نوارهای موسیقی به جام جم آوردند. نوارها را دادیم که آقای ایمانی شناسایی کند. دوتا از نوارها اطلاعاتش مشخص نبود. شب رفتیم و فردا صبح که برگشتیم تلکسی از دفتر امام آمد که نوشته بودند آنچه دیشب پخش شده موسیقی آرم نیروی دریایی آمریکا است و با پخش آن اینطور تفسیر شده که ما شکست خورده‌ایم.

روزهای مهمی در رادیو بود. مثل روز فوت آقای طالقانی که از دفتر امام نوار فرستادند تا پخش شود ولی عوامل منافقین آن را گم کردند و بعد ما آن را در سطل آشغال پیدا کردیم.

به هر حال انقلاب چیزی بود که با گوشت و خون ما عجین بود. در طبقه دوم پخش اتاقی بود که بچه‌ها گاهی تا یک هفته هم آنجا می‌ماندند. خیلی‌ها از جمله خود من در طول سال ۵۸ هیچ حقوقی از سازمان نگرفتیم و در سال ۵۹ بود که گفتند مدارکتان را بیاورید تا حکم برایتان صادر شود.

● جنگ که شروع شد، شما کجا بودید؟

○ من در روزنامه جمهوری بودم؛ چون بعد از ظهر بود. صدای چند انفجار را شنیدیم و با آقای مهندس موسوی در دفتر حزب تماس گرفتیم. بعد از یک ساعت ایشان آمدند و گفتند عراق حمله کرده است. به دلیل شرایط پیش آمده برنامه‌های روتین رادیو غیرقابل پخش شد. این چندمین باری بود که این اتفاق می‌افتاد.

● شما در زمان شروع جنگ مسئول تحریریه رادیو بودید، وقتی وضعیت را اینگونه دیدید چه برنامه‌ریزی کردید؟

○ من صبح‌ها می‌رفتم واحد مرکزی خبر در خیابان گلخانه، آقای لاریجانی مدیر واحد مرکزی خبر بود، آقای قاسم‌زاده مسئول تحقیق واحد مرکزی خبر بود و من مسئول تحریریه بودم. ما به اتفاق حمید هوشنگی از خبرگزاری جمع می‌شدیم، تحلیل می‌کردیم و محور مسائل را مشخص می‌کردیم و بعد از ساعت ۱۰ به بچه‌های پخش منتقل می‌کردیم، بعدها این شورا به پخش آمد.

● وقتی همه برنامه‌های تولید قطع شده بود شما چه تیب مطالبی را در هیأت تحریریه پخش آماده می‌کردید؟

○ روز ۳۱ شهریور عراق حمله کرد و از صبح اول مهر پیشروی به سوی سوسنگرد و آبادان و خرمشهر را شروع کرد؛ مدارس آنجا را به توپ بست و دانش آموزان بسیاری را شهید کرد. ما مسائل را می‌گفتیم و تفسیر می‌کردیم.

در روز ۳۱ شهریور، صدای آیت‌الله خامنه‌ای نماینده امام در وزارت دفاع پخش شد و بعد هم سخنان امام که فرمودند یک دیوانه‌ای سنگی را در چاه انداخته است و حالا باید صد تا عاقل آن را در بیاورند.

این سخنان همراه با عملیات متهورانه خلبانانی که در کودتای نوژه دستگیر شده بودند و حالا بنا به درخواست خودشان می‌خواستند جبران کنند، روی روحیه مردم خیلی تأثیر گذاشت. ما سخنرانی امام را به چند بخش تقسیم کردیم و هر قسمت از آن را قبل از یک بخش خبری پخش می‌کردیم. از این طریق مردم را برای شنیدن خبر آماده می‌کردیم و بعد از خبر هم تفسیر می‌کردیم.

● شما در تحریریه پخش بیشتر چه ابعادی را پردازش می‌کردید؟

○ در جلسات واحد مرکزی خبر محورهایی را تعیین می‌کردیم و آنها را به دیگران منتقل می‌کردیم. در قضیه گروگانها که پیش آمد گفتیم در مقابل تحریم آمریکا باید روحیه مردم را بالا ببریم و در جنگ بیشتر می‌خواستیم روحیه ملی و همبستگی مردم را بالا ببریم و در ضمن اطلاع‌رسانی هم می‌کردیم و مردم را برای شرکت در جبهه‌ها تشویق می‌کردیم.

● ترکیب اولین تحریریه چگونه بود؟

○ اعضای شورای تحریریه‌ای که بعد از تعطیل شدن تولید رادیو تشکیل شد ۲ یا ۳ نفر بودند خود آقای ایزدی هم آن موقع می‌نوشت، حدود ۱۰ تا ۱۲ نویسنده هم در دوشیفت صبح و بعد از ظهر مطالب را می‌نوشتند.

● در آن موقع تماس‌های تلفنی مردم هم بود یا نه؟

○ یکی از راه‌های رفع کمبود مطالب نوشتاری استفاده از همین تلفن‌ها و دیگری خواندن روزنامه‌ها بود. ولی اتفاق مهمی که خیلی کمک کرد ارتباط بسیار صادقانه‌ای بود که مردم با ما گرفتند. آنها برای ما مقاله، شعر و مطالب

حماسی می‌فرستادند. یادم می‌آید فردای یکی از حملات ۱۰ - ۱۵ شعر عالی از میان ۴۰-۵۰ شعری که فرستاده بودند انتخاب کردیم و خواندیم. بعد صندوقی اعلام کردیم که پاکت، پاکت، نامه می‌رسید. آنقدر نامه آمده بود که از پست تماس گرفتند و گفتند امکان انتقال نامه‌ها را ندارند ما یک کامیون فرستادیم تا نامه‌ها را آورند. در دوره جنگ رزمنده‌ها خاطرات خود را برای ما می‌نوشتند و می‌فرستادند.

در زمان تسخیر خرمشهر اگر از رادیو اعلام می‌کردیم نیاز به نیروی رزمنده داریم، بسیج به ما می‌گفت، نگویید، ما جا نداریم. رادیو در آن زمان بسیار مورد توجه بود. تلویزیون بیشتر از چند ساعت برنامه نداشت و فشار اصلی روی رادیو بود. رادیو مورد عنایت امام هم بود و حاج احمد آقا می‌گفتند رادیو حضرت امام یکسره باز است. مطمئن بودیم یک گوش شنوای ثابت داریم که آن هم حضرت امام بود.

● **حتماً در دوره تصدی تحریریه رادیو شاهد تأثیر مطلب خاصی که موجب واکنش سریع شما شده باشد، بوده‌اید.**

○ بله، در زمان گروگانگیری، آقای توکلی تحلیلی نوشتند و من که عازم روزنامه بودم به دلیل عجله‌ای که داشتم آن را کنترل نکردم. وقتی رسیدم روزنامه آقای مهندس موسوی گفتند: این چه تحلیلی بود که از رادیو پخش شد. گفتیم چه بود؟ گفتند: در تحلیل آمده بود «اینها جاسوسند، جاسوس هم محاکمه نمی‌خواهد و ما حکم شرع را در موردشان اجرا می‌کنیم.»

بلافاصله رادیو بی‌بی‌سی و بعد رادیو آمریکا اعلام کردند که ایران تهدید کرده که گروگان‌ها را اعدام می‌کند. خیلی اوضاع شلوغ شد. فردا صبح به آقای توکلی تذکر دادیم و قرار شد مطالب ایشان حتماً قبل از اجرا خوانده شود. فردای آن روز شهید مجید حداد عادل و محسن نبوی آمدند تا تولید را راه بیندازند.

موضوع دیگری که باید یاد آوری کنم استقلال پخش نسبت به مدیرعامل بود. در زمان بنی صدر قرار بود او در میدان ۱۷ شهریور سخنرانی کند و ما سخنرانی او را پخش نکردیم. مدیرعامل زنگ زد و گفت چرا سخنرانی بنی صدر را پخش نمی‌کنید؟ گفتم من کاره‌ای نیستم اینجا شورای پخش دارد و باید شورای پخش آن را تصویب کند.

در رادیو شورای مستقل پخش وجود داشت که با دفتر امام در ارتباط مستقیم بود. حاج احمد آقا در روز یکی دوبار به ما زنگ می‌زد و می‌گفت چکار دارید می‌کنید؟ این وضعیت تا سال ۶۱ بود. از سال ۶۱ تغییر و تحولاتی شکل گرفت. شورای سرپرستی که متشکل از آقایان دکتر حسن روحانی، غلامرضا آقازاده و... بودند آقای علی لاریجانی را به مدیریت سازمان انتخاب کردند.

بعد از آنکه آقای علی لاریجانی مدیرعامل صداوسیما شد، آقای قاسم‌زاده معاون سیاسی ایشان شدند. آقای ایزدی مدیر پخش شد و من مشاور مدیر پخش و مسؤول خبرنگاران و فیلمبرداران شدم.

بعد از اینکه آقای موسوی وزیر امور خارجه شدند ما چند نفر بودیم که از روزنامه جمهوری اسلامی جدا شدیم و به رادیو آمدیم؛ آقای مرشد زاده که مدیر واحد مرکزی خبر بود؛ آقای ایزدی و آقای زورق که البته ایشان در انتشارات سروش هم بودند.

آقای ایزدی می‌گفت ما سه تا فیلمبردار داریم با دوتا صدابردار، اینها به جبهه نمی‌روند و می‌گویند براساس قوانین جهانی ما باید بیمه شویم. قرار شد سپاه تلویزیون را تحویل بگیرد. من بچه‌ها را جمع کردم و با مشورت آقای ایزدی به آموزش آنها پرداختیم و یک دوره فشرده برای آنها گذاشتیم. آقایان نوباوه، خامنه، مرحوم سیداحمدی و مرحوم حسن‌هادی را به‌عنوان خبرنگار و آقای داودی و تعداد دیگری را به‌عنوان فیلمبردار و آقای سبحانی و تعدادی دیگر

را به‌عنوان صدابردار معرفی کردیم. نتیجه کار این شد که ما ۵ گروه آماده برای اعزام به جبهه داشتیم. در این دوران من بیشتر در واحد خبر بودم اما گاهی هم به تحریریه می‌رفتم و برای رادیو مطالب می‌نوشتیم.

● **در پایان اگر صحبت خاصی دارید بفرمایید.**

○ رادیو خانه ما بود. من همیشه به دوران حضور در رادیو به‌عنوان بهترین مرحله از زندگی‌م افتخار می‌کنم.

گفت‌وگو با علی فتح‌آبادی

مدیر گروه جنگ رادیو در سال‌های اولیه دفاع مقدس

رمز موفقیت رادیو در تبلیغات جنگ، مردمی بودن آن بود

علی فتح‌آبادی در دوران جنگ تحمیلی، مسؤول برنامه سپاه پاسداران و مدیر گروه دفاع مقدس بود. او و همکارانش نقش انکارناپذیری در انعکاس صدای مقاومت و پایداری ایران در طول هشت سال دفاع مقدس داشتند.

● از نحوه حضورتان در رادیو برایمان بگویید.

○ قبل از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ در نشریه پیام انقلاب (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) فعالیت می‌کردم. در مجموعه‌ای شیرین و به یاد ماندنی، فکر فرهنگی داشتیم و بر آن بودیم که فرهنگ اسلامی و افکار اندیشمندان انقلاب را به مردم انقلابی‌مان عرضه کنیم. این فکر در همه نیروهای سپاه وجود داشت که هرچند سلاح در دست دارند، اما در عین حال رسالتمداران فرهنگی نیز هستند و به قول امام علی(ع) شمشیرها را بر بصیرت‌ها استوار کرده‌اند و این بصیرت، همان فکر و فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی است.

روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ همه ما دیدیم که آمریکا به قصد درو کردن انقلاب و برچیدن آن وارد صحنه شده است. این دیگر ماجرای کودتای پادگان شهید نوژه، یا توطئه هجوم نظامی از طریق طبس، یا حرکت‌های ایدئائی از طریق منافقین و ضد انقلاب نبود؛ بلکه یک هجوم همه‌جانبه و تمام‌عیار بود که در آن، صدام با تمام قوا و به نیابت از آمریکا، در جبهه‌ای به طول صدها کیلومتر به خاک ایران وارد شده بود.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برنامه‌ای نیز در رادیو داشت (و دارد) که آن زمان مسؤولیت آن با دوست عزیزم آقای رضا انصاریان بود و من هر از چندگاهی مقاله‌ای به این برنامه می‌دادم. با هجوم صدام، احساس کردم پوشش بیشتر رادیو ایجاب می‌کند که مستقیماً در آنجا قلم بزنم.

● در روز حمله نظامی هواپیماهای بعثی به خاک کشورمان شما کجا بودید؟

○ روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ لحظه‌ای که فرودگاه تهران بمباران شد، روزهای اول ازدواج بود و با همسر مشغول اثاث‌کشی به منزل جدید بودم. لاجرم خانم را در منزلی که هنوز چیده نشده بود تنها گذاشتم و به محل سپاه رفتم. همه در موقعیت آماده‌باش بودیم.

● به نظر شما صدای جمهوری اسلامی ایران در زمان جنگ چه وظیفه‌ای را برعهده داشت و برنامه‌سازی در رادیو در آن برهه از زمان چگونه بود؟

○ رادیو به اقتضای اینکه به راحتی در دسترس همگان است، بهترین وسیله ارتباطی است. به ویژه در زمانی که تحولات مهم و سریعی مثل حوادث جنگ در یک جامعه وجود داشته باشد، اهمیت رادیو بیشتر می‌شود. چنین رسانه‌ای، طبعاً وظیفه اطلاع‌رسانی و آگاهگری و بسیج عموم مردم را به عهده دارد. در دوران دفاع مقدس، این وظیفه و رسالت، بیشتر از همه رسانه‌ها بر دوش دست‌اندرکاران رادیو بود. خوشبختانه این وسیله، در اختیار جمعی از علاقمندان پرشور و خستگی‌ناپذیر انقلاب قرار گرفته بود که آمده بودند با سلاح سخن و در قالب کلام و هنر و استدلال، از انقلاب خود دفاع کنند. هرچند امکانات رادیو نیز کم بود و بعضی وقتها ما محتاج یک دستگاه ضبط برای اعزام گزارشگر به جبهه می‌شدیم؛ یا حتی برای آماده کردن نوار گزارش‌ها چسب ادیت نداشتیم. اما این محدودیت‌ها و نظایر آنها نمی‌توانست جلوی شور انقلابی و احساس وظیفه اسلامی را بگیرد. اگر ضبط صوت ناگرا نبود، ضبط کاست را به جبهه می‌فرستادیم، اگر چسب ادیت نبود، از نوار چسب معمولی استفاده می‌کردیم. اگر اداره رادیو خودرو آماده برای رفتن به جبهه نداشت، سریعاً از سپاه یا ارتش تهیه می‌کردیم. علی‌کریمی گوینده برنامه‌های جنگی، مجبور می‌شد گرمای تابستان را در استودیو به‌گونه‌ای تحمل کند که رزمندگان در جبهه تحمل می‌کردند. با اینکه هر روز خبر شهادت از جبهه‌ها می‌آمد، گزارشگران رادیو مشتاق بودند که به جبهه‌ها بروند. مسؤول گروه گزارش رادیو (در مقطعی آقای نظام اسلامی و در مقطعی آقای افشار) خود به جبهه می‌رفتند و با دست پر برمی‌گشتند. آقای معجد جیران‌پور که گزارشگر برنامه سپاه بود همیشه یک هفته قبل از عملیات

در جبهه‌ها بود. به‌طور خلاصه، برنامه‌سازی هم مثل خود جنگ، بیشتر ناشی از شور و شوق و عشق و علاقه بود، تا تکیه بر امکانات و ملزومات.

● رادیو به‌عنوان تنها رسانه مردمی چه نقشی در قبال جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها داشت؟

○ هدف رادیو، ایجاد ارتباط بین جبهه و پشت جبهه بود؛ یعنی اینکه اولاً ماجرای رشادت‌های موجود در جبهه را به مردم منتقل کنیم و ثانیاً حمایت مردم سراسر ایران را به سربازان جبهه‌ها برسانیم. انصافاً هم، برنامه‌ها موفق بودند و چند بار نقش رادیو در این خصوص مورد تقدیر مسؤولان نظام قرار گرفت. سلسله برنامه‌هایی را خود من با عنوان «نگاهی به نبرد دفاعی ملت ایران» نوشته بودم که مستند و مستدل بود. هرچه صدام و رسانه‌های غربی و سران کشورهای خارجی مدرک مبنی بر تجاوزگری خود به‌جای گذاشته بودند، در این برنامه با صدای آفای دوستی پخش می‌شد. این شیوه بعدها از سوی بقیه دوستان کمابیش ادامه یافت.

می‌توان به جرأت گفت که رادیو در آن روزها با زندگی مردم عجین شده بود؛ نه تنها در خانه‌ها بلکه در دست مردم و جیب مردم نیز رادیو بود و همراه کوچه و بازار آنان شده بود. همه یا منتظر اخبار یا گوش به زنگ شنیدن مارش عملیات بودند. این انتظارات نشان می‌داد که رادیو کار خود را خوب انجام داده است.

در سال‌های بعدی جنگ، به‌تدریج، هم نیاز و هم زمینه برنامه‌های دیگری در خصوص جنگ و جبهه ایجاد شد. ما که گروه برنامه سپاه و گروه جنگ بودیم، مشتاق بودیم که در آن برنامه‌ها نیز فعال باشیم. طراحی این برنامه‌ها در شورای طرح و برنامه رادیو صورت می‌گرفت. بعضی از این برنامه‌ها مثل «برنامه ارتش» و «پیام جبهه»؛ قبل از ورود من ایجاد شده بودند؛ و بعضی‌ها هم مثل برنامه «در جبهه چه می‌گذرد» با حضور من در شورای طرح و برنامه

تصویب شد. در این زمان آقای ابطحی که مدیر رادیو بودند، مسؤولیت گروه جنگ رادیو را به من سپرده بودند. برنامه «در جبهه چه می‌گذرد» که صبح‌ها پخش می‌شد و «برنامه سپاه و ارتش» که ظهر و بعد از ظهر پخش می‌شد، و نیز برنامه «پیام جبهه» از برنامه‌های موفق رادیو در زمینه جنگ و دفاع مقدس بودند.

● **با توجه به اینکه در آن مقطع نیاز به راه‌اندازی یک رادیو مستقل برای جبهه و جنگ احساس شد، از نحوه شکل‌گیری رادیو جبهه برایمان بگویید.**

○ برنامه‌های جبهه و جنگ که در رادیو وجود داشت، زمینه‌ای برای رادیو جبهه بود. یاد می‌آید در اوایل جنگ، با احساس نیازی که رزمندگان در یکی از شهرهای جبهه دیده بودند، با به دست آوردن یک فرستنده، رادیو جبهه محدودی درست کرده بودند. این کار آنها هرچند با ضوابط سازگار نبود، ولی بیانگر یک نیاز زمان بود و نشان می‌داد که اگر ما رادیو جبهه ایجاد می‌کردیم، آنها به کار اصلی شان می‌پرداختند. طبیعتاً وقتی هنرمندان و قلمزنان و گزارشگران و اهل فن رادیو جمع شدند، رادیو جبهه‌ای با پوشش سراسری به وجود آمد که نیاز را مرتفع کرد. افراد و سازمان‌ها و ادارات با انگیزه‌ای بودند که می‌خواستند در زمینه تبلیغات جنگ فعالیت کنند یا فعالیت‌های خود را اعلام و پخش کنند، اما در برنامه‌های موجود فضای کافی نبود؛ رادیو جبهه این فضا را ایجاد و آن نیاز را رفع کرد. روزانه حدود سه ساعت برنامه به نام رادیو جبهه پخش می‌شد. همه دوستان همکاری می‌کردند؛ به ویژه دست‌اندرکاران برنامه سپاه که با پشتیبانی آنها گزارش‌های متنوع و مختلف از خطوط جبهه و از پشت جبهه در این رادیو پخش می‌شد.

● **به‌عنوان مدیر گروه جنگ رادیو و مسؤول برنامه‌های سپاه پاسداران، نقش رادیو را تا پایان جنگ چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چه مقایسه‌ای میان**

نقش رسانه در ایران و سایر کشورها در مقاطع حساس چون هشت سال دفاع مقدس می‌توان کرد؟

○ رادیو (که تلویزیون نیز با تلاش مردانی چون آوینی در پشت سر آن بود) در آن زمان وسیله‌ای برای اعلام حضور بود. اعلام حضور ملت ایران از یک طرف و اعلام حضور رزمندگان از طرف دیگر. بیان این دو امر در رادیو، در عین حال اعلام حضور انقلاب به دنیا بود. اعلام استمرار انقلاب و اهتزاز موفقیت‌آمیز پرچم آن. و چه نقشی از این بالاتر؟ افرادی که در برنامه‌های رادیویی کار می‌کردند و قلم می‌زدند، بر این باور بودند و هستند که در مدت ۸ سال دفاع مقدس، رادیو فقط صدای جنگ نبود، بلکه صدای تمامیت انقلاب و حتی صدای تمامیت ایران و اسلام بود. اگر خدای نکرده ما شکست می‌خوردیم، و صدام به هدف خود می‌رسید، نه از تاک نشان می‌ماند و نه از تاک‌نشان. نه «ایران»ی می‌ماند و نه ایرانی، نه مسلمان و نه مسلمانی. به این دلایل، نقش رادیو در آن مقطع، نقش پایه‌ای بود و در بود و نبود همه چیز تأثیر داشت. تفاوت عمده ما در این زمینه با آنچه ممکن است در شرایط مشابه در یک کشور دیگر اتفاق بیفتد، در فرهنگ ایرانی و اسلامی ماست. به‌عنوان مثال در زمینه جنگ، باورهای اسلامی مخاطب این امتیاز را به رسانه می‌داد که یک دنیا حرف را با یک اشاره به مخاطب منتقل نماید. مثلاً ما وقتی به عبارت (احدی الحسینین) اشاره می‌کردیم، رزمنده ما تمام ماجرای پیروزی دنیوی و اجر اخروی را در می‌یافت. وقتی از لغت عاشورا استفاده می‌کردیم، یک دنیا حماسه و ایثار در ذهن مخاطب زنده می‌شد. کمتر فرهنگ خارجی است که این امتیاز را داشته باشد. یک تفاوت دیگر این است که ملت ما فرهنگ «شهادت» دارد یعنی در واقع به دشمن می‌گوید تو آمده‌ای جان از من بستانی، من از تو آماده‌ترم! چرا که در این حال نیز پیروزم. اما در کشورهای دیگر، چون برای مقاصد دنیوی می‌جنگند، معمولاً جسارت تا جایی است که

جان و دنیایشان به خطر نیفتد. وقتی امام عزیزمان فرمود که اگر جهانخواران دین ما را هدف قرار دهند، ما هم دنیای آنان را هدف قرار می‌دهیم، اشاره به همین پاشنه آشیل و نقطه ضعف اساسی آنان بود.

ویژگی دیگری که در تبلیغات جنگی ما بود، مردمی بودن آن بود. همانگونه که بچه‌های مردم در جبهه می‌جنگیدند، بچه‌های مردم در رادیو نیز قلم می‌زدند یا گزارش تهیه می‌کردند یا گویندگی می‌کردند. هیچکدام از دست‌اندرکاران این برنامه‌ها تافته جدا بافته از مردم یا از مرفهین بی‌درد، یا از کاخ‌نشینان نبودند. به همین دلیل با زبانی تبلیغ می‌کردند که شنوندگان به راحتی آن را می‌فهمیدند و درک می‌کردند. اما در رسانه کشورهای دیگر کسانی که می‌جنگند با کسانی که از طرف آنها حرف می‌زنند از زمین تا آسمان فاصله فکری و طبقاتی دارند. یک نکته بارز در رسانه ما در طول دفاع مقدس که در کشورهای دیگر قطعاً وجود ندارد، صداقت در گفته‌ها بود. در کشورهای دیگر، چون هدف دنیوی و منافع شخصی است، به راحتی دروغ می‌گویند و حتی اساس بر دروغ و فریب افکار عمومی است؛ اما رسانه ما چون زبان رزمندگان جبهه بود، هرگز به آنان دروغ نگفت.

● کار رسانه‌ای در شرایط جنگ را چگونه ارزیابی می‌کنید و کدام بخش از کارهای رسانه‌ای (گویندگی، گزارشگری، نویسندگی) را در این رابطه مؤثرتر می‌بینید؟

○ آنچه مهم است ایجاد ارتباط با مخاطب، و رساندن پیام مورد نظر به اوست. هر قالب (گویندگی، گزارشگری، نویسندگی یا حتی موزیک و سرود و غیره) باید همین هدف را تعقیب کند و اگر چنین کرد موفق خواهد بود. البته چون در یک برنامه از قالب‌های مختلف به صورت ترکیبی استفاده می‌شود، باید کل این ترکیب هماهنگ باشد.

● چه جمع‌بندی از ضرورت‌های رسانه‌ای برای حراست از دستاوردهای ارزشی و فرهنگی دفاع مقدس دارید؟

۸۰ سال دفاع مقدس ما، یکی از درخشان‌ترین برهه‌های تاریخ ایران زمین است و با لحظه لحظه‌های خود دلیل انقلاب ساز بودن اسلام و حقانیت مردم ایران است و قطعاً در طول تاریخ ایران هرگز فراموش نخواهد شد. اما درست به همین دلیل دشمنان تلاش می‌کنند و تلاش خواهند کرد که آن را تحریف کنند و اهداف و انگیزه‌های رزمندگان و رهبران ما را دگرگون جلوه دهند. به خاطر هم هست که در یکی از جلسات هماهنگی تبلیغات جبهه دوست عزیزم آقای زورق جمله جالبی گفت و آن این بود که اگر قرار باشد ما بمیریم و خدای نکرده حتی شکست بخوریم باید مثل امام حسین بمیریم. مردنی که همیشه زنده است و حتی زندگی بخش جوامع مرده و افسرده است. الان هم ما باید به گونه‌ای دلچسب و خوشایند، هم حوادث و وقایع دوران دفاع مقدس و هم اهداف و انگیزه‌های آن را برای مردم داخل و خارج ایران بیان کنیم. در زنده نگهداشتن این حماسه بزرگ باید همانگونه عمل کنیم که بزرگان ما در طول تاریخ برای ماجرای عاشورا عمل کرده‌اند. واقعیت‌ها را بگوییم آنچنانکه برای عاشورا مقتل نوشته‌اند. اهداف را بگوییم همچنانکه اهداف امام حسین را بیان کرده‌اند. جلو تحریفات و بد دفاع کردن‌ها را بگیریم. برای هر عملیات سالگرد بگیریم تا فراموشمان نشود.

گفت‌وگو با سیدحسین محمودزاده

ناظر برنامه‌های پخش در دوران دفاع مقدس

رادیو نقش به‌سزایی در ارتقای دانش و بینش رزمندگان داشت

سید حسین محمودزاده یکی از ده‌ها نیروی متعهد و بی‌ادعایی است که در طول فعالیت رادیو جبهه با قبول انواع مسؤولیت‌ها نقش سربازان خط مقدم جبهه فرهنگی دفاع مقدس را ایفا کردند. وی که یکی از ارائه‌کنندگان طرح اولیه تعدادی از برنامه‌های رادیو جبهه بوده است.

● آقای محمود زاده لطفاً از خودتان بگویید.

○ من سید حسین محمود زاده متولد ۱۳۳۷ هستم و از سال ۱۳۶۱ توفیق حضور در صداوسیما نصیب شده است.

● تا قبل از آن تاریخ چه می‌کردید؟

○ مدتی عضو و مسئول جهاد سازندگی بجنورد بودم. زمانی که جنگ شروع شد مشغول پیگیری امر بازسازی مدارس روستاهای مرزی بوم و خبر حمله عراق را در یکی از روستاهای مرزی بجنورد از رادیو شنیدم.

● سابقه حضور در جبهه هم دارید؟

○ الحمدلله با وجودی که متولدین ۱۳۳۷ از سربازی معاف بودند، توفیق داشتم که در اوایل جنگ به‌عنوان سرباز داوطلب به جبهه اعزام بشوم. مدت یک سال در لشکر ۹۲ زرهی اهواز در خدمت واحد مهندسی رزمی بودم که در خطوط مقدم جبهه‌های جنوب فعالیت می‌کرد. در این مدت در چند رشته عملیات شرکت داشتم و بعد از یک سال که به بجنورد برگشتم پس از مدتی توفیق ارتباط با رادیو را پیدا کردم و مدت ۹ ماه نیز به‌عنوان گزارشگر رادیو در جبهه‌های نبرد بودم.

● چه شد که به رادیو آمدید؟

○ در سال ۶۱ مسئول جهاد سازندگی بجنورد بودم که شناخت برخی برادران از علائق فرهنگی ام موجب شد مرا به رادیو مشهد دعوت کنند و جذب محیط صمیمی و پویای رادیو شدم. از ابتدای ورود خود به‌عنوان نویسنده، مجری و تهیه‌کننده فعالیت می‌کردم و اصلی‌ترین برنامه ام در رادیو مشهد برنامه «خراسان در جبهه» بود که تهیه‌کننده آن بودم. از آن به بعد نیز تا پایان دوران دفاع مقدس علاوه بر «خراسان در جبهه» با برنامه‌های رادیو جبهه و گروه روایت فتح همکاری داشتم.

● چه هنگام به تهران آمدید؟

○ از سال ۶۱ که همکاری ام با رادیو مشهد شروع شد، ارتباطم با گروه‌ها و برنامه‌ها به‌طور مستمر و فزاینده ادامه داشت و به مناسبت حضور متناوب در جبهه‌ها با برنامه سازان مراکز استانهای مختلف از جمله همکاران اعزامی از تهران آشنایی روز افزونی پیدا کردم. سپس در سال ۶۴ در رشته کارگردانی دانشکده صداوسیما پذیرفته شدم و از ابتدای حضور در تهران توفیق همکاری با جناب آقای خزایی مدیر رادیو جبهه را پیدا کردم.

● شنیده‌ایم که طرح راه‌اندازی بعضی از برنامه‌های رادیو جبهه را نخستین بار شما به آقای خزایی دادید.

○ آنچه از طرف من مطرح شد پیشنهادی ابتدایی بود که از سوی حاج آقای خزایی و سایر همکاران مورد توجه، مطالعه و پیگیری قرار گرفت و منجر به راه‌اندازی تعدادی از برنامه‌ها در رادیو جبهه به منظور ارتباط هرچه منسجم‌تر رادیو با حوزه دفاع مقدس شد. به هر حال من نیروی جوانی بودم که از شهرستان آمده بودم و با دیدن آنهمه شور و هیجان و دوندگی همکارانی که به ویژه در تهیه و پخش برنامه‌های مرتبط با دفاع مقدس تلاش می‌کردند، دلم می‌خواست کمکی به هر چه بیشتر شدن بازده این تلاش بکنم. این بود که طرح چند برنامه برای تشکیل رادیو جبهه به ذهنم رسید و خوشبختانه به دلیل فضای مناسبی که وجود داشت، از اکثر طرح‌های من استقبال کردند و طوری برخورد شد که انگار تک‌تک فعالان این حوزه خود را صاحب آن طرح و موظف به پیگیری تا پیاده شدن کامل آن می‌دانستند.

همین روحیه تعامل مثبت به من جرأت داد که در تهران هم به‌عنوان یک نیروی همیشه آماده خدمت در تمام عرصه‌هایی که نیاز می‌دیدم، فعال باشم. دو سال تمام به‌عنوان نویسنده بخشی از برنامه‌ها، دستیار تهیه، مسئول کنترل

مطالب، متصدی بازشنوایی برنامه‌های ضبط شده و مشاور طرح و برنامه در خدمت رادیو جبهه بودم و بعد از اتمام تحصیلات به مشهد برگشتم.

● **ظاهراً پس از این مرحله وارد فعالیتهای تلویزیونی شدید.**

○ آن وقت‌ها مرزبندی‌های رایج امروز میان رادیو و تلویزیون وجود نداشت. رشته‌ای که در دانشکده صداوسیما خوانده بودم کارگردانی بود و به این دلیل از هنگام بازگشت به مشهد، بخش عمده‌تری از وقت و فعالیت من در تلویزیون متمرکز شد. البته در همان سال ۶۶ و در ماه‌های آخر دانشکده توفیق حضور در جمع همکاران گروه روایت فتح هم نصیبم شد.

● **رادیو و تبلیغات رادیویی چه نقش و تاثیری در روند دفاع مقدس داشت؟**

○ می‌توان این نقش و تأثیر را در چند بخش جداگانه مطرح و بررسی کرد. رادیو از طرفی انیس و همدل لحظات متفاوت رزمندگان اسلام بود و پذیرش یک رسانه به‌عنوان انیس و همدم دائمی نشانه برجسته‌ای از احساس هم‌سخنی و همدلی میان طرفین است.

از طرف دیگر، رادیو فرهنگ جهاد و شهادت را در میان رزمندگان اسلام و سایر اقشار جامعه تعمیق می‌کرد.

از سوی دیگر، رادیو نقش به‌سزایی در ارتقای دانش و بینش رزمندگان داشت و عاملی بود تا حضور در جبهه و دوری از محیط رسمی دانش‌اندوزی موجب محرومیت از فرصت‌های رشد علمی نشود.

در کنار همه اینها رادیو عامل پرشدن اوقات فراغت و حفظ نشاط جبهه‌ها در ایام رکود و توقف عملیات و عامل تهییج رزمندگان و کل جامعه در ایام عملیات بود.

و بالاخره اینکه، رادیو واسطه ارتباط فعال میان جبهه و پشت جبهه بود. حمایت پشت جبهه را به رزمندگان یادآوری می‌کرد و باورها و توقعات

رزمندگان را به گوش خانواده‌های آنان و عموم آحاد جامعه می‌رساند و تفهیم می‌کرد.

● اگر موافقید این گفت‌وگو را با مروری بر خاطرات شما تمام کنیم؟

○ اوایل جنگ که به اهواز رفته بودم از همکاران مرکز اهواز تقاضای خودرو و راننده کردم تا به خط مقدم بروم. راننده‌ای که تازه ازدواج کرده بود (شهید شایگان) با من به خط مقدم آمد و در منطقه پاسگاه زید با اصابت ترکش در مہاران هوایی شهید شد. حدود ۱۸ سال بعد یعنی در سال ۷۸ در مرکز خراسان با جوانی آشنا شدم که اهوازی بود. چون نام خانوادگی اش شایگان بود پرسیدم چه نسبتی با شهید شایگان داری؟ جواب داد پسرش هستم. باعث افتخار من است که امروز با پسر شهیدی همکار هستم که شاهد شهادت او بوده ام و خود این فرزند پدرش را ندیده است.

خاطره دیگری که دارم مربوط به جریان شهادت شهید کاوه است. در پایان یکی از مأموریت‌ها با هواپیمای ۱۳۰-۵ از اهواز عازم تهران بودم که با بدن مجروح شهید کاوه در هواپیما مواجه شدم. در طول مسیر تلاش زیادی کردم تا مصاحبه کوتاهی با او داشته باشم؛ اما او مرتب از هوش می‌رفت و هر بار که به هوش می‌آمد فقط نام امام را تکرار می‌کرد. در فرودگاه مهرآباد از یک لحظه فرصت استفاده کردم و میکروفن را مقابل دهان او گرفتم و پرسیدم چه پیامی برای مردم خراسان داری؟ جواب داد امام. امام. امام.

شهید کاوه با تکرار این کلمه از هوش رفت و هنگامی که آن مصاحبه از رادیو پخش شد مردم مرتب تماس می‌گرفتند و مکرراً خواستار پخش مجدد آن می‌شدند.

خیلی‌ها ممکن است در شرایط عادی بر ضرورت حفظ یاد و نام و راه حضرت امام(ره) تأکید کنند؛ اما تأکید یک سرباز مخلص امام در آستانه

شهادت، چیز دیگری است و ما شاهد بودیم که نفس قدسی این‌گونه افراد چه تاثیری در مردم می‌گذاشت.

گفت‌وگو با حسن لشکری

از همکاران بخش هماهنگی رادیو جبهه

وظیفه رادیو جبهه تنها هیجان‌آفرینی بود

در کنار نیروهایی که با حضور در جبهه‌ها و تهیه گزارش‌ها و مصاحبه‌ها و یا با حضور در استودیوها و انجام وظایفی از قبیل نویسندگی، گویندگی، تهیه کنندگی، سردبیری و مدیریت، بخش رسانه‌ای دفاع مقدس را پوشش می‌دادند، گروهی از نیروها نیز وظایف خطیر و پیچیده دیگری را بر آن که پیش چشم باشند و نامی از آنها بر زبان بیاید برعهده داشتند. حسن لشکری، یکی از این نیروهاست که سالهای بسیاری را در رادیو با وظایف خطیر و بعضاً دشوار پشت سر گذاشت.

● آقای لشکری از خودتان بگویید.

○ من از سال ۱۳۶۳ وارد رادیو شدم. مدتی در روابط عمومی مشغول انجام وظیفه بودم و مدتی نیز به‌عنوان دستیار تهیه برنامه‌های راه شب کار کردم. از ابتدای شکل‌گیری رادیو جبهه در سال ۶۵ تا پایان کار این رادیو افتخار همکاری داشتم و در حال حاضر هم مدیر بخش رادیو پیام هستم.

● گویا مدتی هم به‌عنوان بسیجی در جبهه بودید.

○ امام خمینی (ره) می‌فرمودند مملکت اسلامی باید همه افرادش بسیجی باشند. بسیجی بودن در زمان دفاع مقدس افتخاری بود که با جبهه رفتن کامل می‌شد و من هم توفیق داشتم مدت ۲۰ ماه در جبهه‌های غرب و جنوب خدمت کنم.

● در رادیو جبهه چه وظیفه‌ای را بر عهده داشتید؟

○ فضای رادیو جبهه هم فضایی کاملاً بسیجی بود. هرکس در عین وظیفه مشخصی که داشت خود را متعهد می‌دید که در سایر کارها هم مشارکت کند و وظیفه مشخص من، شامل سه بخش بود؛ یکی هماهنگی برنامه‌ها، یکی ادیت گزارش‌های دریافتی از جبهه‌ها و یکی سردبیری بخش سخنرانی‌ها. وظیفه رادیو جبهه تنها هیجان‌آفرینی و بالا نگه داشتن شور حاکم بر جبهه‌ها نبود. از نظر ارتقای محتوای ذهنی مخاطبان و کمک به حل و رفع ابهام‌ها و مشکلات ذهنی آنها، خود را موظف به ارائه خدمت می‌دیدیم. به این جهت بخشی از برنامه‌ها به بخش سخنرانی‌های روزانه در زمینه‌های معارف، تاریخ اسلام، سیره رسول‌الله (ص)، شرح غزوات و سراپا و رفتار رزمندگان صدر اسلام در جنگ‌ها و جبهه‌ها، سخنرانی‌های سیاسی و سخنرانی‌های حماسی اختصاص داشت. هر روز به یکی از این موضوعات به مدت ۱۵ دقیقه

پرداخته می‌شد و دعوت از سخنرانان و نظارت بر تهیه و پخش سخنرانی‌ها با من بود.

● در مورد گزارش‌ها چه وظیفه‌ای داشتید؟

○ در شرایط عادی، هر گزارشگر رادیو باید گزارش‌هایی را که تهیه می‌کند شخصاً از لحاظ فنی و محتوایی کنترل و ادیت کند و در اختیار گروه بگذارد. اما در رادیو جبهه و مخصوصاً در مقاطع عملیات چنین امکانی وجود نداشت. برخی از گزارش‌ها از طریق خط بی‌سیم و به‌طور مستقیم ارسال می‌شد و ما از طریق خط برگشت آنها را دریافت می‌کردیم. برخی گزارش‌ها هم در حالی برای ما ارسال می‌شد که گزارشگر مدتها در خطوط مقدم بود و فرصت و امکانی برای کار کیفی و فنی و ادیت گزارش‌هایش نداشت. این دسته گزارش‌ها معمولاً به صورت دسته دسته ارسال می‌شد و ما همه این گزارش‌ها را باید در رادیو جبهه کنترل، ادیت و پخش می‌کردیم. وقتی یک گزارشگر، شخصاً گزارش خود را کنترل می‌کند طبعاً ذهن او نسبت به فضای انجام مصاحبه یا تهیه گزارش فعال است و با حضور ذهن کامل کارش را انجام می‌دهد. اما کسی که بدون حضور در زمان تهیه گزارش مسؤولیت تدوین آن را می‌پذیرد باید بدون این پشتوانه ذهنی کار کند و درعین حال دلواپس است که نکند اشتباه‌ها بخشی را که از نظر گزارشگر مهم‌تر بوده حذف کند.

مشکل دیگر این بود که گاهی فضای نامناسب انجام مصاحبه باعث می‌شد صدای اصلی تحت‌الشعاع قرار بگیرد یا اشکالات فنی دیگری بروز کند. در این حالت ما درمانده می‌شدیم که اشکالات موجود را چه طور رفع کنیم؛ چون حیفمان می‌آمد گزارشی را که می‌دانستیم گزارشگر برای تهیه آن جان خود را برکف گرفته است کنار بگذریم.

مشکل بزرگ‌تر وقتی بود که مطلب بسیار زیبا و عمیق و اثرگذاری در یک گزارش یا مصاحبه مطرح می‌شد و ما در عین علاقه بسیار به پخش آن با محذورات عاطفی، اضافی یا امنیتی مواجه می‌شدیم.

این مشکل بیشترین فشار را بر اعصاب من می‌آورد و من امروز با افسوس فراوان گزارش‌هایی را به خاطر می‌آورم که شخصا بارها گوش کردم، ولی شرایط موجود اجازه پخش آنها را نمی‌داد و یا گزارش‌ها و مصاحبه‌هایی که وقتی آماده پخش می‌شد خبر می‌رسید که مصاحبه‌شونده شهید یا اسیر شده است و مخصوصاً اگر اسیر شده بود گاهی ناچار می‌شدیم از پخش مصاحبه صرف‌نظر کنیم تا باعث جلب توجه و شدت عمل دشمن نسبت به آن برادر اسیر نشویم.

● در واقع شما در بیشترین هیجان‌ها و عواطف و تجارب روحی و فکری همکاران سهیم و شریک بودید.

○ شاید از جهاتی بیش از همه آنها یا به اندازه مجموع آنها با فشارهای روحی مواجه می‌شدم. در عین حال بیشترین لذت را از دیدن مجموعه فعالیت‌ها می‌بردم و بیشتر واکنش‌های جامعه به کار رادیو جبهه را هم قبل از همه من بودم که دریافت می‌کردم.

کاش می‌شد همیشه و همه کارها را با روحیه و روش ایام رادیو جبهه انجام داد.

گفت‌وگو با محمدمهدی سدیفی
تهیه‌کننده رادیو و رادیو جبهه

جنگ، آغاز موسیقی ما بود

در طول انجام وظیفه رادیو در قبال دفاع مقدس و به ویژه در دوران فعالیت رادیو جبهه از اواخر سال ۶۴، تعدادی از تهیه‌کنندگان ارشد امروز رادیو وظایف و فعالیت‌های ویژه و برجسته داشتند و به نوعی کار اصلی رادیو و رادیو جبهه بر عهده این بزرگواران بود. محمدمهدی سدیفی از تهیه‌کنندگانی است که از اوایل راه‌اندازی رادیو جبهه با این رادیو همکاری داشتند.

● ابتدا از خودتان و نحوه حضورتان در رادیو برایمان بگویید.

○ از حدود سال ۵۱ همکاری خود را با سازمان آغاز کردم و شروع کار من با تلویزیون بود. در سال ۵۴ به دنبال یک مأموریت سه ماهه به رادیو آمدم و ماندگار شدم. در ابتدای ورودم به رادیو به عنوان تهیه‌کننده موسیقی با واحد موسیقی رادیو همکاری داشتم و اوایل انقلاب بود که به بخش برنامه‌سازی رادیو منتقل شدم و به تولید برنامه‌های رادیویی روی آوردم. بعد از پیروزی انقلاب به فاصله کمی در سال ۵۹ جنگ تحمیلی آغاز شد. این روند بر موسیقی‌های ما تأثیر شگرفی گذاشت. شرایط اقتضاء می‌کرد که ما از موسیقی‌ها و سرودهای مارش گونه استفاده کنیم. در برنامه‌سازی رادیو از موسیقی‌ها و مارش‌های جنگی استفاده می‌کردیم و فرق هم نمی‌کرد که کدام برنامه است. مثلاً در برنامه خانواده هم از موسیقی‌های نوع مارش یا سرود یا موسیقی‌هایی که مربوط به جنگ ساخته شده بود استفاده می‌کردیم. خوب آن زمان یک شرایط فوق‌العاده‌ای بود ولی با اتمام جنگ کم‌کم نوع مصرف موسیقی ما به صورتی درآمد که امروز داریم می‌شنویم.

● در زمان جنگ ساختار برنامه‌ها همواره به سمت و سوی جنگ می‌رفت، مثلاً اگر برنامه خانواده بود در آن یک بخش مربوط به جبهه گنجانده می‌شد. چنین مطالب و برنامه‌سازی در آن دوران از حساسیت‌ها و ظرافت‌های ویژه‌ای برخوردار بود که همواره در حال تغییر بود. شما به عنوان تهیه‌کننده چگونه با این مقوله کنار می‌آمدید؟

○ همانطور که اشاره کردم موسیقی در آن زمان ساختارش مارش بود ولی ممکن بود شعرهای عاطفی هم در آن مطرح شود. ما این نوع موسیقی را در گذشته نداشتیم. یعنی تا آن زمان اگر موسیقی ساختارش مارش بود حتماً شعرش هم جنبه حماسی داشت. اما جنگ در تمام ابعاد زندگی تأثیر گذاشته بود و برنامه‌سازی رادیو هم بی تأثیر از آن نبود. ما خیلی زود توانستیم این

تطبیق را روی برنامه‌سازی انجام دهیم. حتی برنامه‌های صرف ادبی ما متأثر از ادبیات جنگ بود. در هر صورت یکی از ظرافت‌های رادیو در امر برنامه‌سازی همین تطبیق‌های آنی با وقایع اجتماعی و فرهنگی است. شاید یکی از دلالتی که بزرگان ارتباطات به این رسانه، رسانه گرم می‌گویند همین تأثیرگذاری و تأثیرپذیری زود هنگام رادیو باشد.

● **در اوایل راه‌اندازی رادیو جبهه جنابعالی برای همکاری با این رادیو دعوت شدید، از آن روزها برایمان بگویید.**

○ در سال ۶۴، زمانی که آقای خزایی مأمور راه‌اندازی رادیو جبهه شد بنده این افتخار را داشتم که یکی از تهیه‌کنندگان این رادیو باشم. در رادیو جبهه من به‌عنوان تهیه‌کننده در یک برنامه سه ساعته هفته‌ای سه روز انجام وظیفه می‌کردم. فکر می‌کنم رادیو جبهه یکی از رادیوهای بسیار جذاب بود. اگر می‌گویم جذاب به خاطر این است که موفقیت ما در این است که در رادیو به‌عنوان یک برنامه ساز مخاطب داشته باشیم. یکی از پرمخاطب‌ترین بحث‌های رادیو همین رادیو جبهه بود. نامه‌های فراوانی از جبهه‌های جنوب و غرب برایمان ارسال می‌شد. ما از شمار و محتوای نامه‌های ارسالی تأثیرگذاری رادیو جبهه را می‌فهمیدیم. خیلی از نامه‌ها را خودم باز می‌کردم. گاهی بعضی از نامه‌ها را جواب می‌دادیم. در واقع خیلی نامه‌های عجیبی بود. از هر دری سخن گفته بودند و خیلی‌ها مسائل عاطفی‌شان را نیز با ما مطرح کرده بودند و همه این‌ها نشانه تأثیرگذاری رادیو جبهه بود. بعد از ۳۰ سال فعالیت رادیویی، رادیو جبهه از فعالیت‌هایی است که همیشه در ذهن من باقی است و باقی خواهد ماند.

● **برنامه‌های رادیو جبهه شامل چه بخش‌هایی بود؟**

○ رادیو جبهه چند سالی بعد از جنگ آغاز به کار کرد و من فکر می‌کنم که در واقع این رادیو همراهی صمیمی بود برای عزیزانی که در جبهه بودند و باعث دلگرمی آنها می‌شد. در رادیو جبهه ما همه چیز داشتیم؛ یعنی از هر مقوله‌ای صحبت می‌شد. از شعر مولانا و حافظ تا بهداشت جبهه. یکی از مباحث مهمی که در آن زمان مطرح بود بهداشت جبهه بود؛ یعنی اگر به فرض عقب در پوتین سربازی بود و پای او را می‌گزید چه باید می‌کرد. ارتباط تلفنی هم با جبهه اوایل خیلی مشکل بود و بیشتر افرادی زنگ می‌زدند که سؤال یا خاطره داشتند و یا پیامی برای رزمندگان داشتند. بیشتر تلفن‌هایی که پخش می‌کردیم تلفن‌های ضبط شده بود. معمولاً از ساعت ۶-۷ بعد از ظهر تا ۱۱/۵ شب به جمع آوری و ضبط محتویات برنامه‌های رادیو جبهه در استودیوهای میدان ارگ مشغول بودیم.

در مجموع به نظر من رادیو جبهه رادیویی بود که به همه مسائل مطرح در زمان خودش می‌پرداخت و فکر می‌کنم اگر یک نسبت جمعی را در نظر بگیریم به دلیل شرایط جنگی حاکم بر کشور به نوعی رادیو جبهه از پرشونده‌ترین رادیوها بود.

● آیا با مراجعه مستقیم مخاطبان رادیو جبهه هم مواجه بودید؟

○ بله، بسیار. یادم هست یکبار از نگهبانی رادیو به من زنگ زدند و گفتند آقای به نام سدیفی آمده شما را ببیند. حدس زدم شاید برادرم باشد. گفتم من در استودیو ۸ ضبط دارم، ایشان را به استودیو راهنمایی کنید. آقای جوانی با لباس سربازی آمد که روی سینه‌اش نوشته بود محمد مهدی سدیفی. خیلی برایم جالب بود که یک همنام در جبهه دارم. بعد حال و احوال کردیم و او گفت که من در جبهه غرب سرباز هستم و به مرخصی آمده‌ام و خیلی دوست داشتم برنامه صبح جمعه را در حال ضبط تماشا کنم، چون مرا راه

ندادند گفتم که از آشنایان شما هستم. پرسیدم که مرا از کجا می‌شناسید، گفت: من اسم شما را از رادیو جبهه شنیدم.

● **به نظر شما تأسیس رادیو جبهه چه تغییر و تحولی در نوع تعامل رادیو با جبهه ایجاد کرد و چه اثری داشت؟**

○ تولد رادیو جبهه ایجاد یک پتانسیل خیلی قوی برای ادامه حرکت و دمیدن یک روح تازه به جبهه‌ها بود. گاهی رزمندگان نیازهایشان را از طریق رادیو جبهه برطرف می‌کردند و گاهی تقدیر و تشکر خود را از طریق تلفن یا گزارش‌هایی که گرفته می‌شد و نامه‌هایی که نوشته می‌شد، ابراز می‌کردند. من فکر می‌کنم رادیو جبهه تأثیر بسیار مثبتی در روحیه دادن به رزمندگان داشت. این تأثیر تا جایی بود که گاهی به جای اینکه ما به آنها خسته نباشید بگوییم آنها به ما خسته نباشید می‌گفتند. مهم این است که رادیو جبهه نقش انکارناپذیری در ترویج روحیه مقاومت و پایداری میان رزمندگان داشت و همواره رزمندگان را تا پایان جنگ همراهی، پشتیبانی و حمایت کرد.

● **از خاطراتی که به‌عنوان تهیه‌کننده در پخش رادیو جبهه داشتید، بگویید.**

○ در آن زمان در پخش رادیو یک تلفن مخصوص گذاشته بودند که اگر بمب شیمیایی زدند با آن به پخش خبر دهند و ما پیام بمب شیمیایی را پخش کنیم. یک روز من در پخش بودم و داشتم کار خودم را انجام می‌دادم. ناگهان تلفن بمب شیمیایی زنگ زد. این اولین باری بود که این تلفن زنگ می‌زد. ما دست و پایمان را گم کرده بودیم و حسابی غافلگیر شده بودیم. به‌عنوان تهیه‌کننده جرأت اینکه گوشی را بردارم نداشتم، ولی در نهایت گوشی تلفن را برداشتم و آقایی که آن طرف خط بود گفت ما می‌خواستیم تلفن را تست کنیم.

یکی دیگر از خاطراتم مربوط به ضبط یک برنامه با آقای مهران دوستی است. ما برنامه‌ای داشتیم که در ابتدای آن شعرهای مختلفی از شاعران کلاسیک می‌خواندیم و بعد در مورد مسائل جنگ و جبهه صحبت می‌کردیم. یک روز اوایل برنامه، نمی‌دانم چه شد که دست صدا بردار به استارت دستگاه خورد و دستگاه شروع کرد به پخش مارشی که از آن مارش‌های بسیار محکم بود. آقای دوستی تا صدای مارش را شنید شروع به شعار دادن کرد. این که آقای دوستی دارای چنین انعطافی در اجرایشان هستند برای من خیلی جالب بود. فرض کنید یکی دارد قطعه‌ای ادبی می‌خواند و ناگهان در وسط آن بخواهد شعار بدهد که رزمندگان بپاخیزید، حرکت کنید و... البته ما حیفمان آمد برنامه را قطع کنیم و گذاشتیم که آقای دوستی ادامه دهد.

● **با عنایت ویژه‌ای که جنابعالی به مبحث موسیقی دارید بد نیست به نقش موسیقی در کار تهیه‌کنندگی رادیویی هم اشاره کنید.**

○ رادیو چند وجه دارد. یک وجه کلام است، یک وجه موسیقی است، وجه سوم افکت و وجه دیگر آن سکوت است. اینها آنچه هستند که ما به‌عنوان رادیو می‌شناسیم. موسیقی نقش مهمی را در رادیو بازی می‌کند و حتی اعتقاد دارم که موسیقی اگر درست از آن استفاده کنند دست راست یک تهیه‌کننده است. شناخت موسیقی به تأثیرگذاری رادیو بسیار کمک می‌کند و برنامه‌های رادیویی می‌توانند با استفاده مناسب از این ابزار خیلی جذاب‌تر شوند.

● **در زمانی که شما کارتان را شروع کردید سردبیری و تهیه‌کنندگی توأمان بود شما در آن زمان چقدر وقت برای انتخاب موسیقی می‌گذاشتید و اساساً معتقدید انتخاب موسیقی تهیه‌کننده چگونه باید باشد؟**

○ خوب است اینجا مثالی بزنم. آیا می‌توانید فرض کنید یک پزشک تنها متکی به دروسی باشد که در دانشگاه خوانده است؟ چنین چیزی اصلاً ممکن نیست. این در موسیقی هم صادق است. خود موسیقی مرتباً در حال پیشرفت

و در حال ترقی و در حال ابداع اثرهای بهتر با ساختارهای نوتر است. اگر کسی به آنچه آموخته اتکا کند در یک مرحله می‌ماند و بالاتر نمی‌رود. تهیه‌کننده همواره باید درصدد مطالعه، تحقیق و عمیق شدن روی مطالب جدید باشد. به نظر من تهیه‌کننده آقیانوسی است با عمق خیلی کم. تهیه‌کننده رادیویی باید از مطالب مختلف اطلاع کافی داشته باشد و از جمله موسیقی را باید خوب بشناسد و با فرم‌های آن آشنا باشد و بداند که هر موسیقی را کجا باید استفاده کند. برنامه‌هایی که در حال حاضر تهیه می‌شود هم از لحاظ موسیقی، هم از لحاظ آیتم و هم از لحاظ نوشتار و گویش با برنامه‌های که ۲۰ سال پیش ضبط می‌شد فرق دارد و این می‌طلبد که تهیه‌کننده دائماً در حال مطالعه باشد و به نظر من در این مورد فرقی هم نمی‌کند که یک تهیه‌کننده دارای ۲۰ سال سابقه باشد یا یک تهیه‌کننده تازه‌کار باشد.

گفت‌وگو با فرهنگ جولایی
از اولین تهیه‌کنندگان رادیو جبهه

رادیو متعهدترین رسانه به آرمان و هویت ویژه دفاع مقدس بود

در زمان جنگ تحمیلی، نقش انکار ناپذیر رادیو به‌عنوان رسانه‌ای قدرتمند در تبلیغات و اطلاع‌رسانی جنگ، مسؤولین وقت را بر آن داشت تا بخشی را به‌طور مستقل به این امر اختصاص دهند و قرار بر این شد تا رادیویی با نام رادیو جبهه آغاز به کار کند.

با توجه به شرایط حساس جنگ تحمیلی و لزوم اشراف بر کار رسانه از تهیه‌کنندگان با تجربه برای اداره امور برنامه‌سازی در این رادیو دعوت به عمل آمد.

فرهنگ جولایی، تهیه‌کننده پیشکسوت امروز رادیو از جمله کسانی بود که از بدو تأسیس رادیو جبهه در کنار دیگر همکاران رادیو اقدام به برنامه‌سازی برای جنگ و رزمندگان کرد.

● در ابتدا از خودتان و حضورتان در رادیو برایمان بگویید.

○ من فرهنگ جولایی تهیه‌کننده برنامه‌های مختلف ادبی، فرهنگی و اجتماعی رادیو در واقع از طریق فعالیت در کانون پرورش فکری و مطبوعات جذب رادیو شدم. از حدود ۱۲ سالگی در کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان فعالیت هنری داشتم و از همین طریق به مطبوعات راه پیدا کردم. از سال ۴۸ به‌عنوان مهمان در برنامه‌های رادیویی آقای آلبرت کوچویی شرکت داشتم و دوستی با ایشان کم‌کم منجر به جذب من به‌عنوان کارآموز رادیو شد. از سال ۱۳۵۵ به‌عنوان تهیه‌کننده در مرکز زاهدان مشغول کار شدم و در سال ۵۷ به تهران برگشتم و تهیه‌کنندگی برنامه راه شب را عهده‌دار شدم. بعد از اعتصاب دی ماه ۵۷، این توفیق را داشتم که در ۲۲ بهمن ۵۷ در شمار اولین کسانی باشم که در پخش صدا مشغول فعالیت مجدد شدم.

● در ۳۱ شهریور ۵۹ همزمان با حمله هواپیماهای نظامی عراق به ایران شما کجا بودید؟

○ هنگامی که حمله هوایی دشمن به فرودگاه‌های کشور انجام گرفت، من در محل زندگی خود در شهرآرا بودم. بلافاصله به رادیو زنگ زدم و با آن که تازه از محل کار خود به‌عنوان تهیه‌کننده برنامه راه شب برگشته بودم برای حضور در محل کار در صورت لزوم اعلام آمادگی کردم.

● از وضعیت حاکم بر رادیو در ماههای اول جنگ بگویید.

○ در ماههای اول جنگ، طبعاً گروه ویژه‌ای شکل گرفت که مخصوصاً در هنگام عملیات با تمرکز ویژه و اعتقاد عمیقی به مسائل جنگ می‌پرداختند و من توفیق داشتم که تهیه‌کننده بسیاری از برنامه‌های این گروه باشم. در این برنامه‌ها طبعاً هدف اصلی پیوند میان جبهه‌ها و پشت جبهه و تأکید بر تعلق

خاطری بود که همه ملت ما به رزمندگان خود در جبهه‌های دفاع مقدس داشتند. بنابراین در کنار اطلاع‌رسانی از اوضاع جبهه‌ها و روند عملیات، از مطالب حماسی - اعتقادی در این برنامه‌ها استفاده شایسته‌ای می‌شد. تهیه‌کننده چنین برنامه‌ای می‌بایست اشراف مناسبی بر سرودهای حماسی، سرودهای انقلاب و مارش‌های نظامی می‌داشت و با انتخاب صحیح و مناسب و به کارگیری آنها در طول برنامه‌ها، هیجان و فضای لازم را در برنامه ایجاد می‌کرد.

خرسندی ویژه من این بود که به دلیل مشارکت قبلی در تهیه و ساخت سرودهای انقلاب و جنگ و همین‌طور علاقه و حساسیت ویژه‌ام در انتخاب موسیقی که آن را یکی از اصلی‌ترین و ظریف‌ترین وظایف تهیه‌کننده رادیو می‌دانم، معمولاً موفق می‌شدم انتظارات همکارانم مثل آقایان خزایی، کریمی علویجه و نورشاهی را برآورده کنم و با اعلام رضایت شنوندگان در تماس‌های تلفنی و نامه‌هایی که می‌دادند مواجه شوم.

به هر حال همکاری من در تهیه برنامه ویژه جنگ، تا زمانی که آقای خزایی کار تهیه‌کنندگی این برنامه‌ها را به عهده گرفتند ادامه داشت و تجارب آن دوره بخش مهمی از تجارب مرا تشکیل می‌دهد.

● از افتتاح رادیو جبهه چگونه مطلع شدید و با چه پشتوانه‌ای برای تهیه برنامه‌های ویژه جنگ به این رادیو دعوت شدید؟

○ از فکر راه‌اندازی رادیو جبهه زمانی با خیر شدم که در واقع مراحل طراحی و حتی تدارک اولیه آن از سوی همکاران صورت گرفته بود و به مرحله تهیه آرم‌ها و آغاز مراحل تهیه برنامه‌ها رسیده بود.

بنابراین، تجربه برنامه‌های پراکنده جنگی، پشتوانه‌ای شد که برای همکاری در تهیه برنامه‌های رادیو جبهه که روزی سه ساعت برنامه داشت دعوت شوم و در این دعوت مجدد هم آقای خزایی تأکید ویژه‌ای بر انتخاب مناسب

موسیقی، سرود و مارش‌های نظامی داشتند. جالب بود که ایشان رأساً بر این جزئیات هم نظارت می‌کردند و با وجود وظایف خطیر دیگری که داشتند خودشان هم در جستجوی موسیقی و مارش مناسب در آرشیو موسیقی، پا به پای تهیه‌کننده‌های قدیمی تلاش می‌کردند.

نکته ظریف اینکه، تک تک همکاران رادیو جبهه در عین حال وظایف دیگری هم در صدای جمهوری اسلامی داشتند و ایجاد هماهنگی میان این وظایف مختلف یکی از حساسیت‌های کار ما بود. به‌عنوان مثال گویندگان رادیو جبهه در عین حال گویندگان برنامه‌های اجتماعی و ادبی رادیو هم بودند و یا تهیه‌کننده‌ها از جمله خود من، تهیه‌کننده برنامه‌های جاری رادیو هم بودیم و این می‌طلبید که در عین نگاه ویژه به جنگ و مسائل آن و فضای برنامه‌های رادیو جبهه، ارتباطمان را با مسائل زندگی جاری جامعه حفظ کنیم.

● از همکارانتان در رادیو جبهه چه کسانی را به یاد دارید؟

○ در دوره همکاری با رادیو جبهه که از اوایل سال ۶۵ شروع شد از جمله همکاران تهیه‌کننده‌ای که بیشترین توفیق همکاری با آنان را داشتم آقایان رئوفی، برخوردار و احمدی بودند و در عین حال خود آقای خزایی هم کم‌کم به یک تهیه‌کننده بسیار زده تبدیل شدند که بیشتر از همه کار می‌کردند و کمتر از همه خسته می‌شدند.

● رادیو جبهه در کنار صدای سراسری چه هدفی را دنبال می‌کرد؟

○ هدف رادیو جبهه، تقویت روحیه و نشاط و آمادگی رزمندگان، انتقال پیام‌های آنان، حفظ توجه همگانی به آرمان‌ها و محتوای دفاع مقدس و یادآوری این نکته به نیروهای حاضر در جبهه‌ها بود که همه مردم ایران با آنها هستند.

● **رادیو جبهه محتوایش درباره جنگ بود، بیشتر چه مواردی در این راستا مورد نظر بود؟**

○ محتوای برنامه‌ها را گفتار با رزمندگان، متن‌های حماسی - اعتقادی، مصاحبه با فرماندهان و مسئولان، پخش سخنرانی‌های مرتبط با جنگ و مسائل اعتقادی و آرمانی آن، اطلاعات راجع به جنگ روانی، بهداشت در جنگ، دعا و نیایش، گزارش‌های جنگی، اطلاع رسانی از نهادهای مسؤو در زمینه پشتیبانی فکری، اجتماعی و تدارکاتی جنگ، نامه‌های رزمندگان، قصه‌های جنگ، روز شمار جنگ و پخش سرودها و مارش‌های نظامی و انقلابی تشکیل می‌داد.

● **فکر می‌کنید این رادیو در آن مقطع تا چه حد تاثیرگذار بود؟**

○ رادیو در طول دفاع مقدس، مردمی‌ترین رسانه و پایبندترین رسانه و نهاد به ضرورت ارتباط میان جبهه و پشت جبهه و متعهدترین رسانه به آرمان و هویت ویژه دفاع مقدس بود. رسانه‌ای که تعهد خود را می‌شناخت و بیش از هر چیز مبتنی شدن حرکت مردم و رزمندگان بر آرمان و عقیده را مورد تأکید قرار می‌داد و چون این تأکید از موضع اعتقاد بود هم موجب خستگی‌ناپذیری جمع دست‌اندرکاران رادیو و هم موجب اثرگذاری بی‌نظیر پیام رادیو بر مخاطبین آن می‌شد.

درواقع مردم با روشن نگاه داشتن رادیوهایشان در طول ساعات روز، احساس می‌کردند که با یکدیگر و با جبهه‌ها در ارتباطند و از این طریق کسب روحیه، نشاط و انرژی می‌کردند تا بتوانند همدلی و هم‌گامی خود را حول محور عقیده به مقدس بودن دفاع مقدس و نقش آن در حفظ هویت و حیثیت اسلامی و کشور حفظ کنند.

● چه ویژگی خاصی باعث شد تا همکاران رادیو جبهه بتوانند نقش خود را در حفظ هویت و حیثیت اسلامی ملت و کشور حفظ کنند و رادیو را به‌عنوان رسانه معتمد مردم و رزمندگان معرفی کنند؟

○ رادیو رسانه‌ای همیشه در دسترس است که بیشترین قابلیت انعطاف و سرعت را در تولید و انتقال خبر و پیام دارد. بنابراین طبیعی است که مردم به‌ویژه در شرایط خاص اجتماعی، توجه و تعلق خاطر بیشتری به رادیو داشته باشند و آن را معتمد و انیس خود قرار دهند. تعهد، کارآمدی، صداقت و خستگی‌ناپذیری همکاران رادیو در استفاده بهینه از خاصیت‌های رسانه‌ای رادیو، عاملی بود که این خاصیت‌ها را به اوج می‌رساند و این امر در مورد رادیو جبهه بروزی مضاعف داشت.

علاوه بر این‌ها تک‌تک همکاران رادیو جبهه، همه وظایف اجرایی، فکری و تجربی را برای خود اصل می‌دانستند و هرگز این تصور در هیچ یک از آنها وجود نداشت که باید تنها به وظیفه مشخص و رسمی خود بپردازند. بنابراین اعضای رادیو مخصوصاً رادیو جبهه همواره مشغول رفع نقص‌ها و ضعف‌های خود و کمک به رفع ضعف‌های یکدیگر و ارتقای توانایی جمعی خود بودند و این ویژگی به‌طور برجسته در مدیر رادیو جبهه جناب آقای خزایی وجود داشت که همواره به‌عنوان یک دوست و مشاور صدیق در کنار همکاران و در خدمت تک‌تک آنان بود. در چنین فضایی طبیعی است که هم موفقیت و هم لذت همکاری و هم لذت یادآوری خاطرات آن صدچندان می‌شود.

● بی‌تردید، دوران کاری شما در رادیو جبهه همراه با خاطرات بسیاری است، از آن خاطرات برایمان بگویید.

○ تک‌تک لحظات کار رسانه‌ای، سرشار از خاطره است و این از خصوصیات کار رسانه‌ای در همه جای دنیا است. اما در رادیو جبهه، چنین

خصوصیتی به وسعت و قدرت صدچندان مشهود بود؛ چرا که علاوه بر فضای طبیعی رسانه‌ای تعامل ذهن، اعتقاد و دلبستگی‌های مشترک همکاران که امری فراتر از دلبستگی‌های معمولی در محیط رسانه بود، موجب می‌شد هر حادثه تلخ و شیرینی با عبرت‌های ماندگار همراه باشد. در واقع خاطره اصلی و مشترک همه ما این حس مشترک و مستمر بود که وقتی در محیط رادیو جبهه بودیم گویی در خود جبهه بودیم.

بنابراین از جمله وقتی که پیشنهاد حضور و فعالیت گروه همکاران رادیو جبهه در خود جبهه مطرح شد هیچکس به این نکته توجه نکرد که اولین بار چه کسی به چنین چیزی فکر کرده است بلکه همه همکاران رادیو جبهه متفقاً به این احساس رسیده بودند. اما این پیشنهاد با مخالفت مدیریت وقت رادیو مواجه شد و شاید همین مخالفت محرکی شد تا ما بیش از پیش سعی کنیم که اگر نمی‌توانیم به جبهه برویم و در آن جا برنامه‌سازی کنیم، جبهه را به محیط کار خود بیاوریم و با استودیو و دفتر کار خود همان تعاملی را داشته باشیم که رزمندگان اسلام با سنگ‌های خود دارند.

گفت‌وگو با سید حمید جاوید موسوی

عضو تحریریه پخش رادیو در دوران دفاع مقدس

کار ما جهاد رسانه‌ای برای حاکم کردن روح حماسه و دلاوری بود

سید حمید جاوید موسوی از نویسندگان واحد تحریریه پخش رادیو در اوایل انقلاب و جنگ تحمیلی بود که تاکنون در سمتهای مختلف رادیویی به انجام وظیفه ادامه داده است. پای صحبت او نشستیم تا ناگفته‌هایش را از آن دوران بازگو کند.

● در سال‌های اول انقلاب، چه شد که رادیو را انتخاب کردید و چه شد که به عضویت پخش رادیو در آمدید؟

○ پیش از آنکه غوغای تصورات جوانی بتواند کار کردن در رادیو را به‌عنوان یک شغل در ذهنم حک کند، جاذبه‌های عقل‌سوز عشقی آتشین سراپای وجودم را تسخیر کرد و مرا شیفته یکرنگی جمعی مخلص و صمیمی نمود که در پخش رادیو، اداره بخش مهمی از بزرگ‌ترین و حساس‌ترین رسانه کشور را برعهده داشتند. خرداد ۵۹ بود که با توصیه و معرفی مرحوم دکتر محسن نوربخش که در آن زمان استاد اقتصاد ما در مدرسه عالی کامپیوتر بود، برای همکاری با تحریریه پخش رادیو به آقای وهاجی معرفی شدم. آقای وهاجی در آن زمان مدیر رادیو بود و در اولین ملاقاتی که با ایشان داشتم از فعالیت فرهنگی منافقین دلگیر بود و به من که می‌خواستم در تحریریه پخش کارم را شروع کنم در زمینه مبارزه قلمی با آنها توصیه‌هایی داشت.

● مختصری از حال و هوای آن روزهای پخش رادیو بگویید.

○ تحریریه پخش محفل انسی بود که عده‌ای اهل قلم و اهل درد را گرد هم آورده بود و بی‌شک من ناچیزترین آنها بودم. زمانی که به این دوستان پیوستم، آقایان محمدباقر راستگو، محمود دهقان و غلامحسین توکلی در تحریریه کار می‌کردند. آقای راستگو مسئولیت مطالب عقیدتی و اجتماعی را بر عهده داشت و آقای دهقان بیشتر بر مطالب سیاسی نظارت می‌کرد. بعدها به تدریج دوستان دیگری به این جمع پیوستند که از جمله می‌توان از آقایان فتح‌الله جوادی، حسن فتحی، محمد کوب، محمدعلی محمدی، علی مطهری و هاشم هوشی سادات نام برد. بخش مهم دیگری که در پخش فعال بود و در واقع نقش مدیریت شیفتهی پخش رادیو را بر عهده داشت، هماهنگی پخش بود. دوستان ما زیر پوشش این نام، مدیریت شیفتهی و لحظه‌ای رادیو را

برعهده داشتند. مسؤولیت هماهنگی صبح هر روز به غیر از جمعه‌ها بر عهده آقای حمید خزایی بود و ایشان مسؤولیت تعیین شیفت تهیه‌کنندگان و گویندگان و همچنین هماهنگی پخش را نیز بر عهده داشتند. مسؤولیت شیفت عصرها برعهده آقای فریدون پهلوان بود و شب‌ها به صورت یک در میان آقایان قاسم قدیانی و مهدی مروی از طریق اتاق هماهنگی پخش، برنامه‌ها را مدیریت و بر چگونگی پخش آنها نظارت می‌کردند. در ابتدا پخش رادیو یک مدیریت واحد نداشت و شورایی متشکل از آقایان محمدعلی ایزدی، محمد کریمیان و جواد یاسینی سکان هدایت پخش را به‌دست داشتند. اما بعدها با رفتن آقای ایزدی به معاونت سیاسی و پخش را خبر و رفتن آقای کریمیان از رادیو، آقای جواد یاسینی مدیریت پخش را به‌تنهایی برعهده گرفت و دو سه سالی امور پخش را با کفایت و مدیریتی مثال‌زدنی اداره کرد.

اعضای این شورای سه نفره در زمانی که مدیریت پخش را برعهده داشتند، خود نیز در هماهنگی به‌عنوان مدیریت شیفتی و لحظه‌ای عمل می‌کردند و اکثر جمعه‌ها شیفت پخش بودند. بعدها بنده و برخی دیگر از اعضای تحریریه در کنار کار تحریریه گاهی در پخش هم شیفت داشتیم و در این سنگر نیز مسؤولیت‌هایی را برعهده می‌گرفتیم.

بعدها دوستانی همچون مرحوم علی بخارایی و فرج‌الله سرخیلی، محمدعلی نورا و حسین برزگر و قنبرعلی رجب‌لو نیز به جمع ما پیوستند البته بایستی به حضور سه نفر از دوستان شاعر در جمع تحریریه نیز اشاره کنم. مدت کوتاهی زنده یاد استاد مهرداد اوستا به پخش می‌آمدند و نوشته‌ها و اشعاری را برای استفاده در فواصل برنامه‌ها تهیه می‌کردند؛ دو شاعر دیگری که در این جمع بودند آقایان محمدحسین امامی میبدی و منوچهر طالقانی بودند. شاعر دیگری که بعدها به این جمع پیوست و در کار شعر و نثر از همکاران

فعال تحریریه بود، محمدعلی محمدی (م.ریحان) بود نام داشت که تا پایان سال ۶۰ در پخش بود و بعد به تولید رادیو منتقل شد.

درست به خاطر دارم اولین مطلبی که از من در رادیو پخش شد و برایم هیجان‌انگیز بود تحلیل کوتاهی بود در خصوص یکی از بیانات امام راحل که در خرداد ماه سال ۱۳۵۹ در جمع دانشجویان و اساتید دانشکده الهیات ایراد فرموده بودند و درباره اهمیت نماز و مساجد بود و اینکه مسجد سنگر و محراب، یعنی محل حرب است. امام(ره) در این سخنرانی به این نکته اشاره کرده بودند که امام حسین(ع) در ظهر عاشورا و در هنگام جهاد، نماز برپا داشتند و به یکی از اصحاب خود که وقت نماز را یادآوری کرده بود فرمودند: خدای تو را از نمازگزاران قرار دهد که نماز را به من یادآوری کردی.

بیش از چهار ماه از حضورم در رادیو نمی‌گذشت که جنگ آغاز شد و برای من و دوستان دیگری که در پخش رادیو بودند دوران دیگری را رقم زد. ما در زمانی به رادیو رفته بودیم که همه چیز بایستی تجربه می‌شد. دوستانی که از قبل و پیش از انقلاب در رادیو کار می‌کردند اگرچه خیلی از آنها با حسن نیت و پر تجربه بودند، اما خیلی از تجارب آنها با مشخصه‌های دوران انقلاب هم‌سازی نداشت و موضوعات و مسائلی که اتفاق می‌افتاد مثل خود انقلاب نوپدید و از جنس دیگری بود و جنگ هم به شدت این وضع را تشدید می‌کرد. ما به‌عنوان کسانی که با انبوهی از مسائل نو و البته پر جاذبه و انرژی‌بخش مواجه شده بودیم، بایستی در زمان کوتاه انواع مسائل را تجربه می‌کردیم و با تفکر دقیق اما سریع و شتاب‌زده بهترین کارهای ممکن را انجام می‌دادیم. این صحنه شاید در تاریخ یک ملت به‌ندرت اتفاق بیفتد و با ویژگی‌هایی که از این انقلاب و جنگ ناخواسته پس از آن سراغ داریم شاید بسیار کم‌نظیر و بی‌نظیر باشد.

کاری را که در رادیو، در سال‌های اولیه انقلاب و جنگ صورت گرفت می‌توان جهاد رسانه‌ای لقب داد و بدان بالید. اما هرگز نمی‌توان و نباید آن را با جهاد مردان مردی که در جبهه‌های خون و شرف سینه سپر کردند و شرافتمندانه حریم حرمت این خطه دلاور پرور را پاس داشتند مقایسه کرد و یا آن را با کار شیرزنانی که زینب‌وار غم از دست دادن عزیزانشان را تحمل کردند برابر دانست.

● وظایف رادیو با شروع جنگ چه تغییری کرد؟

○ با شروع جنگ کار پخش و تحریریه آن، که تا قبل از آن حالت نیمه آماده‌باش و نیمه اضطراری داشت، به حالت اضطراری و آماده باش کامل درآمد. جهاد رسانه‌ای برای تشجیع رزمندگان و حاکم کردن روح حماسه و دلاوری بر اذهان عمومی بود. البته تا قبل از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری به علت کم‌بودن تحرکات فاتحانه در جبهه‌ها کار تبلیغی جنگ هم در رادیو نمود بارزی نداشت، اما پس از آن افتخارآفرینی‌های رزمندگان اسلام در جبهه‌ها با شکست حصر آبادان و به دنبال آن فتح بستان آغاز شد و به ما برای نوشتن مطالب حماسی و ارائه برنامه‌های زنده ویژه عملیات، انرژی فوق‌العاده‌ای داد.

ستادی با نام ستاد تبلیغات جنگ که متشکل از نهادهای تبلیغی و اطلاع‌رسانی کشور از جمله صداوسیما و خبرگزاری جمهوری اسلامی بود، بر نحوه پوشش خبری و تبلیغات جنگ در صداوسیما نظارت می‌کرد و ما به محض دریافت خبر شروع عملیات رزمندگان از این ستاد، ضمن هماهنگی سریع با مدیران ارشد سازمان، برنامه‌های عادی رادیو را قطع می‌کردیم و با پخش مارش جنگی کار تدارک سریع و ارائه یک برنامه زنده حماسی را آغاز می‌کردیم که گاهی ساعت‌ها به طول می‌انجامید. ممکن بود در لحظات اولیه شروع این برنامه ویژه بیش از یکی دو نفر از دوستان تحریریه و هماهنگی در

پخش حضور نداشته باشند، اما پخش مارش از رادیو سبب می‌شد که نویسندگان و همکاران دیگری که در این ارتباط خدمت می‌کردند خود را در اسرع وقت به پخش برسانند و بر هیجان و غنای این برنامه ویژه جنگی بیفزایند.

در هنگام پخش این گونه برنامه‌ها بود که ما یکدیگر را از نظر توانایی کاری محک می‌زدیم و ارزش وجودیمان را در جایگاهی که قرار داشتیم می‌سنجیدیم و به همین سبب به مرور زمان برنامه‌ها پخته‌تر و غنی‌تر بر روی آنتن می‌رفت.

در همین ایام با ظهور پدیده‌ای به نام «محمود کریمی علویجه» مواجه شدیم. او پس از پیروزی انقلاب چند ماه در رادیو نفت آبادان گویندگی کرده بود و با عزیمت به تهران به جمع ما پیوسته و قبل از شروع جنگ، یکی دو نوبت در برنامه‌های زنده حماسی پخش بر ضد منافقین و جبهه ملی خوش درخشیده بود. با شروع برنامه‌های زنده حماسی جنگ، حجم عظیمی از مطالب و اشعار با صدای او پخش می‌شد. انصافاً صدای او صدایی به یادماندنی است که به خوبی در حافظه ملت شریف ایران مانده است و بازشنوایی آن، تداعی گر خاطرات جنگ و حماسه دلاورانه ملت بزرگ ایران در مقابل دشمن متجاوز است.

البته گویندگان دیگری نیز بودند که از آن جمله می‌توان از آقایان نصرت‌الله اکبری، علیرضا معینی، مرتضی حافظی، محمدحسین نورشاهی، اللهیار عطابخشی، مرحوم سعیدرابعی و مرحوم فریورزکیان نام برد. بعدها آقای مهران دوستی هم با اجراهای زنده‌ای که در برنامه‌های حماسی جنگ داشت موقعیت ممتازی یافت و جاذبه‌های خاص خود را به نمایش گذاشت. البته به رسم حق‌شناسی باید از برادران گرامی آقایان علیرضا کریمی و

محمودرضا کریمی هم یاد کنم که در گویندگی برنامه‌های حماسی دفاع مقدس نقش شایانی داشتند.

● جالبترین خاطره شما از دوران دفاع مقدس کدام است؟

○ با شروع عملیات بیت‌المقدس در اردیبهشت سال ۶۱ چند روزی به صورت شبانه‌روزی درگیر برنامه‌های زنده حماسی بودیم. اگر اشتباه نکنم از روز دوم خرداد خبرهای امیدبخشی در خصوص آزادسازی احتمالی خرمشهر به ما می‌رسید و مطالب خاصی را برای این رویداد در شرف وقوع تدارک دیده بودیم. حدود ساعت ۳ بعدازظهر روز سوم خرداد خبر قطعی آزادی خرمشهر آماده پخش شد. طبق معمول می‌خواستیم با قطع برنامه‌ها این خبر بسیار هیجان‌انگیز و مسرت‌بخش را به سمع ملت شریف ایران برسانیم؛ اما همکارانمان در معاونت سیاسی که تا آن زمان نسبت به خواندن اخبار جنگ به وسیله گویندگان پخش رادیو در خارج از وقت خبر، حساسیتی نداشتند، این بار حساس شده بودند و خواندن این خبر را برای اولین بار حق خود می‌دانستند. با سیاستی که آقای یاسینی اعمال کرد، تنها یک بار آقای کاشانی گوینده خبر فرصت یافت که پس از قطع برنامه‌ها خبر آزادسازی خرمشهر را بخواند و پس از آن آقای محمود کریمی با صدای خاطره‌انگیزش خبر این پیروزی را تکرار کرد و همین صداست که سال‌ها در سالگرد سوم خرداد در برنامه‌هایی به این مناسبت پخش می‌شود و خاطره آن روز به یاد ماندنی را تداعی می‌کند. درست به یاد دارم که پس از اعلام آزادسازی خرمشهر، مطلب زیبایی که آقای محمد کوکب نوشته بودند خواننده شد و بعد از آن در روزهای دیگر نگارش این مطالب شورانگیز و حماسی ادامه داشت و همه دوستان تحریریه مطالبی را نوشتند و به وسیله آقای محمود کریمی و دیگر گویندگان اجرا شد.

فرازهایی از یکی از مطالبی که من در خصوص آزادی خرمشهر نوشتم و خوانده شد و خوشبختانه نسخه اصلی و دستنویس آن را به یادگار نگه داشته‌ام. این گونه است:

«خونین شهر! ای مفتاح فتح، ای منزل آیات ظفر، ای مظهر جوشش و قیام؛ در اوج رویش جوانه‌های آزادی، تو مأمن بزرگ مجاهدانی. ای شهر خون! جانانه برزم، مردانه بایست که راهیان رهایی قدس از خاک تو خواهند گذشت و از گلزار لاله‌های به خون تپیده‌ات، روح عشق، روح قیام و روح استقامت و ایثار خواهند گرفت.»

بد نیست به طبع لطیف و استعداد شگرف آقای محمود کریمی در سرودن شعر و نوشتن متون ادبی هم اشاره کنم. این بزرگوار در کنار کار گویندگی که انرژی فراوانی را مصروف آن می‌کرد، در فواصل کار که قاعدتاً بایستی استراحت می‌کرد، با هیجان و توان فراوانی به سرایش شعر و نگارش مطالب حماسی و ادبی همت می‌گماشت و انصافاً در این کار نیز مانند گویندگی بسیار موفق و پرتوان بود.

● آیا مطالبی که در آن دوران نوشته می‌شد، هنوز موجود است؟

○ دریغ و صد دریغ که نه دوستان تحریریه، نه مدیران رادیو و نه هیچ مؤسسه فرهنگی دیگری به فکر جمع‌آوری، تنظیم و چاپ مطالب تحریریه پخش که در زمان جنگ و یا قبل و بعد از آن به نگارش درآمده بود نیفتاد و این مطالب ارزشمند و به یادماندنی پس از سال‌ها خاک‌خوردن در آرشیو مطالب پخش، در پی تغییر و تحولات مدیریتی در سال‌های ۷۰ و ۷۱، به علت کمبود جا، مفقود و یا معدوم و ناپدید شد.

اگر این مجموعه حفظ شده بود، می‌توانستیم نمونه‌های فراوانی از کارهای زیبای دوستان تحریریه را که در آن شرایط خاص زمانی به رشته تحریر درآمده است، ارائه دهیم و خوانندگان این خاطرات و مخصوصاً نسل‌های

حال و آینده را با این آثار فرهنگی آشنا کنیم. اصولاً شاعران و نویسندگان دفاع‌مقدس که برای مطبوعات کار می‌کردند، این اقبال را داشته‌اند که با چاپ آثارشان در جهت حفظ آنها گام بردارند. اما کسانی که در آن سال‌ها تنها برای رادیو می‌نوشتند، از این نعمت محروم بودند و در همین مقام توصیه‌ام به همکاران جوان رادیو این است که اگر برای رادیو مطالب ذوقی و هنری قابل توجهی می‌نویسند که اقتباسی و یا تقلیدی نیست، حتماً نسخه‌ای از آن را برای خود نگه دارند تا در سال‌های بعد بتوانند به صورت مجموعه‌ای چاپ کنند و در دسترس نسل‌های بعد بگذارند.

نکته مهم دیگر که در ابتدای بحث اشاره کوتاهی به آن شد، وضعیت ویژه رادیو در آن سال‌ها بود. همان‌گونه که می‌دانید در آن زمان رادیوها بدین‌گونه متکثر و متعدد نبودند و رادیو سراسری به‌عنوان رادیوی رسمی و فراگیر، نبض حیات رسانه‌ای کشور را در دست داشت. البته رادیوهایی مانند «رادیو مجلس» و «رادیوی مخصوص نماز جمعه» و یا «صدای آشنا» که برای ایرانیان خارج از کشور به صورت محدود برنامه پخش می‌کرد، وجود داشتند. اما نمی‌شد بر آنها نام یک رادیوی مستقل و قدرتمند نهاد. وضعیت تلویزیون هم تقریباً به همین صورت بود. دو سه سال اول انقلاب، تنها شبکه اول سیما، آن هم با هفت هشت ساعت برنامه در بعدازظهرها فعالیت می‌کرد و بعد از آن هم که شبکه دو پس از تعطیلی دو سه ساله بعد از انقلاب راه‌اندازی شد، در مجموع برنامه جذاب و قابل توجهی برای مخاطبان خود نداشتند و در هنگام عملیات رزمندگان در جبهه‌ها نیز تنها بخش‌های خبری این دو شبکه بودند که به این امر اهتمام می‌ورزیدند و در این زمینه نسبتاً موفق هم بودند. در آن زمان تلویزیون حتی برای خود تحریریه هم نداشت و هنگامی که می‌خواستند برای مناسبتی ویژه مدت کوتاهی برنامه‌های عادی خود را قطع کنند، دست به دامن دوستان تحریریه و هماهنگی پخش رادیو می‌شدند.

در این میان همکاری دوستانه‌ای هم میان اعضای تحریریه پخش و تحریریه خبر وجود داشت. دوستان واحد خبر که در فضایی رسمی و تا حدی کلیشه‌ای کار می‌کردند و تنظیم و تدوین خبرها آنها را به سیر در چنین فضایی عادت داده بود، اکثراً ترجیح می‌دادند نگارش متون ابتدای خبر را در ایام ویژه و مناسبت‌های مذهبی و سیاسی و همچنین در هنگام پیروزی‌های رزمندگان به دوستان تحریریه پخش رادیو بسپارند.

● گویا در مقطعی از دفاع مقدس، نمایندگان از نیروهای مسلح هم در پخش بودند؟!

○ از ابتدای جنگ، اتاقی در رادیو در اختیار برادرانی از نیروهای مسلح بود که به‌طور شبانه‌روزی در آن مستقر بودند و از طریق خط‌هات لاینی (Hot Line) که در اختیار داشتند در جریان تهاجم هوایی قرار می‌گرفتند و بلافاصله موضوع را به رژی رادیو جهت پخش آژیر قرمز اطلاع می‌دادند. اما در سال ۶۴، با شروع حملات گسترده هوایی رژیم بعثی عراق به تهران و ضرورت سرعت عمل در کارها خط‌هات لاین مستقیماً در رژی پخش نصب شد. اشکال اساسی که در ابتدای امر در پخش آژیر وجود داشت این بود که ما برای اعلام خطر حمله هوایی به تهران، آژیر را از شبکه سراسری پخش می‌کردیم و ناخواسته ذهن شهرستانی‌هایی را که اصلاً در معرض این تهاجم هوایی نبودند می‌آشفتم. اصولاً پخش آژیر قرمز برای کسانی هم که در معرض خطر بودند اگرچه لازم بود، اما کاری استرس‌زا و ناراحت‌کننده محسوب می‌شد. بر این اساس در درجه اول کوشیدیم که در هنگام پخش آژیر قرمز، خط ارسال سیگنال شهرستان‌ها را از تهران جدا کنیم؛ بدین‌گونه که یک دستگاه ضبط صوت و نوار کارتریجی را که حاوی آژیر قرمز بود و همچنین میکروفون زنده را به تهران اختصاص می‌دادیم و ارتباط بقیه دستگاه‌ها را که حاوی برنامه‌های عادی بودند با شنونده‌های غیر تهرانی

برقرار می‌کردیم و بدین ترتیب تنها شنوندگان تهرانی صدای ما را از فرستنده «اف.ام» می‌شنیدند و شنوندگان شهرهای دیگر با فرستنده «ای.ام» موفق به شنیدن برنامه‌های عادی می‌شدند. در آن زمان شاید این بهترین کاری بود که می‌شد در این ارتباط انجام داد. برای کاهش استرس تهرانی‌ها هم که در آن لحظات در معرض خطر تهاجم هواپیماهای عراقی بودند، همکاران پخش و تحریریه برنامه‌های کوتاه مدت چهار پنج دقیقه‌ای تولید کرده بودند که بعد از پخش آژیر قرمز تا زمان پخش آژیر سفید پخش می‌شد. در این برنامه‌ها با استفاده از موسیقی‌های ملایم و نوشته‌های آرامش بخش سعی می‌کردیم تا آنجا که مقدور بود از فشار روانی حاکم بر مردم پایتخت بکاهیم. البته گاهی در همین برنامه‌های کوتاه مدت آرامش بخش هم عنصر حماسه و دلآوری را وارد می‌کردیم.

● ظاهراً یکی از این برنامه‌های آرامش بخش هم خطاب به دبیر کل سازمان ملل بود؟!

○ بله. در مقطعی که قرار بود دبیرکل وقت سازمان ملل متحد یعنی آقای خاویر پرز دکوئبار برای مذاکره و میانجی‌گری در خصوص مسائل حاد جنگ به ایران بیاید، آقای فخرالدین حجازی که سخنور توانایی است، سخنرانی آتشین و غرایی در ارتباط با موضوع بمباران هوایی تهران ایراد کرده بود و در قسمتی از این سخنرانی با لحنی حماسی و نافذ سخنانی به این مضمون گفته بود: «... آقای دبیرکل سازمان ملل متحد اگر می‌خواهی به تهران بیایی، کفش‌هایت را از پایت بیرون بیاور و آنگاه بر خاک مقدس تهران قدم بگذار، زیرا این شهر، شهر مقاوم در برابر تهاجم هوایی دشمن و مشهد شهیدان شاهدهی است که دشمن را با عزم و اراده‌ای آهنین به زانو درآورده‌اند و خود سبکبار بر بستر این خاک خفته‌اند...». ما این قسمت از نوار سخنرانی آقای حجازی را در یکی دو تا از برنامه‌های آرامش‌بخشی که تهیه دیده بودیم

کارسازی کردیم و آن را چند نوبت در هنگام حمله هوایی دشمن به تهران پخش کردیم و این کار بازتاب خوبی در میان مخاطبان داشت.

● ارتباط همکاران پخش با سایر همکاران رادیو چگونه بود؟

○ بهتر است پاسخ این سؤال را با یک خاطره بدهم. چندی پیش یکی از همکاران سال‌های اول انقلاب را که کارمند امور اداری پخش بود و سال‌ها پیش بازنشسته شده است، پس از قریب بیست سال در مرکز بهداشت سازمان ملاقات کردم. پس از احوال‌پرسی، سراغ تک‌تک همکاران پخش و تحریریه را گرفتم و البته اسم بعضی‌ها را هم فراموش کرده بودم. در این بین جالب بود که از من پرسید: «احوال آقای آهنگ خاوران چطور است؟» و من فوری متوجه شدم که منظور او آقای محمود کریمی، مجری برنامه‌های دفاع مقدس است؛ چون در سال‌های اولیه جنگ با الهام از مقدمه یکی از کتاب‌های استاد محمدرضا حکیمی، مطلبی حماسی نوشته بودم که این‌گونه شروع می‌شد: «آهنگ خاوران دارند، خاورانی در باختران. به سوی چشمه‌های روشنایی می‌شتابند، به سوی هر چه پاکی و نور. آهنگ خاوران دارند، خاورانی در دل باختران...» و آقای کریمی این متن را بارها در برنامه‌های مختلف ویژه عملیات رزمندگان اسلام خوانده بود. این همکار امور اداری ما که سروکار چندانی با مسائل تبلیغات جنگ و علاقه چندانی به مقوله شعر و نثر و نوشتن از او مشاهده نکرده بودیم، پس از گذشت بیست سال که نام آقای کریمی را فراموش کرده، مطلبی را که او اجرا کرده در حافظه داشت و این البته خود شاهی است بر لطافت روابط موجود و آثار عمیق و نافذ و مثبتی که آن رابطه و این‌گونه اجراها و این دست مطالب بر مخاطبان خود در آن مقطع زمانی داشته است.

● **قاعدتاً علاوه بر مواردی که گفتید دغدغه‌های دیگری هم برای همکاران پخش رادیو در ارتباط با جنگ وجود داشته است.**

○ بله. به‌عنوان مثال مدتی احتمال بمباران شیمیایی تهران و برخی از شهرهای دیگر توسط دشمن متجاوز مطرح بود. واقعاً از جنایتکار متجاوزی چون صدام بعید نبود که شهرهای ایران را بمباران شیمیایی کند و در تهدیدهایش هم بارها این موضوع را گفته بود و ما ناگزیر در پخش رادیو آذیر ویژه حملات شیمیایی را مهیا کرده بودیم و یک تلفن بی‌سیم که استانداری تهران را به رژی رادیو مرتبط می‌کرد به این امر اختصاص داشت. این گوشی تلفن از نوع همان تلفن‌های بی‌سیم بود که در میدان‌های جنگ مورد استفاده رزمندگان قرار می‌گرفت؛ روکشی برزنتی داشت و شماره‌گیری آن به صورت هندلی بود. آذیری که به‌عنوان آذیر شیمیایی تهیه شده بود، در حقیقت پالسی بود که به صورت مقطع و در فواصل معین تکرار می‌شد و صدایی ناخوشایند و دلهره‌آور داشت، شاید هم به نظر من این‌گونه بود. در ابتدا و یا اواسط این آذیر اعلامی با صدای مرحوم عبدالرضاهاشمی ضبط شده بود که مردم را از بمباران شیمیایی مطلع می‌کرد و در خصوص چگونگی مواجهه با این فاجعه توصیه‌هایی داشت. آرزوی من و همکارانم این بود که صدای این آذیر را هیچ‌وقت از رادیو نشنویم و خوشبختانه این آرزو محقق شد.

نکته‌ای که در ارتباط با حملات شیمیایی بایستی متذکر شوم این است که این نوع حملات بر خلاف حملات معمولی هوایی که به محض ردگیری رادار قابل اثبات و پدافند است، پس از اصابت بمب به هدف و متصاعد شدن گازهای شیمیایی به اثبات می‌رسد و شاید با گذشت مدتی از بمباران و با مشاهده وضعیت شیمیایی بتوان نسبت به آن واکنش نشان داد. به‌همین سبب خط ارتباط تلفنی رادیو برای اطلاع از بمباران شیمیایی بر عکس حملات

معمولی هوایی به جای ستاد مشترک ارتش به استانداری تهران مرتبط می‌شد و این عزیزان بودند که می‌توانستند فاجعه احتمالی بمباران شیمیایی را به پخش رادیو اطلاع دهند.

● **گویا یکی از علایق عمده شما در دوران کار در پخش، نوشتن مطالب توصیفی بود.**

○ بنده به‌عنوان کسی که سالیان متمادی از اوایل انقلاب و ابتدای جنگ تاکنون در پخش رادیو حضور دائم داشته‌ام، مدعی‌ام که رادیو در همه جریان‌های حساس و تاریخ‌ساز انقلاب و دفاع مقدس، حضور فعال و چشم‌گیری داشته‌است و چون ما خدمتگزار مردم و برخاسته از میان مردم بوده‌ایم، همه این مقاطع تاریخی را با گوشت و پوستمان حس کرده‌ایم.

ما سخن گفتن از جبهه و شهادت و ایثار را در همه حال برای خود واجب می‌دانستیم و در برنامه‌های مختلف، حتی اگر اتفاق خاصی در جبهه‌ها نیفتاده بود، یادی از رزمندگان و شهیدان می‌کردیم و خاطره آنها را گرامی می‌داشتیم. یکی از کارهای پسندیده‌ای که در آن روزگار انجام می‌شد توصیف جبهه‌ها بود و بنده نیز به مقتضای حال و مقال، متون توصیفی فراوانی درباره جبهه‌ها نوشته‌ام و صحنه‌های نبرد را در روز و شب به تصویر کشیده‌ام.

اما توصیف شب‌های جبهه برای من داستان و روایتی متفاوت دارد. در یکی از چهارشنبه شب‌های دی ماه سال ۶۵، به عادت معهود در شیفت شب چهارشنبه شب، در پخش حاضر شده بودم. در آن روزگار، مسؤولان شیفت شب، سردبیری برنامه راه شب را نیز که به صورت زنده پخش می‌شد برعهده داشتند. به همین جهت شب‌ها به صورت ثابت بین همکاران تقسیم شده بود و برنامه‌های چهارشنبه شب را بنده به‌عنوان سردبیر به اتفاق آقای سعید توکل تهیه‌کننده و آقایان هرمز شجاعی مهر و علیرضا کریمی گویندگان برنامه و آقای بهرام علی‌یار صدابردار ارائه می‌دادیم.

آن شب که هرگز از خاطر من نمی‌رود، آقای محمدعلی ابطحی که در آن زمان مدیر رادیو بودند، با من تماس گرفتند و گفتند پخش را برای قطع برنامه و اعلام شروع عملیات رزمندگان آماده کنید، تا از لحاظ متن و گوینده در هنگام قطع برنامه‌ها که احتمالاً فردا صبح اول وقت خواهد بود مشکلی خاص نداشته باشید. این تلفن اگرچه خبر از عملیات رزمندگان و پیروزی‌هایی در جبهه‌ها می‌داد و مرا به عادت معمول شاد کرد، ولی در دلم نگرانی‌هایی را هم دامن زد؛ زیرا برادر کوچکم سیدرضا، به تازگی از کرمان به جبهه جنوب اعزام شده بود و در حال فرا گرفتن آموزش‌ها و تمرینات فشرده‌ی غواصی و خط‌شکنی در عملیات عبور از اروند بود. حدود دو ساعت بعد دوباره آقای ابطحی تماس گرفتند و گفتند دیگر لازم نیست برای قطع برنامه تدارک خاصی ببینید، و این گفته حاکی از این بود که عملیات به دلایلی متوقف شده و یا لو رفته و متوقف شده است. چند روز بعد خبر مفقودالانتر شدن برادرم در عملیات کربلای چهار به دستم رسید. این درست زمانی بود که مطالب راه شب چهارشنبه شب هفته بعد را آماده می‌کردم. اثری که این خبر بر فکر و روحم گذاشت، مرا از نوشتن یک راه شب معمولی و روتین به سمت نگارش مطلبی درباره جنگ و توصیف شهبای جبهه سوق داد. به گونه‌ای که به‌طور تمثیلی احوال برادرم را در هنگام عملیات که از دوستانش شنیده بودم، در این مطلب به تحریر کشیدم. البته بنده افتخار این را دارم که یکی دیگر از برادرانم نیز که سیدرضی نام داشت در پنجم آذر ماه سال ۶۰ به شهادت رسیده است.

خلاصه کلام اینکه این مطلب توصیفی، ادبی و تا حدی حماسی، دستمایه کار زیبایی شد که زحمت اصلی آن را آقای سعید توکل تهیه‌کننده با ذوق رادیو و گویندگان توانای این رسانه آقایان هرمز شجاعی مهر و علیرضا کریمی کشیدند و به صورت زنده در راه شب چهارشنبه شب اجرا شد. بعدها هم

نوار ضبط شده این مطلب در برخی از برنامه‌های ویژه دفاع مقدس پخش شد و من هنوز آن را به یادگار نگه داشته‌ام.

با توضیحاتی که دادم شاید مناسب باشد بخشی از این متن خاطره‌انگیز را برای ثبت در دفتر فعالیت‌های دفاع مقدس رادیو تقدیم شما کنم:

«انتظار غریبی است زنده ماندن، بودن و ماندن و فرسودن، و سرانجام رفتن و تباہ شدن، و دیگر هیچ....»

مرتع زندگی بوی گنداب می‌دهد؛ در این مرداب، نفسِ هرزه باد مسمومی است که انسان را می‌کشد. در این لجنزار عفن روح عشق مرده است. حماسه و شور و تپش دیر زمانی است که در این آب گندآلود مدفون شده است. در این فضای آلوده نه نفس گرمی است، نه قطره اشک شوقی، نه نم سرشک تأسفی، نه برق خنده‌ای، نه دیده چشم انتظاری، هیچ؛ سیاهی غم‌آگینی بر این صحیفه رخت افکنده است. در این گنداب نه گیاهی می‌روید، نه چشمه‌ای می‌جوشد، و نه حتی از روزنی پرتو آفتابی می‌تابد... چه جهل زشتی است در این فضا ماندن و فرسودن و در تسلسل روز مرگی، عشق را به مسلخ کشیدن. چه خسران عظیمی است که انسان اعجاز شگفت‌آفرینش را در میدان نبرد ببیند و آنگاه در حصار بی‌روح و سرد و بی‌رمق زندگی عزم ماندن کند و سرانجام در برزخ پوچی و پلیدی به ناچار دست از هستی بشوید و نغمه ناساز و بی‌وزن مردن و مدفون شدن سردهد. چه سرود غم‌انگیزی، چه سوگ زشتی!

شب است و جام جبهه از شراب ماهتاب لبریز است. سکوت است و سیاهی. آن سوی خط جغدان شوم نغمه مرگ سرداده‌اند. خفاشان شب‌پرست چشمان بی‌فروغشان را دمام در کاسه چشم جولان می‌دهند که شاید سایه‌ای را با تیر بزنند و نشان شجاعت بگیرند؛ غافل از اینکه روح بی‌تاب و شورشگر سنگرنشینان جبهه حق دمام در اعتلا و عروج است و در سنگر سرد جز

جسمی بی‌جان جنبنده‌ای نیست. هر چه هست همان روح است که گاه در مهبط خویش هبوط می‌کند و بر لبانی گلوآژه مقدس تکبیر می‌نشانند. باور کنید من بارها در این دل سیاهی و سکوت، صدای حرکت روح را شنیده‌ام؛ آهنگ بهجت انگیز و دلنوازی که نغمهٔ سایش بال فرشتگان را می‌ماند و صوت دلنواز داود پیروزی را.

باید دل از زنگار تعلقات مادی شست و روح زندانی خویش را به امواج متلاطم اقیانوس سکوت سپرد و آنگاه در زلال وجدان و آینه ضمیر خویش دنیای ملوکوتیان را به نظاره نشست. من بارها جذوات پرشر این طبیعت شگفت را دیده‌ام. باور کنید هنوز تصویر اخگر فروزانی که چونان آتشفشان از دل سنگر می‌جوشید و تا اوج ثریا زبانه می‌کشید در چشمان دلم جلوه می‌کند.

شب است و سنگر در ظلمت سکوت فرو رفته است که ناگهان چشمه‌ای از نور دل سنگر را می‌شکافد و بر اوج می‌جوشد. آوای دل‌انگیز و صوت دلپذیری در فضا می‌پیچد و گوش آدمی را به نوازش می‌گیرد. گویا نجوای دل‌انگیز سنگر نشینی است که با هستی مطلق راز می‌گوید و نیاز می‌خواهد:

«خدایا بدان عهدی که با تو بسته‌ام هنوز پایبندم؛ از جان و مال و هستی خویش گذشته‌ام و آهنگ پیوستن به تو را دارم. بارالها! به حرمت پیامبران و امامان و به قداست خون‌های پاک همسنگرانم که در این دل سیاه شب، بر بستر سرد خاک جان داده‌اند، قسمت می‌دهم؛ بر سیمای من خاک مذلت مپاش و بال پروازم ده تا از خاک بر افلاک پرکشم و در جوار قرب تو آرام گیرم. خدایا من ضعیف به پیمان خویش وفا کردم و از هستی خویش گذشتم، تو چگونه با این عظمت کبریایی به وعده خویش عمل نمی‌کنی؟!»

لحظه‌ای از خود بی‌خود می‌شوم. چشمان اشک‌آلودم را بر این کوه آتشفشان خیره می‌کنم. دریایی از نور می‌بینم. پژواک نغمهٔ این سنگرنشین هنوز در فضا

پیچیده است. گویی انعکاس صدای این نجواگر است که از عرش برمی‌گردد. گویی مهمه‌ای است. زمان بوی حادثه می‌دهد. امواج متلاطم اروند را می‌بینم که بر مصب رود بالا و پایین می‌روند. اروند و نجوا و مهمه، معجون مقدسی که بوی پیروزی می‌دهد. قلب زمان می‌تپد و لحظه‌ها چونان امواج اروند بر بستر زمان می‌گذرند. مهمه‌ها بالا می‌گیرد و صدایی آشنا به گوشم می‌رسد؛ گویا که در این فضا با دوست خویش صحبت می‌کند. گوش جان به امواج دلپذیر این صدا می‌سپارم. صدایی بغض‌آلود می‌شنوم که می‌گوید: «برادر در چهره‌ات فروغ محمدی می‌بینم. راستش را بخواهی به تو حسرت می‌برم. به عظمت خداوند قسمت می‌دهم که اگر رفتی مرا هم شفاعت کن.»

● از خاطراتان در خصوص صدای جبهه و ارتباط آن با پخش رادیو برایمان بگویید.

○ همان‌گونه که متذکر شدم، رادیو در آن مقطع زمانی نقش تعیین‌کننده‌ای را در تبلیغات جنگ بر عهده داشت و به شهادت بسیاری از صاحب‌نظران و مردم به خوبی از عهده‌رسانی که بر دوش داشت برآمد. شاید به سبب ایفای همین نقش برجسته بود که مسؤولان سازمان تصمیم به راه‌اندازی صدای جبهه گرفتند و خط ارتباطی مستقیمی را از رادیو تا جبهه‌ها برقرار کردند. هشت سال دفاع مقدس، مردم را به گونه‌ای با جنگ و پیامدهای آن پیوند داده بود که جنگ جزو زندگی آنان شده بود. صدای جبهه در حقیقت صدای این پیوند بود. رزمندگان حاضر در جبهه‌ها مثل سایر اقشار مردم با صدای جبهه تماس می‌گرفتند، با آن مکاتبه می‌کردند و تعیین‌کننده خط مشی و سلوک برنامه‌سازی این رادیو بودند. البته برنامه‌های صدای جبهه به صورت تولیدی پخش می‌شد و ما در پخش کمتر در برنامه‌سازی‌های این رادیو دخیل بودیم، اما در هنگام عملیات و وقتی که برنامه‌های شبکه سراسری رادیو قطع می‌شد و برنامه‌های زنده حماسی پخش می‌شد، برنامه‌های عادی صدای

جبهه هم پخش نمی‌شد و به جای آن برنامه‌های زنده شبکه سراسری رادیو رله می‌شد. بدین سان ارتباط دست‌اندرکاران پخش رادیو با رزمندگان جبهه‌ها هم برقرار می‌شد و این خود یکی از افتخارات ما در سال‌های پرخطر و پرخطرۀ دفاع مقدس بود.

گفت‌وگو با محمد کوکب

عضو هیأت تحریریه پخش رادیو در دوران دفاع مقدس

آن سال‌های طلایی...

در دوران جنگ تحمیلی تحریریه پخش رادیو وظیفه‌ای دوچندان داشت. با نواخته شدن مارش معروف جنگ، اعضای تحریریه می‌بایست هر آنچه را که در ذهن خود داشتند فی‌البداهه به روی کاغذ می‌آوردند، چراکه برنامه‌ها از حالت عادی خارج می‌شد و متون حماسی جای تمام برنامه‌ها را پر می‌کرد.

محمد کوکب یکی از اعضای هیأت تحریریه رادیو جنگ بود که به نوشتن مقاله، متون مناسب برای برنامه‌های زنده و عملیاتی اهتمام داشت.

● با توجه به حضورتان در تحریریه پخش رادیو و اهمیت نقش نویسندگان برنامه‌های زنده در زمان جنگ، از آن دوران برایمان بگویید.

○ سخن گفتن از آن سال‌های طلایی کاری دشوار است. مگر جنگ و ویرانی و آوارگی چه حسن و لطفی دارد که از آن دوران به «سال‌های طلایی» تعبیر کردم؟! من از رویه دوم سکه جنگ سخن می‌گویم. جنگی که از سال ۵۹ شروع شد و هشت سال طول کشید، دو رویه داشت. رویه اول آن تجاوز و وحشیگری متجاوزان بعثی است که ذکر لحظه لحظه آن مو را بر تن آدم راست می‌کند. اما اتفاقاً برای درک درست رویه دوم جنگ - حماسه و ایثار سترگ اسطوره‌های شرف - یادآوری رویه اول آن یعنی جنایات وحشیانه دشمنان این ملت، ضرورتی تام و تمام دارد. مقصود من از «سال‌های طلایی» همان رویه دوم جنگ است. یعنی رقص جنون جان برکفان با دف خون؛ همان جوانانی که میادین مین را حجله رنگین خود می‌دانستند و به عشق دیدار جمال دلارای محبوب ازلی، شاهد شهادت را در آغوش می‌کشیدند.

در پشت جبهه‌ها نیز بارقه‌ای از آن آتش قدسی، دل‌ها را گرم و روشن می‌کرد. در عرصه تبلیغات جنگ و به‌طور خاص در رسانه رادیو هم این حرارت خلوص و حلاوت صفای رزمندگان اسلام به خوبی احساس می‌شد. در رادیو بچه‌ها از نویسنده و تهیه‌کننده و گوینده تا گزارشگر و ادیتور... همه و همه خالصانه و بی‌ریا تلاش می‌کردند تا گوشه‌هایی از آن حماسه شگرف را در منظر و مرآی مردم قرار دهند و از این راه رسالت سنگین تبلیغ و پیام رسانی را به انجام رسانند.

دست تقدیر، مرا در اواسط سال ۶۰ و یک سال پس از آغاز جنگ به جمع گرم و باصفای برویچه‌های پخش رادیو کشاند و وسیله و واسطه این پیوند هم تدبیر یکی از دوستان عزیزم به نام سید حسین امامی میبیدی بود. وظیفه تحریریه پخش رادیو تهیه مقالات و متون مناسب برای پخش در اوقات زنده

و در واقع پر کردن فضاهای خالی میان برنامه‌های تولیدی بود که گاه به چندین ساعت در طول شبانه روز می‌رسید. البته برنامه راه شب هم به‌طور زنده پخش می‌شد که مسؤولیت نوشتن مطالب آن را آقای فتح‌الله جوادی برعهده داشتند. متون تحریریه، هم شامل مطالب روز سیاسی تحت عنوان تفسیر سیاسی می‌شد که زحمت نویسندگی آن را عمدتاً آقایان حسن فتحی و سید حمید جاوید موسوی می‌کشیدند، و هم مطالب عقیدتی و اجتماعی و غیره را در بر می‌گرفت که اعضای هیأت تحریریه و از جمله بنده وظیفه تهیه این مطالب را برعهده داشتیم.

مسؤولیت تحریریه به عهده آقای محمد باقر راستگو بود که یک یک مطالب از نظر ایشان می‌گذشت و با دقت و تیزبینی از یک سو و تلاش و سعه صدر از سوی دیگر، به خوبی از عهده این وظیفه بر می‌آمدند.

مدیریت پخش رادیو به عهده آقای محمد جواد یاسینی بود، که هیچ‌گاه تب و تاب و دغدغه خاطر ایشان را در انجام وظایف محوله به ویژه در مقاطع خاص قطع برنامه‌ها و اعلام خبر عملیات رزمندگان اسلام، فراموش نمی‌کنم. در اینجا لازم است نامی هم از آقای حمید خزایی ببرم که با تلاشی خستگی‌ناپذیر کار سنگین هماهنگی را به انجام می‌رساندند و نیز باید نامی هم از زنده یاد علی بخارایی ببرم که جایش در میان دوستان قدیمی بسی خالی است.

● چه چیزی باعث می‌شد که تحریریه پخش آن همه شور و حس جبهه را به مخاطبانش انتقال دهد و نقش یک قلب تپنده را در رادیو بازی کند؟

○ آنچه تحریریه را با مقوله جنگ پیوند می‌داد، مطالب رزمی - حماسی بود که بچه‌ها در ساعات حضور در اداره با فراغت بال و خاطر آسوده می‌نوشتند و پوشه مطالب هم هیچ‌گاه از این نوع نوشته‌ها خالی نبود. اما زمانی که برنامه‌های عادی رادیو قطع و مارش معروف جنگ نواخته می‌شد، قضیه به

کلی تفاوت می‌کرد. اینجا دیگر جای درنگ و تأمل نبود و باید در لحظه قلم زد و متن حماسی نوشت. با نواخته شدن مارش جنگ، همه چیز در رادیو از حالت عادی خود خارج می‌شد. بچه‌های هماهنگی یک پایشان در اتاق ۴۰۴ (اتاق هماهنگی پخش) و یک پایشان در اتاق فرمان و استودیو بود. برویچه‌های تحریریه هم با شنیدن آن مارش معروف، انگار خون تازه‌ای در رگ‌هایشان جاری می‌شد. قلم که بر روی کاغذ می‌رفت، دیگر عنان از کف می‌داد و به فرمان شور و عشق و احساس واژه‌ها را در کنار هم می‌نشاند. بچه‌ها خود را در متن جبهه احساس می‌کردند و دوست داشتند با زبان قلم، پیوند و دلبستگی شان را با رزمندگان نشان دهند و از جان و دل به آنها دست مریزاد بگویند. هرمتنی که نوشته می‌شد بلافاصله به دست گوینده داده می‌شد. زمان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. باید پیامهای حماسی فوراً به روی آنتن می‌رفت و لحظه‌ای درنگ و تعلل جایز نبود.

● **از فتح خرمشهر بگویید. آیا در لحظه اعلام فتح خرمشهر در رادیو حضور داشتید؟**

○ هیچگاه لحظه‌ای را فراموش نمی‌کنم که در سوم خرداد سال ۶۱ یکبار برنامه‌های عادی رادیو قطع شد و همراه با مارش پیروزی، صدای آشنای محمود کریمی در فضای شهر طنین انداخت که: «خرمشهر، شهر خون آزاد شد» من برای انجام کاری به حوالی میدان بهارستان رفته بودم. با اعلام خبر فتح خرمشهر به چشم خود دیدم که چه شور و ولوله‌ای در میان پیر و جوان و زن و مرد افتاد. من در آن روز پیوند اشک‌ها و لبخندها را در خیابان‌های شهر دیدم: اشک شوق و شور و لبخند رضایت و شکر و سپاس.

● **اگر خاطره‌ای از آن دوران دارید برای ما بگویید.**

○ لحظه لحظه حضور در رادیو برای من خاطره بود. اگر بخواهم کل آن سال‌ها را در یک واژه خلاصه کنم، واژه‌ای رساتر از صفا پیدا نمی‌کنم. همه بچه‌ها دل باصفایی داشتند. همین روحیه‌های سرشار از صفا و یک رنگی بود که خستگی را برای ما بی‌معنا ساخته بود. همین شور و احساسات پاک و بی‌شائبه بود که شب و روز را برای ما یکی کرده بود.

به هر تقدیر آن سال‌های رؤیایی سپری شد و فقط خاطرات آن باقی ماند. امید که ثبت این لحظات در تاریخ حماسی این ملت، جلوه‌ای از سیمای پر فروغ دفاع مقدس را در برابر نسل‌هایی که آن دوران را درک نکرده‌اند به نمایش بگذارد.

گفت‌وگو با دکتر علیرضا باوندیان
از نویسندگان رادیو جبهه

تولد رادیو جبهه.

حاصل اندیشه مواجهه رسانه‌ای با جنگ افروزان بود

دکتر علیرضا باوندیان یکی از همکاران جدی رادیو جبهه بود که پیش از آغاز فعالیت این رادیو با مرکز خراسان همکاری داشت. ایشان ضمن گویندگی و نویسندگی برنامه‌های مختلف در رادیو جبهه در نوشتن مطالب حماسی به هنگام عملیات نقش برجسته‌ای داشت.

● **آقای باوندیان ضمن تشکر، خواهش می‌کنیم از سوابق همکاری خود با رادیو تا قبل از آغاز فعالیت رادیو جبهه برای ما بگویید.**

○ از سال ۵۸ با رادیو مشهد همکاری جنبی داشتم و از سال ۶۱ به همکاری با صدای جمهوری اسلامی در تهران پرداختم. در مشهد فعالیت عمده من تهیه متن‌های کوتاه ادبی در تکریم رزمندگان اسلام و تنظیم شعارهای محوری دفاع مقدس بود. اما هنگامی که به تهران آمدم با توجه به مسؤلیت جدی‌تری که رادیو سراسری در قبال مسائل جنگ داشت توفیق فعالیت‌های وسیع‌تری را در زمینه نویسندگی و گویندگی رادیو پیدا کردم. رادیو در آن سال‌ها می‌کوشید تا افزون بر اطلاع‌رسانی به موقع و سالم، تبلیغات و تفرقه‌افکنی‌های دشمن را نیز خنثی کند و مردم را با استدلال و برهان و تقویت باورهای ایمانی به حمایت هرچه بیشتر از آرمانهای خود و رزمندگان اسلام ترغیب کند. آنچه بیش از همه موجب خوشحالی من می‌شد این بود که در شرایط عملیاتی در پخش رادیو حاضر می‌شدم و در نوشتن مطالب حماسی به یاری سایر دوستان حاضر در پخش می‌شتافتم. استراتژی رادیو در این دوره و بعد از آن در دوره فعالیت رادیو جبهه اطلاع‌رسانی در عین شورانگیزی و شورانگیزی در عین اطلاع‌رسانی بود.

● **چه ذهنیتی از چگونگی شکل‌گیری رادیو جبهه دارید؟**

○ در کنار تجاربی که در سال‌های ۵۹ تا ۶۴ صورت گرفت، تولد رادیو جبهه را باید حاصل اندیشه مواجهه هرچه کارآمدتر رسانه‌ای با امیال و اهواء جنگ‌افروزان دانست که غنی‌سازی لحظه‌های رزمندگان و تقویت روحیه آنان از یکسو و حفظ نگاه منسجم جامعه به موضوع دفاع مقدس از ضروریات و الزامات آن بود.

تفکر اولیه در سال ۶۴ مطرح شد و مقدمات راه‌اندازی رادیو جبهه در اوایل سال ۶۵ فراهم شد. این رادیو به‌نحوی منسجم‌تر از پیش، هدف حرکت‌آفرینی، امید بخشی، تعالی‌طلبی و شورانگیزی را در سایه به کارگیری روح ایجاز، خلاقیت و شفافیت در برنامه‌سازی دنبال می‌کرد.

● **تجربه و شناخت از روش‌های تخریبی معمول در جنگ‌های معاصر تا چه اندازه در عملکرد عمومی رادیو و عملکرد رادیو جبهه به‌طور ویژه مؤثر بود؟**

○ حقیقت این است که بخش عمده فعالیت‌های رسانه‌ای همکاران جوان رادیو در آن سال‌ها صرفاً با پشتوانه انگیزه‌های آرمانی و اعتقاد عمیق به ارزش‌های اسلامی صورت می‌گرفت و تمرکز روشنی بر روش‌های مطالعه شده تخریبی دشمنان و تجارب نیمه دوم قرن بیستم در این زمینه نداشتند. از اوایل نیمه دوم قرن بیستم گرایش به تخریب فیزیکی و به کارگیری وسیع امکانات تخریبی در جنگ‌ها جای خود را به تخریب فرهنگی و ارزشی در کنار تخریب وضعیت اقتصادی حریف داد. رژیم بعث که مورد حمایت عموم کانون‌های استعماری شرق و غرب بود، در طول جنگ تحمیلی و تجاوز ناجوانمردانه خود به ایران از تمام تجارب موجود در این زمینه استفاده کرد و در واقع مشاوره‌های کارشناسی کارشناسان شرق و غرب در این زمینه کم‌اهمیت‌تر از امکانات جنگی که در اختیار رژیم بعث قرار می‌گرفت نبود. اما همکاران ما در سایه ایمان و عقیده خود و هوشیاری و ذکاوت فطری، به سرعت توانستند این روش‌ها را بی‌آنکه به‌طور علمی مطالعه کرده باشند شناسایی کنند و از عهده مقابله با دشمن در این عرصه خطیر برآیند. در غیراینصورت مطمئن باشید که همه تلاش رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنگ به تنهایی نمی‌توانست منجر به آثار و نتایج درخشانی که حاصل گردید بشود.

● **با توجه به مطالبی که عنوان کردید وظیفه امروز ما در قبال تجارب رسانه‌ای سال‌های دفاع مقدس چیست؟**

○ اکنون نظریه‌های غالب در ارتباطات بیشتر بر نقش استحکام‌دهنده و تقویت‌کننده پیام‌های ارتباطی متکی است. به عبارت دیگر رسانه‌ها به بازسازی فرهنگ، افکار و عقاید موجود در جامعه می‌پردازند و به آنها استحکام می‌بخشند.

از این جهت حائز اهمیت است که یک رسانه در اجرای چنین وظیفه‌ای مشخص‌ترین مقاطعی را که در سایه توافق فراگیر عموم آحاد جامعه شکل گرفته‌اند هدف قرار دهد و مقطع دفاع مقدس در طول سیصد سال اخیر تاریخ ایران برجسته‌ترین مقطع از این حیث است. از طرفی خود رادیو بیشترین نقش ممکن رسانه‌ای را در شکل‌گیری این مقطع داشته است و این نقش مورد وثوق و تایید عموم آحاد جامعه ما است. بنابراین رادیو باید با تجارب طول دفاع مقدس خود به‌عنوان میراثی که مورد علاقه تمام اقشار جامعه است برخورد کند و از رهگذر بازشناسی و تثبیت دستاوردها و زوایای آن به وظیفه استحکام‌دهی و تقویت پیام‌های ارتباطی آن مقطع و بازسازی فرهنگ، افکار و عقاید موجود در جامعه و استحکام بخشی آنها پردازد.

گفت‌وگو با فتح‌الله جوادی

نویسنده رادیو در دوران دفاع مقدس

**نوعی احساس حمایت غیبی در همه ما وجود داشت :
رادیو محراب ما بود.**

فتح‌الله جوادی یکی از پرکارترین نویسندگان تحریریه رادیو در دوران دفاع مقدس بود که اکنون نیز در کنار فعالیت مطبوعاتی ارتباط خود را با رادیو حفظ کرده است. جایگاه ویژه‌ای که وی در رادیو پس از انقلاب تاکنون به‌عنوان نویسنده و گوینده دارد، انکارناپذیر است.

● آقای جوادی شما از پرکارترین نویسندگان رادیو در سال‌های اول انقلاب بودید، چه سهم و نقشی در تهیه و پخش مطالب مربوط به دفاع مقدس داشتید؟

○ از اوایل سال ۵۹ که به رادیو آمدم، طبق سنتی که به مقتضای شرایط انقلابی ایجاد شده بود، باید مثل سایر همکاران در چند حوزه مختلف کار می‌کردم. در واقع فضای رادیو در آن روزها نمادی از فضای بسیجی تمام کشور بود که ایجاب می‌کرد هرکسی درصدد سبقت گرفتن از دیگران برای انجام هر چه سریعتر و بهتر هر کاری باشد. سهم من در آن فضای پرنشاط، گاهی نوشتن تفسیر بعد از خبر ساعت ۱۴ رادیو بود، گاهی برای ساعات زنده پخش مطلب می‌نوشتم، مدتی سردبیری و نویسندگی برنامه راه شب را برعهده گرفتم و در عین حال همواره کارهای دیگری هم در تحریریه پخش رادیو وجود داشت که نمی‌گذاشتیم زمین بماند.

اما از ابتدای جنگ، وظایف متعدد و متنوع من نظم جدیدی پیدا کرد. هر روز یک تفسیر و تحلیل درباره جنگ، مقداری مطالب حماسی و تاریخی و مقداری مطالب شعاری و تهییجی می‌نوشتم. زمانی که عملیاتی شروع می‌شد، با قطع برنامه‌های عادی، آنتن رادیو به اژدهایی شبیه می‌شد که مطالب ما را می‌بلعید. طبعاً هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند به مدت طولانی با گوینده‌ها رقابت کند و به همان سرعتی که آنها مطالب او را می‌خوانند مطلب جدید بنویسد. وقتی عملیات می‌شد حاصل چند ساعت کار من و سایر همکاران نویسنده در یک ساعت مصرف می‌شد و ما همچنان باید می‌نوشتیم. در عین حال باید تنوع و عمق مطالب هم حفظ می‌شد. از طرفی ویژگی‌های مطالب حماسی و پایبندی به چارچوب‌های اعتقادی دفاع مقدس و محدودیت واژگان، قیدهایی بود که با آنها روبرو بودیم.

● چه خاطراتی از فضای روزهای عملیات در پخش رادیو دارید؟

○ امروز که به آن روزها فکر می‌کنم افسوس می‌خورم که چرا چند دقیقه فیلم یا حداقل چند قطعه عکس از آن روزها نداریم. آنچه در تحریریه پخش می‌گذشت بی‌شبهت به ستادهای جنگ نبود. با این تفاوت که در ستادهای عملیاتی صحبت از گرفتن و تحلیل اطلاعات و اتخاذ تصمیم است و در پخش رادیو صحبت از رقابت چند نویسنده با اژدهای آنتن بود که هرچه می‌نوشتیم می‌بلعید. رقابتی که زمان و مسافت مشخصی نداشت و در نتیجه نمی‌توانستیم انرژی و توان خود را برای مدت مشخصی تنظیم و تقسیم کنیم. از طرفی تنها ابزار موجود ما در این رقابت، قلم و کاغذ، چند جلد کتاب و مقدار ناچیزی اطلاعات مبهم راجع به روند عملیات در حال اجرا بود و این محدودیت امکانات باعث می‌شد که همواره بار اصلی بردوش ذهن‌های ما باشد.

اضطراب و هیجان توأم باشوق و ایمان محرک اصلی کار بود و تلاش برای انتخاب فوری و تبدیل فوری‌تر سوژه‌ها به مطلب و رساندن آن به دست گوینده گاهی به سختی و در عین حال حلاوت کار کوه‌نوردی بود که با کمترین وسایل در آستانه فتح قله‌ای قرار گرفته و در عین حال ارزیابی دقیقی از ارتفاع قله ندارد و نمی‌داند چه مقدار از آن ارتفاع طی شده و چه قدر آن باقی مانده است.

باید در عین تلاش خستگی‌ناپذیر، مراقب می‌بودیم که آرامش و تمرکز یکدیگر را به هم نزنیم و مانع کار یکدیگر نشویم؛ درحالی‌که فشار کار ایجاب می‌کرد هرکدام ما رفتارهای مختلفی در حین کار داشته باشیم. یکی برای تمرکز نیاز به قدم زدن داشت، یکی عادت داشت مطالب خود را بلندبلند بخواند. یکی بدون چای نمی‌توانست تمرکز بگیرد، یکی به شدت درون‌گرا بود و دیگری به شدت علاقمند بود که با بروز هیجانات خود از دور با رزمندگان خطوط مقدم جبهه همراهی کند. چنین شرایطی برای کسی

که هرگز مجبور نشده است در چند ساعت ۳۰ صفحه مطلب بنویسد و در هر صفحه حداقل یک یا دو موضوع را بگنجانند و خود به تنهایی انتخاب‌کننده موضوع، نویسنده، بازخوان و بررسی‌کننده نهایی مطلب خود باشد قابل تصور نیست.

● رابطه تحریریه با استودیو چطور بود؟

○ از اتاق تحریریه تا استودیو حدود پنجاه متر فاصله بود و بخشی از وقت ما در روزهای عملیات صرف دویدن میان استودیو و تحریریه می‌شد. گاهی اصلاً فرصت کنترل و بازبینی مطلب وجود نداشت. گاهی فریاد تهیه‌کننده پخش که ما را صدا می‌کرد و می‌خواست که مطلب تازه به دستش برسانیم و ادارمان می‌کرد که جماعات آخر را در حال حرکت به سمت استودیو بنویسیم. گاهی در اتاق فرمان استودیو می‌نشستیم و می‌نوشتیم. گاهی حتی مجبور می‌شدیم کنار گوینده بنشینیم و در فاصله پخش یک موسیقی، مطلب بعدی را بنویسیم و تحویل گوینده بدهیم. گاهی که گوینده نمی‌توانست کلمات در هم ما را بخواند، ناچار می‌شدیم کنار گوش او کلمات را زمزمه کنیم و او مجبور بود تمام پیچ‌های ما را بشنود و کلمات را تکرار کند. در چنین شرایطی برای هر یک از ما دیدن هیجانی که از چهره دیگری می‌بارید گاهی چنان خنده دار و گاهی چنان نگران‌کننده می‌شد که هر لحظه ممکن بود کنترل خود را از دست بدهیم. اما در همه این احوال یکی از اصول ثابت ما این بود که هیجان منفی، اضطراب، آشفتگی، خستگی و عصبانیت یا شادی‌های عصبی ما نباید به هیچ وجه به روی آنتن منتقل شود و مردم باید پیوسته صدای رادیو را به‌عنوان نمادی از صلابت و متانت و استمرار حرکت خود و فرزندان‌شان در شهر و جبهه بشنوند.

برای خود من دهها بار پیش آمد که حس می‌کردم تسلط ما بر شرایط موجود در لحظه‌های حساس پخش زنده در اوج عملیات جنگی، نوعی معجزه است.

نوعی احساس حمایت غیبی در همه ما وجود داشت. ساده‌ترینش این بود که درست در لحظه‌ای که من واژه‌ای را گم کرده بودم و به دنبال آن می‌گشتم، همان کلمه بر زبان یکی از همکاران جاری می‌شد و گویی او مأمور می‌شد آن کلمه را به من تلقین کند. هر چه بود شک ندارم که خدا این شعله مقدس را به جانهای ما انداخته بود.

● مهم‌ترین کاری که رادیو در آن شرایط انجام داد چه بود؟

○ شاید مهم‌ترین کار رادیو در ابتدای جنگ و بعدها مهم‌ترین کار رادیو جبهه همان نظم و ترتیبی بود که بر خلاف اقتضای شرایط و محدودیت‌های موجود از خود نشان می‌داد و به این طریق وجود نظم و ترتیب در تمام امور را به جامعه القا می‌کرد. ما که به‌طور مستقیم با اوضاع درگیر بودیم می‌دیدیم که ظاهراً هیچ نظم و سامانی وجود ندارد؛ اما در عین حال نوعی نظم و ترتیب نا نوشته و خدا خواسته در کار بود که همه کارهای ما را متبرک می‌کرد و بازدهی آنها را بالا می‌برد.

● روزی چند ساعت کار می‌کردید؟

○ سؤال جالبی است. به‌عنوان یک همکار شاید دقت کرده باشید که من وقتی هیجان دارم زیاد به ساعت نگاه می‌کنم. در روزهای عملیات هم این عادت را داشتم. انگار می‌خواستم در صفحه ساعت خود ببینم که عملیات به چه مرحله‌ای رسیده است. گاهی کلمات گم شده را در صفحه ساعت جستجو می‌کردم و گاهی از خودم خنده‌ام می‌گرفت؛ چون در حالی که ساعت دیواری درست روبرویم بود سراغ ساعت مچی خود می‌رفتم. اما در تمام این احوال آنچه از ساعت می‌خواستم اعلام زمان پایان کار نبود. نامشخص بودن زمان کار اگر چه تقسیم انرژی برای طول یک مدت مشخص را ناممکن می‌کرد، از طرفی یک مجوز ویژه برای ادامه حضور در صحنه تا

آخرین نفس‌های ممکن تلقی می‌شد. هرکس تا هر وقت که نفس داشت می‌دوید و تازه وقتی از نفس می‌افتاد یا پشت یکی از میزهای تحریریه چرت می‌زد یا روی کاناپه‌ای که در طبقه دوم قرار داشت. این چرت‌زدن‌ها گاهی فقط ده دقیقه و گاهی حداکثر دو ساعت بود. چرا که دغدغه همراهی با سایرین و ادارمان می‌کرد برخیزیم و مثل رزمنده‌ای که می‌داند خروج او از صف موجب برهم خوردن صف می‌شود به حرکت ادامه بدهیم.

● با تلویزیون هم کار می‌کردید؟

○ در روزهای عملیات، علاوه بر کار مستمر و جاری پخش رادیو، یکی از وظایف ما آماده کردن ذهن‌ها برای شنیدن آخرین خبرهای رسمی جنگ بود. مخصوصاً خبر ساعت ۱۴ رادیو و تلویزیون اهمیت زیادی برای ما و مردم و حتی برای دشمن داشت. همه می‌دانستند که این بخش خبری اصلی‌ترین مقطع پخش اخبار، اعلام مواضع نظام و برقراری ارتباط میان اقشار مختلف جامعه و خطوط مقدم جبهه است. مردم از آب و تاب خبرهای ساعت ۱۴ لذت می‌بردند و دشمن عصبانی می‌شد. یکی از وظایف من نوشتن متن‌های حماسی - خبری ویژه برای بخش‌های خبری ظهر و شب رادیو و تلویزیون بود. البته دیگران هم در تحریریه پخش این کار را می‌کردند اما بیشتر متن‌های حماسی خبر کار من بود.

متن‌های مخصوص خبر شب تلویزیون را باید یکی دو ساعت قبل می‌دادیم تا برای آنها فیلم مناسبی تهیه بشود. گوینده به محض پخش آرم خبر بدون آن که تصویر او پخش بشود شروع به خواندن این متن‌ها می‌کرد و آمادگی مردم را برای شنیدن آخرین خبرها به اوج می‌رساند.

● زمانی که رادیو جبهه راه‌اندازی شد شما چه وظایفی را برعهده داشتید؟

○ برخلاف امروز که چندین شبکه تلویزیونی و رادیویی داریم آن وقتها فقط یک شبکه رادیویی داشتیم و تلویزیون هم فقط یک شبکه داشت که برنامه‌های آن در همه جای کشور قابل دریافت نبود. خیلی از نقاط اصلاً برق نداشتند و تنها وسیله ارتباطی مطمئن در آن شرایط، رادیو بود که همه داشتند و می‌توانستند آن را در جبهه و خیابان و محیط کار همراه داشته باشند. به تمام این جهات و به دلیل فضای روحانی حاکم در داخل رادیو، هر ایرانی دقایق و ساعاتی از روز یا شب خود را با رادیو می‌گذراند و از این راه کسب اطلاع و اعتماد می‌کرد و روابط خود را با سایر اقشار تجدید و تقویت می‌کرد.

به این ترتیب رادیو برای خودش یک ارتش مؤثر بود که عموم فرماندهان و رزمندگان دفاع مقدس هم برخلاف کم توجهی و فراموشی امروز به نقش برجسته آن وقوف و اذعان داشتند.

طبعاً اگر از ابتدای جنگ می‌دانستیم که دوران دفاع مقدس چند سال طول خواهد کشید برنامه‌ریزی مناسبی برای منظم‌تر و منسجم‌تر کردن کار رادیو به‌عنوان اصلی‌ترین پشتوانه روحی جبهه‌ها صورت می‌گرفت؛ اما هرچه بود ضرورت اختصاص یک بخش ویژه و مستمر از امکانات رادیو به نیازهای غیر عملیاتی رزمندگان و مشخص و محدود کردن نقش شبکه سراسری رادیو به ایام عملیات در اواخر سال ۶۳ احساس شد. به این ترتیب رادیو توانست ضمن پرداختن به سایر وظایف خود کماکان همراه دائمی رزمندگان باشد.

در رادیو جبهه هم سهم ناچیز بنده به‌عنوان نویسنده محفوظ بود؛ متهمی در اینجا دیگر علاوه بر متن‌های حماسی، فرصت و امکان این را داشتم که در سایر زمینه‌های مرتبط با جنگ هم قلم بزنم. در این دوره بیشتر از گذشته به مسائل اعتقادی، عرفانی و اجتماعی و اخلاقی جنگ پرداختم. گاهی نامه‌های

رزمنده‌ها و گاهی نامه‌های خانواده‌های آنها را مرور می‌کردم و گاهی وصیت نامه‌های شهدا را تحلیل می‌کردم. هرچه بود، ایام حضور ما در رادیو از ابتدا تا انتهای دوران دفاع مقدس، ایام برخوردار می‌بودیم از امواج الطاف الهی بود. رادیو محراب ما بود و امیدوارم آنچه در این محراب انجام دادیم مقبول درگاه الهی واقع شده باشد.

گفت‌وگو با محمد علی محمدی

شاعر، نویسنده، گزارشگر و مدیر تأمین برنامه‌های رادیو در دوران دفاع

مقدس

هرگاه مردم احساس کنند کسی حرف دل آنها را فریاد

می‌کند

با او خواهند بود

محمدعلی محمدی که در آغاز دفاع مقدس، مشاور فرهنگی سازمان بسیج مستضعفان بود در طول سال‌های دفاع مقدس به‌عنوان نویسنده تحریریه پخش، نماینده رادیو در ستاد تبلیغات جنگ، نویسنده رادیو جبهه و در مقاطعی به‌عنوان گزارشگر جبهه‌ها حضوری فعال و پررنگ در روند انعکاس و تثبیت و استمرار فرهنگ دفاع مقدس داشت.

او در عین حال به‌عنوان شاعر و هماهنگ‌کننده کنگره‌های شعر دفاع مقدس توفیق خدمات دیگری را در ارتباط با دفاع مقدس داشته است.

نویسندگان پخش رادیو در سال‌های آغاز جنگ تحمیلی سهمی ویژه در انتقال اخبار و فرهنگ دفاع مقدس داشتند و همین گروه در سال‌های بعد، در کنار اشتغال به انواع وظایف و مسؤولیت‌های برنامه‌سازی، پایه گذاران رادیو جبهه نیز شدند.

برخی از این نویسندگان، در عین حال و بنا بر رسم معمول سال‌های اول انقلاب مسؤولیت‌های دیگری را در نهادها و دستگاه‌های دیگر نیز عهده‌دار بودند و با این وصف تا پایان دفاع مقدس، نویسندگی و حتی گزارشگری برای رادیو و رادیو جبهه را در صدر وظایف، رسالت‌ها و افتخارات خود می‌دیدند.

● از نحوه حضورتان در رادیو و فعالیت‌های خود در سال‌های اول انقلاب بفرمایید.

○ گفتن از دفاع مقدس برای من مثل دوباره خلق کردن تابلو جنگ بزرگ اثر رنه مارگریت است که به طرزی شگفت، شکافتن تاریخ و دمیدن نور از دل سیاهی را به تصویر می‌کشد.

در سال‌های ۵۸ و ۵۹ ارتباط پراکنده و متناوبی با رادیو داشتم؛ اما نخستین ارتباطم با رادیو در رابطه با جنگ، زمانی بود که به‌عنوان مشاور فرهنگی سازمان بسیج مستضعفان، موضوع ساخت و پخش آژیرهای اعلام خطر حمله هوایی و تدارک جذب و اعزام فوری نیروهای بسیجی به جبهه‌ها به فاصله اندکی قبل از شروع جنگ و به واسطه علائم فراوانی که نشان از شدت احتمال آغاز حمله دشمن داشت در اولویت وظایف من قرار گرفت.

سپس با شروع حمله تجاوزگرانه دشمن، نخستین شعر دفاع مقدس را با عنوان «هان ای بلال وقت اذان است» سرودم که مدت‌ها به‌طور متناوب و با صدای خودم از رادیو پخش می‌شد. یکی دیگر از مسیرهای ارتباط من با رادیو در فاصله پاییز ۵۹ تا بهار ۶۰، مشارکت در برنامه‌های شعر خوانی در

کنگره‌ها و سمینارهای دفاع مقدس و ایفای نقش مجری جلسات در این کنگره‌ها بود که طبعاً به تدارک پخش خبر و متن اشعار خوانده شده از رادیو نیز منجر می‌شد.

سرانجام در اردیبهشت ۱۳۶۰ با نظر شهید بهشتی به جرگه همکاران ثابت پخش رادیو پیوستم. در این مقطع کار نویسندگان پخش در رادیو کاری بالنسبه متفاوت با کار نویسندگی در رسانه‌های دیگر به ویژه متفاوت با نویسندگی در رادیوهای هر کشور دیگر بود.

از اواخر سال ۶۰ با انتقال به تولید و قبول مسئولیت‌هایی در برنامه‌سازی تولیدی ناگزیر شدم طعم ویژه حضور در پخش را فقط با نوشتن و ارسال مطالبی به پخش، زیر زبان جان خود حفظ کنم. از زمستان ۶۰ تا زمستان ۶۲، مسئولیت‌های من شامل مدیریت تأمین برنامه‌ها (با هدف به حداقل رساندن زمان پخش زنده) و سردبیری برنامه‌های مختلف بود. واحد تأمین برنامه‌ها در تجدید سازمان تولید و احیاء جایگاه از دست رفته آن که در جریان تصفیه نیروهای نفوذی ضدانقلاب ضربه دیده بود نقش حساسی داشت. در این مقطع کماکان حضورم در جبهه‌ها به‌عنوان یکی از عوامل برگزاری شبهای شعر دفاع مقدس و مجری جلسات شب شعر در جبهه‌ها از یک سو و هماهنگ‌کننده گروههای گزارشگر اعزامی به جبهه‌ها در مقاطع عملیاتی از سوی دیگر ادامه داشت و خود نیز از افتخار گزارشگری بی‌نصیب نبودم.

● وضعیت تحریریه پخش در آن زمان چگونه بود؟

○ در شرایطی که تنها چند ثانیه قطع برنامه یا افت صدا، قرینه وقوع حادثه‌ای بزرگ در رسانه ملی تلقی می‌شد و همه مردم را نگران می‌کرد، نویسندگان پخش رادیو، خود را مکلف می‌دیدند که لحظه‌ای را از نوشتن تحلیل‌ها و مطالب مرتبط با جنگ باز نمانند و روحیه عمومی مردم کشور را در اوج نگهدارند. به این دلیل نوعاً از اولین ساعت روز تا آخرین ساعات شب به

نوشتن، سرودن، بازنویسی، ویرایش مطالب، شنیدن و آماده پخش کردن گزارش‌های دریافتی از جبهه و شهرهای مختلف مشغول بودیم و درعین حال گوشمان به استودیو پخش بود تا مبادا گوینده بر اثر خستگی و یا به خاطر در هم رفتن کلمات یا جافتادگی آنها در متن که از عوارض رایج شتاب در نوشتن است دچار مشکلی جدی در قرائت و اجرای متون شود. آنچه می‌نوشتیم و گاه اجرای آن نیز به دوش من یا فتح‌الله جوادی و دیگر نویسندگان می‌افتاد ترکیبی بود از تحلیل خبرها، تبیین دیدگاه‌ها و رهنمودهای امام خمینی (ره)، آیات قرآنی، احادیث و روایات راجع به جهاد و شهادت، مرور تاریخ غزوات رسول اکرم (ص)، تاریخ جنگهای معروف نیم قرن اخیر، بیان منش‌های انسانی و حقوق بشردوستانه در جنگ، بازتاب دیدگاهها و انتظارات و همکاری‌های مردم، دیدگاه‌های رزمندگان اسلام مطالب شورانگیز برای ارتقای روحیه دلاوران اسلام و همه آحاد ملت.

در این مطالب هدف ما عمدتاً تأکید و نهادینه‌سازی ارزش دفاع و جهاد ایمانی، صلح‌طلبی ملت ایران و حکومت جمهوری اسلامی و پافشاری بر نقش دفاع مقدس در استحکام نظام اسلامی و تعمیق فرهنگ اسلامی در ایران و جهان با جلب توجه جهانیان به فرهنگ حاکم در صفوف رزمندگان اسلام بود.

به این منظور ما باید خود را در شرایطی قرار می‌دادیم که در اعماق جبهه‌ها و در خطوط مقدم سپاه اسلام حاکم بود. شرایطی که حاکمیت آن در هر نقطه و در هر زمانی معجزه آفرین است. زیرا به‌طور خلاصه شامل سه‌م خواهی هرچه بیشتر از مسؤولیت‌ها، آمادگی هرچه بیشتر برای گذشتن از خود، مراقبت هرچه بیشتر از جسم و روح یکدیگر، پافشاری مشترک بر نفی باطل و تلاش هرچه بیشتر در به کارگیری صحیح امکانات بیرونی و ظرفیت‌های درونی و در نتیجه به انجام رساندن مهمترین کارها و کسب عالی‌ترین نتایج با

کمترین امکانات و کمترین هزینه و به حداقل رساندن احتمال اتلاف امکانات، فرصت‌ها، نیروها و اوقات بود.

مردم و رزمندگان اسلام وجود چنین فضا و روحیه‌ای را در رادیو احساس می‌کردند و این موجب اقبال عمومی به رادیو از یکسو و اوج اثرگذاری رادیو از سوی دیگر می‌شد. چراکه هرگاه مردم احساس کنند کسی حرف دل آنها را از دل فریاد می‌کند با او خواهند بود و اصلی‌ترین راز موفقیت یک ارتباط گفتاری و شنیداری همین است.

همین فضای حاکم بر پخش رادیو، در تولید و در یکایک گروه‌های تولیدکننده و برنامه ساز هم وجود داشت و در نتیجه برنامه‌های تولیدی و برنامه‌های زنده پخش روی هم جریانی از اثرگذاری مثبت را ایجاد می‌کردند که خط آگاهی، شجاعت، ایثار، صداقت و پایداری را استمرار می‌بخشید و نشاط و امیدواری را پشتوانه افزونی و تزاید توکل عمومی قرار می‌داد.

● تلاش رادیو در تشویق و تشجیع رزمندگان به ادامه پایداری و ایثار چقدر مؤثر بود؟

○ رادیو سخنی جز سخن خود رزمندگان و خود مردم به‌عنوان صاحبان اصلی کشور و انقلاب نداشت و به جای تشویق و تشجیع رزمندگان به ادامه پایداری و ایثار در واقع از زبان رزمندگان، دیگران را به همراهی دعوت می‌کرد و دمیدن روح دفاع مقدس در تمام زوایای جامعه کار اصلی‌تر و بزرگتر این رادیو بود.

رادیو می‌کوشید به مردمی که اکثر آنان روحیه بشیر و نذیر پیدا کرده بودند، شاهدها را نشان بدهد. در قرآن کریم خطاب به حضرت ختمی مرتبت (ص) آمده است: «انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا» یعنی وجهه اصلی شخصیت رسول اکرم (ص) شاهد بودن ایشان یعنی تجسم بخشیدن آنچه می‌گوید و جلوه‌گر کردن ذات باریتعالی در وجود مبارک خویش است بنابراین پیروان

ایشان هم برای اینکه بشیر و نذیر بودنشان مؤثر باشد باید شاهد باشند و جامعه همواره به «شاهد» بیش از نذیر و بشیر نیاز دارد. با چنین درکی، رادیو - به ویژه رادیو جبهه - بر عناصری که شاخصه شاهد بودن را به نحوی در وجود و عملکرد خود بروز داده بودند و این شاخصه آنها مورد تأیید و تقلید سایر نیروهای جبهه بود تأکید می‌کرد و عناصر اصلی فرهنگ جبهه را از طریق معرفی این شاهدها و انعکاس متابعت سایرین از آنها منعکس می‌کرد. البته نباید انتظار داشت که این معرفی به تنهایی منجر به تثبیت عناصر فرهنگ جبهه در جامعه شود. تثبیت یک فرهنگ نیازمند مجموعه‌ای از تعامل‌هاست که رادیو تنها بخشی از آن را به عهده‌دارد و تفصیل این بحث هم در عهده و ظرفیت این مصاحبه نیست.

● انتخاب کدام ساختار و نوع خاص برنامه‌سازی در جلب و جذب مخاطبان جبهه مؤثرتر بود؟

○ بیشترین توجه عمومی را، آن دسته از برنامه‌های رادیو جبهه به خود جلب می‌کرد که ترکیبی از گزارش و گفتار تحلیلی و بخش‌های حماسی بود و خوشحالم که توفیق داشتم و سهمی در این بخش نیز نصیب دائمی من تا پایان دفاع مقدس و پایان کار رادیو جبهه بود.

گزارش‌ها سهم ویژه‌ای در حفظ باور مردم به دوام پیوندشان با خطوط مقدم جبهه و دوام اطمینان‌شان از استحکام این خطوط و یادآوری وظیفه سایرین به‌عنوان خطوط پشتیبانی داشتند و به این جهت دوران دفاع مقدس را باید دوران اوج درک بهینه از نقش گزارش در رسانه نامید.

همین درک جدی در کنار پیوند عمیق و مداوم با سیاست‌گذاران دفاع مقدس به رادیو جبهه کمک می‌کرد که راه تحریف واقعیت‌ها را به روی دشمن، ستون پنجم و دوستان نادان ببندد و ترفندهای رسانه‌ای دشمن را خنثی کند.

نو بودن و به روز بودن گزارش‌ها، راحت بودن مصاحبه شوندگان در بیان دیدگاه‌های خود، غیر کلیشه‌ای بودن گزارش‌ها و درک بالای گزارشگران از وظیفه خود، عوامل مؤثری در نیل به این موفقیت بودند و دیدیم که گزارشگران آن روز به عناصر اصلی هدایت‌گر برنامه‌های صداوسیما در سال‌های بعد مبدل شدند و بعضی از آنها در زمره چهره‌های ماندگار صداوسیما قرار گرفتند. رادیو جبهه با اتکا به چنین پشتوانه اعتقادی و بینش عظیمی توانست بر کاستی‌هایی که در شرایط آن روز اجتناب‌ناپذیر بود فائق آید و شیوه جدیدی از برنامه‌سازی ارائه دهد.

بازشناسی این شیوه و نمایاندن و مدون کردن آن الگو از کارهای بایسته‌ای است که متأسفانه بعد از دفاع مقدس معوق ماند و مناسب است که ترکیبی از عناصر فعال آن روز رادیو جبهه در مأموریتی چند ماهه مسؤولیت انجام این امر خطیر را عهده‌دار شوند.

به هر حال، یکی از عناصر اصلی شکل‌دهنده این الگو، انگیزه مشترکی بود که در همه ما وجود داشت. این انگیزه، همه جا را به یکجا (جبهه) و همه را به یک تن (سرباز خط مقدم) و همه اندیشه‌ها را به یک اندیشه (ادای تکلیف) و همه راه‌ها را به یک راه (حل شدن در آرمان و هدف) تبدیل می‌کرد و گروه‌های برنامه‌ساز رادیو جبهه را در قامت مبشرانی ناصح و ناصحانی عامل مجسم می‌ساخت:

و جاء من اقصی المدینه رجلٌ یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین. (یس، آیه ۲۰)

روال و الگویی که قدر آن در سال‌های بعد از جنگ شناخته نشد و جای خود را به تصنع، حاشیه‌پردازی، برخورد تشریفاتی و سطحی با مسائل جامعه و تعارف و مدهانه نسبت به امور مختلف داد.

● **با توجه به غیر متعارف بودن اوضاع، اجزاء مختلف برنامه‌های رادیو جبهه چگونه هماهنگ می‌شدند؟**

○ هماهنگی میان نیروها نیز به دلایلی که گفتم بدون نیاز به تلاش اضافی تأمین می‌شد و به جای آن که شرایط جنگی و غیر متعارف بودن اوضاع تبدیل به یک مانع شود، توجه به این شرایط و اوضاع غیرمتعارف «نیاز به هماهنگ‌بودن» را جایگزین «توقع هماهنگ‌شدن» می‌کرد.

این نیز از عناصر و شاخصه‌های دوران دفاع مقدس به ویژه در رسانه است که اگر باشناسی شود کارآمدی نیروها صدچندان و هزینه‌ها به شدت کمتر خواهد شد و باور مخاطب را به پیام رسانه نیز بازسازی خواهد کرد.

با این مشخصات رادیو جبهه صدایی شورآفرین و تبیین‌گر بود که سخن مردم را از زبان مردم منعکس می‌کرد، بین خطوط مختلف مقدم (مبارزان) و خطوط متداخل پشت جبهه (اقشار مردم) تعامل برقرار می‌کرد و حاکمیت را در عین مقبولیت و مشروعیت بی‌بدیل مردمی، به مجری منویات جامعه‌ای مبدل می‌ساخت که اکثر اعضای آن، مصداق بارز شهروند و نماد برجسته انسان آزاد و مسؤول بودند. هدف رادیو در آن سال‌ها هرگز حفظ وضع موجود نبود بلکه همواره در جهت ارتقاء و اعتلای جامعه با تحقق آرمان اسلام و امام(ره) یعنی ولی نعمت بودن مردم و خدمتگزار بودن و پاسخگو بودن حکومت و نهایتاً یکی شدن و یکی بودن جامعه و حکومت و ذوب شدن هر دو در اسلام گام برمی‌داشت.

● **حضور در جبهه‌ها آن هم به‌عنوان گزارشگر قطعاً در بردارنده‌ی خاطرات بسیاری است که برخی از آنها هرگز از ذهن پاک نمی‌شود.**

○ در عملیات بیت المقدس یک، هنگامی که هوپزه و پادگان حمید آزاد شدند، من و همراهانم در مسیر منتهی به هوپزه در حرکت بودیم که دستور داده شد به سمت پادگان حمید تغییر جهت دهیم. اما حس غریبی به من

فرمان می‌داد که وارد هویزه شوم و اولین گزارشگر اوضاع هویزه در ساعت اول آزادی آن باشم. بنابراین بی سیم را خاموش کردم و از راننده خواستم مسیر خود را به طرف هویزه ادامه بدهد. وارد هویزه که شدیم، از حیرت خشکمان زد. تنها چیزی که از هویزه باقی مانده بود، کوهی از خاک، یک حسینیه مخروبه، یک عروسک خاک آلود و یک گربه بود. ناچار شدم با آن عروسک و آن گربه گفت‌وگویی یکطرفه ترتیب بدهم. آن مصاحبه شدیداً مورد توجه قرار گرفت و به اعتقاد خودم از موفق‌ترین تجارب عمر رسانه‌ای من بود که توانستم با شخصیت دادن به یک عروسک و یک گربه، فضای حاکم بر محیط مصاحبه را به شنوندگان منتقل کنم. سپس یک بسیجی بومی را پیدا کردم که دنبال خانه خود می‌گشت و تنها چیزی که می‌توانست بگوید این بود که «خانه ما و خانه دایی من اینجا بود» اما جایی را که نشان می‌داد در قلب کوه عظیمی خاک قرار داشت.

خاطره بعدی این دوران مربوط به روز آزادی بستان است. تنها چند ساعت پس از دریافت اولین خبرهای آزادی بستان، افتخار داشتم به اتفاق تنی چند از شعرای دفاع مقدس منجمله مرحوم دکتر سیدحسین حسینی و مرحومه سپیده کاشانی در بستان حضور پیدا کنم و در مسجد بستان، برنامه شب شعری را با حضور رزمندگان اسلام ترتیب بدهم. همزمان با اجرای برنامه ما، تلویزیونی در مسجد روشن بود که درست روبروی تریبون قرار داشت و من هنگام اعلام برنامه‌ها می‌دیدم که تلویزیون بغداد بی وقفه بر حضور نیروهای بعث در بستان تأکید می‌کرد و تصویر و صدای خود صدام را پخش می‌کرد که می‌گفت بستان در دست ماست. نحوه حضور ما در چنین فضایی و انعکاس رسانه‌ای آن هم افشای پوچی درونی جبهه مقابل بود که موجب تقویت روحیه نیروهای خودی می‌شد و هم نشانگر کار آمدی شیوه‌های ساده انتخابی برای به نمایش گذاردن وضعیت واقعی حاکم در جبهه‌ها بود. زیرا

وقتی مردم به جای خبر و تحلیل، تصویر و صدای شب شعر در مسجد بستان را می‌دیدند و می‌شنیدند، جبهه رسانه‌ای دشمن نیز شکست بزرگتری را متحمل می‌شد.

سومین خاطره من نیز مربوط به جبهه طلائی است. هنوز نیروهای ما به‌طور کامل در طلائی مستقر نشده بودند که گروه ما به آنجا وارد شد. به تصور خود اولین افراد غیر رزمنده‌ای بودیم که از این طریق وارد خاک عراق و جریان تعقیب دشمن می‌شدیم اما در فاصله یک کیلومتری خط مقدم، مرحوم آیت‌الله خلخالی را دیدیم که مثل یک چریک به این سو و آن سو می‌رفت، با نیروهای رزمنده می‌گفت و می‌خندید و آرزو می‌کرد که توفیق محاکمه صدام را داشته باشد.

چند روز بعد در یکی از محورهای جنوب گم شدم. روزی بود که همه ما شاهد پرحجم‌ترین و پرتعدادترین پاتک‌های دشمن بودیم گویی برای بعضی‌ها آن روز، روز نبرد نهایی در جبهه خوزستان بود و در پاتک‌های بیشمار خود گریز از قبول شکست نهایی در نگهداری متصرفاتشان به ویژه خرمشهر را می‌جستند و ما در پایان آن روز طلعه‌های آزادی قریب‌الوقوع خرمشهر را به عینه احساس کردیم.

صبح چنین روزی، هنگامی که به مقصد تعیین شده اولیه گروه رسیدیم، بچه‌های رزمنده خبر از یک پیشروی چند کیلومتری دادند. معلوم بود که هنوز نیروهای پیشرو موفق به استقرار در محل‌های جدید و تثبیت مواضع خود شده نشده‌اند. راننده پیر ما، آمادگی و طاقت حضور در چنین فضایی را نداشت. ناچار شدم ضبط گزارشگری عزیز خود را که در آن زمان گنجی گرانبها، همدمی بی‌نظیر و اسلحه‌ای کار آمد برای خطرناک‌ترین لحظه‌های من بود بر دوش بیندازم و پشت و انتی که برای بچه‌های خط مقدم یخ حمل می‌کرد بنشینم و عازم مقصدی جدید و ناشناخته شوم.

ساعت ۱۱ صبح در خط مقدم با بسیجی ۱۴ سال‌های مصاحبه کردم. مصاحبه در اوج پاتک اصلی دشمن بود و بسیجی نوجوان چنان هیجان زده بود که وقتی مصاحبه اش را پخش کردیم تازه متوجه شدیم بیش از ده بار کلمه پاتک را پاکت تلفظ کرده است. به هر حال بعد از آن مصاحبه تصمیم گرفتم محل خود را تغییر بدهم و به این منظور اول خود را به اتومبیل و راننده پیر صداوسیماي خوزستان که پشت خط منتظرم بود برسانم. اما سرعت جابجایی نیروها همه نشانی‌هایی را که در مسیر رفت برای خود شناسایی کرده بودم از بین برده بود. حدود ساعت یک بعدازظهر بود که احساس کردم گم شده‌ام. هوا توفانی شده بود و آنچه می‌دیدم تنها و تنها خاک فراوانی بود که بر سر و صورتم می‌بارید و کاغذهای بسیاری که باد از سنگرهای دشمن می‌آورد و نوعاً مجلات مستهجن با تصاویر فوق‌العاده ضداخلاقی بود که با مشاهده آنها یقین کردم دارم به سمت نیروهای دشمن کشیده می‌شوم. بنابراین تصمیم گرفتم فقط جهت طلوع خورشید را شناسایی کنم و به طرف شرق که قطعاً مرا به خاک خودی می‌رساند بروم.

نمی‌دانم چقدر راه رفته بودم که صدای تانک شنیدم. یقین کردم که به زودی اسیر خواهم شد. همراه نازنینم - ضبط خبرنگاری - را زیر خاک دفن کردم و همه کارتهای شناسایی‌ام را هم به او سپردم. بعد برخاستم و از محل دفن ضبط خبرنگاری فاصله گرفتم تا هنگامی که اسیر می‌شوم بتوانم خود را یک نیروی کاملاً عادی معرفی کنم. تنهایی، بی‌مکانی، گمشدگی و حالا انتظار اسارت ترکیب غریبی بود که احساسی ناشناخته به من می‌داد اما با نزدیک شدن تانک، دیدن تعداد قابل توجهی نیرو بر فراز آن خیالم را راحت کرد که تانک غنیمتی است و سرنشینان آن خودی هستند. دست تکان دادم، فریاد زدم و بالاخره همه چیز با یک ملاقات گرم، روبوسی و ردوبدل شدن واژه‌هایی که بخش مهمی از فرهنگ بسیجی بود تمام شد. ضبط خبرنگاری و

مدارک خود را از خاک بیرون کشیدم، سوار بر تانک شدم و کمتر از ۵ دقیقه بعد با مشاهده ساحل دارخوین از خود در شگفت شدم که چه طور تا اینجا آمده‌ام.

اما آخرین خاطره من از این دوران خاطره‌ای سراسر تلخ و تأسفبار است. اولین نوبتی بود که رزمندگان اسلام امکان عبور از اروند رود و تصرف فاو را بررسی می‌کردند. با مرحوم عباس برهانی که از بهترین‌های واحد ترابری رادیو بود به آبادان و «قصبه» رفتیم، معلوم شد که عملیات لو رفته و منتفی شده است. به هتل پرشن محل استقرار نیروهای سپاه خرمشهر رفتیم و با همکلاسی‌های دوره دبستان و دبیرستان خود تجدید دیدار کردم. عباس با دوستان من صمیمی‌تر از خود من شده بود و دل نمی‌کند، اما به هر حال هر آمدنی را رفتنی است و ما رفتنی بودیم. در راه بازگشت در یک قهوه‌خانه بین‌راه در حوالی تنگه فنی چای خوردیم و همین که برخاستیم متوجه گروه دیگری از همکاران شدیم که عازم خوزستان بودند. یخدان و فلاسک چای و هرچه داشتیم به تدبیر و تصمیم عباس تحویل دوستان شد. عباس آشکارا به حال آنها غبطه می‌خورد و دلش می‌خواست جای خود را با راننده آن گروه عوض کند. خداحافظی کردیم و کمتر از ده کیلومتر بعد متوجه تانکری شدیم که از روبرو می‌آمد و گویی از چیزی فرار می‌کرد. اما هنگامی صحت این گمان مسلم شد که تانکر روی ما فرود آمده بود. بین تانکر و کوه گیر کرده بودیم. مرا به زور از اتومبیل بیرون کشیدند و عباس ماند. تانکر پر از نفت بود و نشت کرده بود. باریکه‌ای از آتش از کاپوت اتومبیل ما بیرون می‌زد. هیچکس جرأت نزدیک شدن نداشت. یکبار خود را به اتومبیل رساندم اما راهی برای بیرون کشیدن عباس نبود جز آن که ماشین را بکسل کنیم و از زیر تانک بیرون بکشیم. بکسل بلند پیدا نمی‌شد و کسی با بکسل کوتاه جرأت ریسک کردن و نزدیک کردن اتومبیل خود را به صحنه نداشت. به قصد تهیه

سیم بکسل بلند از کنار شانه خاکی و درواقع کنار دره به سمت کامیونهای صحنه تصادف متوقف شده بودند دیدم. درست روبروی صحنه تصادف بودم که تانکر منفجر شد. نمی‌دانم چه طور به آنسو رسیدم و بیهوش شدم. به هوش که آمدم در یک درمانگاه در فاصله حدوداً ۲۰ کیلومتری محل تصادف بودم. به محل برگشتم و آنچه از عباس یافتم، مثنی خاکستر و چند مهره ستون فقراتش بود که در یک کیسه فریزر جمع کردم و... خاطره عباس برهانی و پیوند سریع وی با نیروهای رزمنده در هریک از خطوط را به‌عنوان نمادی از پیوند قلبی نیروهای رسانه‌ای و نیروهای عملیاتی دفاع مقدس هرگز فراموش نمی‌کنم.

این درواقع آخرین حضور مستمر من در رادیو بود چراکه چند هفته بعد با اصرار مهندس موسوی نخست‌وزیر که سابقه همکاری با وی را در آغاز انقلاب داشتم به نخست‌وزیری رفتم و از آن به بعد نوع رابطه من با رادیو تغییر کرد.

حالا دیگر، تنها توفیق ویژه من دسترسی سریع‌تر به خبرهای ویژه جنگ، تهیه مطالبی متناسب با رویدادهای در حال وقوع و رساندن آنها به پخش رادیو بود و اوج لذت‌های این دوره برای من زمانی بود که به اطلاعات جام جم می‌رسیدم، شماره پخش را می‌گرفتم و به حمید خزایی اطلاع می‌دادم تا کسی را برای گرفتن نوشته‌هایم بفرستد.

● محورهای مطالب را چگونه انتخاب می‌کردید؟

○ زمانی که در پخش رادیو مشغول انجام وظیفه بودم، انتخاب محورها تابع اطلاعات منتشره و اطلاعات ویژه مسئولان پخش بود که با ستاد تبلیغات جنگ، ستادهای فرماندهی جنگ و بیت امام(ره) در تماس و ارتباط بودند. به علاوه، در کمترین فرصت‌های تجمع نیروهای تحریری پخش که گاهی به‌اندازه یک جای خوردن بود، مبادله اطلاعات و نظرات صورت می‌گرفت و

منجر به انتخاب محورها و عناوین تازه‌ای برای نوشتن می‌شد. گاهی از یک مصاحبه یا گزارش الهام می‌گرفتیم. گاهی مضمون به کار گرفته شده در یک بیت شعر دستمایه مطلبی شورانگیز می‌شد و گاهی جذبه یک حدیث یا حلاوت یک آیه قرآن، قلم‌های ما را به رقص درمی‌آورد.

همه این‌ها تا زمانی بود که در شرایط به اصطلاح عادی به سر می‌بردیم. البته عنوان «شرایط عادی» در آن ایام معنایی جز شرایط غیرعملیاتی نداشت. عملیات که شروع می‌شد ناگهان همه هستی شتاب می‌گرفت. خون تازه‌ای در رگ‌های زندگی می‌دمید. اضطراب، شیرین می‌شد. انتظار، از نردبان شوق بالا می‌رفت. صفحات سفید به سرعت قطرات مرکب قلم‌ها را می‌نوشیدند. ذهن‌ها وسعت می‌یافت. قریحه و ذوق فوران می‌کرد. میان کلمه و فکر، تفاهمی رویایی برقرار می‌شد.

«چه باید نوشت؟» سؤالی بود که پاسخ آن به ما الهام می‌شد.
 «چگونه باید خواند؟» معمایی بود که زبان گوینده‌ها خودبه‌خود حلش می‌کرد.

اعتماد و تفاهم آیینی و چراغ یکدیگر می‌شدند و همه‌چیز تابع هدایتی الهی می‌شد که سرپای وجود ما مطیع آن بود؛ «تو پای به راه می‌نه و هیچ مپرس / خود راه بگویدت که چون باید رفت.»

همین احساس، بعدها هم که ارتباط مستمرم با رادیو قطع شد، همچنان با من بود. معمولاً چند ساعتی زودتر از دیگران، به واسطه دسترسی به اخبار محرمانه در جریان حوادثی که در حال وقوع بود قرار می‌گرفتم. گوشه دنجی پیدا می‌کردم و تا می‌توانستم می‌نوشتم. بعد از آن سریعترین وسیله ممکن را پیدا می‌کردم تا خود را به جام‌جم برسانم. گاهی دوستان از تماس و مراجعه من در حالی که هنوز برنامه‌های عادی رادیو قطع نشده بود تعجب می‌کردند و دقایقی بعد که صدای مارش نظامی با صدای محمود کریمی علویجه یا

محمدحسین نورشاهی درمی‌آمیخت احساس می‌کردم کلمات مرا نه از روی کاغذ بلکه از درون ذهن من می‌خوانند یا اینکه در کنارشان در استودیو نشسته‌ام و آنچه می‌گویم با همان لحن خودم تکرار می‌کنند.

● این یگانگی و تفاهم چگونه به دست می‌آید؟

○ با رها شدن از خود. با لطف خدا. با حل شدن در حقیقت مشترکی که باور آن برای یک جامعه موجب تعالی و برای یک رسانه موجب موفقیت در فتح ذهن مخاطب است.

در سال‌های ۵۸ تا ۶۸ چنین فضایی در جامعه ما وجود داشت و رادیو آئینه جامعه بود. همه ما آئینه یکدیگر بودیم و تا وقتی چنین بودیم «حقیقت» عصای معجزه‌های ما بود.

● آیا این کلمات را نوستالژیک نمی‌دانید؟

○ این سؤال تعیین‌کننده‌ای است. یادآوری دوره‌ای که همه ملت - یا حداقل نسلی که آن دوره را تجربه کرده است - بر عظمت آن تأکید دارند اگر به معنی توقف در گذشته نباشد نوستالژی نیست، بلکه تلاش برای بازسازی و ارائه دوباره الگویی است که خود ما سازنده آن بوده‌ایم. در سال‌های ۵۸ تا ۶۸ و به ویژه در پنج سال اول ما بدون اینکه الگویی از پیش داشته باشیم برای خود و نسل‌های بعدی یک الگوی درخشان ساختیم؛ اما از ضرورت ثبت و مدون کردن آن الگو غافل ماندیم و هنوز هم غافلیم. حق این بود که اکثر عملکردهای آن دوره الگو شناخته شود؛ اما عجیب است که حتی بعضی از خود ما هم آن الگو را کوچک می‌شماریم، ابعاد آن را از یاد می‌بریم و به جای استفاده از تجارب آن دوره برای ساختن دورانی بهتر، مثل گمشده‌ها دنبال چیزهایی می‌گردیم که نمی‌دانیم چه هستند.

گفت‌وگو با خانم سرور پاک‌نشان

گوینده پخش رادیو در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹

(آغاز جنگ تحمیلی)

خانم سرور پاک‌نشان از گویندگان پیشکسوت رادیوست که با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی به فعالیت خود در کنار نیروهای تازه وارد ادامه داد. اولین بیانیه را دربارهٔ اعلام جنگ وی از رادیو قرائت کرد.

● خانم پاک‌نشان شما اولین گوینده‌ای بودید که درباره جنگ با مخاطبان رادیو صحبت کردید؛ درباره آن روز رادیو برایمان بگویید.

○ روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بود. اوایل انقلاب بیشتر برنامه‌های رادیو به صورت زنده اجرا می‌شد. البته از سال ۵۹ - ۶۰ برنامه‌های تولیدی هم داشتیم ولی سال‌های ۵۷ - ۵۸ و اوایل سال ۵۹ بیشتر برنامه‌ها زنده بود. حتی تفسیرهای بعد از خبر را گوینده‌های پخش می‌خواندند.

آن روزها بیشتر بعدازظهرها شیفت داشتیم و خبر ساعت ۱۴ که تمام می‌شد تفسیرها را می‌خواندم. یادم می‌آید که نویسندگان آن زمان آقایان فتح‌الله جوادی و محمود دهقان بودند. گاهی مطالب تایپ می‌شد؛ گاهی هم وقت نمی‌شد که تایپ شود و ما مجبور بودیم دست‌نویس‌ها را که خط خوردگی هم داشت بخوانیم. شیفت‌ها از ساعت ۱۰ صبح تا ۴ بعدازظهر و از ۴ بعدازظهر تا ۱۰ شب بود. البته چون ما خانمها اجازه نداشتیم شبها شیفت داشته باشیم بیشتر در طول روز شیفت بودیم.

حدود ساعت ۲/۵ بود؛ بچه‌هایی که از بیرون می‌آمدند می‌گفتند شهر شلوغ است و آمبولانسها دارند رفت و آمد می‌کنند. ما چون در پخش بودیم و در استودیو به دلیل آکوستیک بودن هیچگونه صدایی از بیرون شنیده نمی‌شد، نمی‌دانستیم واقعاً چه خبر است. بعد کم‌کم گفتند آمبولانس‌ها و ماشین‌های پلیس رفت و آمد می‌کنند و در فرودگاه اتفاقی افتاده است. کم‌کم قضیه جدی شد. گوینده‌های خبر توی استودیو بودند و ما در اطاق فرمان. مردم مدام تلفن می‌کردند. این که می‌گویند شنونده‌های رادیو خیلی دقیق هستند درست است و خیلی وقت‌ها به داد ما می‌رسند و خیلی کمک ما هستند. مردم به پخش زنگ می‌زدند و می‌گفتند به فرودگاه حمله شده است. ما باورمان نمی‌شد. راستش از مقامات مملکتی هنوز به ما ابلاغ نشده بود.

حدود ساعت چهار و ربع بود که مسؤول پخش آن زمان جناب آقای یاسینی، یک اطلاعیه دادند که من بخوانم. چون مردم هم خیلی تماس گرفته بودند و ما باید یک عکس‌العمل نسبت به اتفاقی که افتاده بود نشان می‌دادیم. برنامه‌های عادی را کم‌کم قطع کردند و اطلاعیه را خواندیم.

● یادتان هست که محتوای آن اطلاعیه چه بود؟

○ محتوای اطلاعیه را دقیق یادم نیست چون سال‌ها از آن گذشته است. ولی مفهوم اطلاعیه این بود که براساس اخبار رسیده، به فرودگاه مهرآباد و چند نقطه دیگر حمله نظامی شده و شهر به دلیل رفت و آمد زیاد بسیار شلوغ است و در حال حاضر نیروها در فرودگاه متمرکز هستند؛ منتظر اطلاعیه بعدی ما باشید که هر خبری به دست ما برسد در اختیار شما می‌گذاریم. این درواقع اولین خبر رسمی بود که راجع به تهاجم نظامی رژیم عراق به جمهوری اسلامی ایران نوشته شده بود و بنده برای اولین بار آن را برای مردم خواندم و شروع جنگ را اعلام کردم.

چون وضعیت شهر به هم ریخته بود و اوضاع از حالت عادی خارج شده بود، گوینده‌های شیفت بعدی نتوانسته بودند بیانند. بنابراین من تا ساعت ۱۰ شب ماندم؛ گفتند فعلاً این شیفت را بگذرانیم تا بعد ببینیم چه می‌شود. امکان داشت مثلاً ما از آن به بعد هم بمانیم چون واقعاً وضع غیر عادی بود. نیروهایی هم که در زمینه نگارش و نویسندگی متن‌ها فعال بودند سریعاً بسیج شدند. یادم می‌آید که توی پخش همه مشغول بودند و همه هیجان داشتند. هرکس می‌خواست به سهم خودش کمک کند؛ چون واقعاً هیچ یک از ما تجربه‌ای در زمینه جنگ نداشتیم. دستورالعملی به ما دادند مبنی براینکه با سربازها و مخاطبانمان در شهرهای مرزی به ویژه سربازانی که در مرزها متمرکز بودند صحبت کنیم و به آنها آرامش بدهیم. پیام دادیم که آرام باشید،

ملت چشم و امیدشان به شما است. به سربازها و نیروهای دفاعی روحیه می‌دادیم و مرتباً آنها را به مقاومت دعوت می‌کردیم.

● **خانم پاکنشان شما در آغاز جنگ چند سال سابقه کار گویندگی داشتید؟**
○ حدود ۱۸ سال.

● **و این ناگوارترین مطلبی بود که به عمر گویندگی تا آن زمان خوانده بودید.**

○ بله، اصلاً باورم نمی‌شد. به خود می‌گفتم مگر می‌شود کسی از یک جای دیگر بیاید و به میهن ما تجاوز کند؟ آخر چرا این اتفاق افتاده؟ ما باید چکار کنیم؟ ما کجای این جریان قرار داریم؟ یکی، دو روز گذشت. از اول صبح تا ساعت ۱۰ شب در رادیو بودم. وقتی از استودیو خارج می‌شدیم تاریکی محض بود. به ما گفته بودند کوچکترین نور و روشنایی از بالا دیده می‌شود؛ ما هم چند پله جلو استودیوها را در تاریکی پایین می‌آمدیم. همه مواظب بودیم زمین نخوریم. همدیگر را از روی صدا می‌شناختیم. بعد با لندروری که روی چراغهای جلوی آن کاغذ کپی (کاربن) چسبانده بودند و نور آبی کمتر مشخص می‌شد در بزرگراه چمران می‌رفتیم تا دیگران را هم در مسیر برسانیم، چون تنها یک ماشین بود. وقتی که در منزل پیاده می‌شدم ساعت حدود ۱۰/۳۰ یا نزدیک ۱۱ بود و از صدای پای خودم هم می‌ترسیدم.

● **بعد از آن مرتب باید مطالب جنگی و حماسی می‌خواندید، در حالی که شما معمولاً به دلیل جنس صدایتان باید مطالب ادبی و هنری بخوانید، درباره این وضعیت توضیح دهید.**

○ روزهای جنگ بعد از پخش آژیرهای قرمز و زرد آماده می‌شدیم تا یکسری مطالب برای آرامش شنونده‌ها بخوانیم و آنها را دعوت به آرامش می‌کردیم. مثلاً می‌گفتم مواظب بچه‌ها باشید، اگر در جایی هستید که ارتفاع

دارد آرام از پله‌ها پایین بیایید، ناراحت نباشید، صبر داشته باشید، ما پیروزیم، مقاوم باشید. من در زمان خطر حمله نگران بودم ولی در همان موقع مادر پیرم جلوی چشمم می‌آمد که چه جوری می‌ترسید. بعد فکر می‌کردم الان مادر خودم، مادر دوستم و هموطنم دارند صدای من را می‌شنوند و هیجان درونی ما را حس می‌کنند؛ پس بهتر است آرام باشم. خدا هم کمکم می‌کرد و آرامش مضاعفی به من می‌داد.

● بهترین مطلبی که در زمان جنگ خواندید چه بود؟

○ با وجود عدم آمادگی قبلی، در جریان حملات موشکی و بمباران دشمن رادیو به نظر من خوب کار کرد و خیلی تأثیرگذار بود. اما بهترین مطلبی که خواندم موقعی بود که اولین آژیر قرمز پخش شد و ما می‌خواستیم به مردم آرامش بدهیم. آن متنها بهترین بود. در ضمن یکسری متن‌ها و پیام‌های کوتاه روز بود که ما آنها را می‌خواندیم و مردم را به مقاومت و صبر و رزمندگان را به جنگیدن و مقاومت و پایداری تشویق می‌کردیم. هنوز هم کلمات آن متن‌ها توی ذهنم می‌پیچد و از یادآوری آنها هیجان‌زده می‌شوم.

گفت‌وگو با علیرضا معینی

روزهای آغازین حضور رادیو در جبهه‌های دفاع مقدس

افرادی که در رادیو سالهای دفاع مقدس مشغول به کار بودند هر کاری از دستشان برمی‌آمد برای انتقال پیامهای جنگ به مردم انجام می‌دادند. علیرضا معینی، علاوه بر گویندگی، گزارش و نویسندگی را نیز در رادیو در دوران دفاع مقدس تجربه کرد تا بتواند تماس زوایای پیدا و پنهان جنگ را بی‌هیچ کم و کاستی انتقال دهد.

نمی‌دانم چرا با گذشت سال‌ها از دفاع مقدس، صحبتی از فرستنده‌های رادیویی مستقر در جای‌جای خطوط مقدم غرب از بانه و سرپل ذهاب تا مهران به میان نیامده است و می‌پندارم که شاید این بخش از دفاع مقدس ملت ما جزو اسرار است؛ وگرنه یک ایستگاه رادیویی که ژنراتور آن را یک تریلی ۱۸ چرخ حمل می‌کرد و فرستنده آن از یک اتوبوس بزرگتر بود و گاه برای در امان ماندن از آتش دشمن در عمق ۴۵ متری زمین مستقر می‌شد، چیزی نیست که به راحتی نادیده گرفته شود و در تمام مصاحبه‌ها و نوشته‌های مقامات نظامی، سیاسی و فرهنگی از سردار رحیم صفوی که در اولین روزهای فعالیت خود در سرپل ذهاب با ایشان آشنا شدم تا مدیران رادیو که احکام اعزام به جبهه همه ما را امضاء کرده‌اند، نامی از آن به میان نیاید.

با این حال، یکایک رزمندگان دفاع مقدس حتماً به خاطر دارند که هر جا این رادیو مستقر می‌شد و شروع به فعالیت می‌کرد، نیروهای خودی و بیگانه در شعاع یکصد کیلومتری روی هر موجی از رادیو و در هر بانندی تنها صدای ما را می‌شنیدند و تا زمانی که «رادیو جبهه» به شکل منسجم آن در تهران راه‌اندازی نشده بود، رزمندگان اسلام، همان فرستنده‌های سیار را به‌عنوان «رادیو جبهه» می‌شناختند.

پیش از آن که به‌طور منظم در خطوط مقدم منطقه سرپل ذهاب مستقر شوم، بارها برای تهیه گزارش و مصاحبه با رزمندگان اسلام و مقامات و شخصیت‌هایی که به منطقه می‌آمدند، به خطوط مقدم اعزام شده بودم. اما این مأموریت‌ها معمولاً حوالی ساعت ۱۰ صبح شروع و ساعت ۴ بعد از ظهر پایان می‌یافت. چرا که من گوینده، نویسنده و تهیه‌کننده برنامه‌های صبح و عصر و شب رادیو کرمانشاه و همزمان با آن گوینده و عضو تحریریه خبر کرمانشاه بودم و مدیران مرکز حضور مرا مؤثرتر از اعزام به جبهه می‌دانستند.

از اول مهرماه ۱۳۵۹ که به صورت داوطلب از مرکز اصفهان به مرکز باختران معرفی شدم، مشتاق فرصتی برای حضور در جبهه بودم. سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۱ نامه مدیر مرکز کرمانشاه - آقای مینایی - به من ابلاغ شد که نوشته بود: «برادر عزیزم، علی‌رضا معینی - بنا به ضرورت امر از امروز به مناطق جنگی غرب کشور به‌عنوان گوینده و نویسنده به اتفاق گروه هشت نفره از همکاران داوطلب اعزام می‌شوید».

این گروه هشت نفره شامل یک نفر تهیه‌کننده، دو نفر نویسنده نوجوان اصفهانی، یک صدابردار، مسؤول فنی فرستنده، من و دو راننده تریلرهای هجده چرخ بود که یکی فرستنده و دیگری ژنراتور برق استودیو و فرستنده را حمل می‌کرد.

اولین مقصد مأموریت ما، پادگان ابوذر در سرپل‌ذهاب بود که در منتهی‌الیه شمالی آن در کنار ویلای اختصاصی فرمانده سابق پادگان مستقر شدیم. اما محل استقرار ما ظرف کمتر از هشت ساعت پخش آزمایشی لو رفت و مورد حمله شدید هوایی و موشکی دشمن قرار گرفت.

اولین جمله‌ای که از این فرستنده خواندم چنین بود: «این صدای جمهوری اسلامی ایران است که از گلوی رزمندگان جبهه‌های حق، مستقر در خطوط مقدم نبرد و از دل حادثه می‌شنوید». این اعلام مکانی بود که بارها و بارها در طول حضور من در خطوط غرب تکرار شد و به‌عنوان زیباترین جمله عمرم، همواره در خاطر خواهم داشت.

جالب آنکه راننده‌های تریلرها، سویچ هر دو تریلی را به من دادند و به کرمانشاه برگشتند و من که هرگز موفق به روشن کردن و راه‌انداختن یکی از تریلرها نشدم، روزی سه بار فاصله ایستگاه فرستنده تا آشپزخانه پادگان را با اسب تریلر دیگر طی می‌کردم تا غذای همکارانم را تحویل بگیرم.

در یکی از همین مراجعات به آشپزخانه که در ضلع غربی پادگان ابوذر قرار داشت، از بچه‌های آشپزخانه و بعضی فرماندهان، از جمله ابوشریف، شنیدم که شب قبل به خاطر احتمال حمله دشمن برای ساعاتی پادگان را از ادوات و نیروها تخلیه کرده‌اند تا در صورت حمله، خساراتی به نیروها و تجهیزات وارد نشود. اما به دلیل فاصله زیاد بچه‌های رادیو از سایر نیروها، فرصت خبر کردن ما را پیدا نکرده بودند و در واقع شب گذشته را در حالی با خیال راحت در پادگان خوابیده بودیم که کمترین دفاعی از ما در برابر حمله دشمن وجود نداشته است. این در حالی بود که دستیابی به عوامل رادیو برای دشمن بعضی اهمیتی بیش از در هم کوبیدن یک لشکر از نیروهای ایرانی را داشت.

در چنین شرایطی و با حضور ثابت گروه ما، یک ابتکار رسانه‌ای که در هیچ یک از جنگ‌های کلاسیک و مدرن جهان سابقه نداشت، شکل گرفت و این از ثمرات دفاع مقدس ما بود. البته در طول فعالیت ما نیروهای داوطلبی از سنندج، کرمانشاه و همدان هم برای کمک اعزام شدند. اما تنها تیم ثابت رادیویی که هشت ماه تمام در جبهه سرپل ذهاب مستقر بود بنده و یک صدابردار قصرشیرینی و دو نویسنده نوجوان اصفهانی بودیم.

همان‌طور که اشاره کردم، محل استقرار اولیه ما خیلی زود و در همان ساعات اول پخش آزمایشی لو رفت و مورد حمله شدید زمینی و هوایی قرار گرفت. اما با تدابیری که همکاران فنی به عمل آوردند، بار دیگر آنتن در فاصله‌ای ناچیز از محل قبلی برپا شد و گفتند دیگر عراقی‌ها نمی‌توانند گرای ما را پیدا کنند و بمبارانمان کنند. این خبر خوش به قدری اهمیت داشت که از یاد بردیم بین خط اول و توپخانه و در مسیر آتش دوطرف قرار داریم و تنها وسیله دفاعی ما اسلحه‌های کلاشینکفی است که تجربه تیراندازی با آنها را هم نداریم.

فرستنده ما صبح‌ها از یک ساعت مانده به اذان صبح تا دو ساعت بعد از اذان فعال بود. ظهرها هم از یک ساعت به اذان ظهر تا ساعت ۱۴ پخش زنده داشتیم. سپس اخبار ساعت ۱۴ شبکه سراسری را رله می‌کردیم و بعد از آن برنامه‌های خود را تا اذان مغرب و گاهی تا ساعت ۱۰ شب ادامه می‌دادیم.

محل اتاق فرمان، آشپزخانه همان خانه ویلایی فرمانده سابق پادگان بود و میکروفن و گوینده که بنده باشم در گوشه راهرو باریک منتهی به آشپزخانه مستقر می‌شد. همیشه یک پستی که با پتو درست کرده بودم زیر دستم بود و دو زانو یا چهارزانو و گاهی درازکش، گویندگی می‌کردم. جالب این که دم به ساعت از میهمانان و شخصیت‌های مختلفی که به جبهه می‌آمدند برای گفت‌وگوی زنده رادیویی دعوت می‌کردیم و در همان راهرو، با میکروفنی که روی آجر و بلوک سیمانی بند کرده بودیم با آنها مصاحبه می‌کردیم. راهرو برای برخی مهمانان از جمله آقای قرائتی تنگ بود و با ایشان در اتاق مجاور به وسیله ضبط ناگرا گفت‌وگوی کوتاهی انجام دادیم و پخش کردیم. بعد از مصاحبه آقای قرائتی به من گفتند تو چطور با این لهجه غلیظ اصفهانی، طوری گویندگی یا مصاحبه می‌کنی که معلوم نمی‌شود اصفهانی هستی؟ در جواب گفتم: ما در رادیو فیلترهایی برای لهجه‌های مختلف داریم که اگر قبلاً به صدابردار بگوییم اهل کجاییم، کلید آن فیلتر را فعال می‌کند و هرگونه لهجه‌ای تبدیل به لهجه تهرانی می‌شود. ایشان که متوجه شوخی من شده بود، گفت: اما من فکر نمی‌کنم فیلتری باشد که بتواند جلوی نشت لهجه کاشانی را بگیرد!

دو هفته از شروع کار ما گذشته بود که باز سر و کله میگ‌های عراقی پیدا شد و با بمباران جدی فرستنده، عملاً کار ما تعطیل شد. اما چند روز بعد با آمدن نیروهای فنی متخصص از تهران، تازه فهمیدم رادیو جبهه در تهران مرکزیت و مدیریت دارد و در واقع کاری بزرگ و حساب شده، با پشتیبانی جدی و

همه جانبه است. فرستنده ما دوباره فعال شد و من احساس غرور کردم از اینکه جزئی از بدنه این عمارت رفیع‌انگیز و ایثارم. بعد از هشت ماه کار عاشقانه، هشت نیروی تازه نفس به پادگان ابوذر آمدند تا کار را به جای ما ادامه دهند. گوینده این گروه محمود کریمی علویجه، گوینده هنرمند همشهری‌ام بود که در واقع به جای من آمده بود. محمود کریمی، همان گوینده دریا دل شهید داده‌ای است که توفیق اعلام آزادی خرمشهر در سال ۱۳۶۱ نصیبش شد.

دو سال از این مقطع زمانی گذشت و برای عید دیدنی به اصفهان رفته بودم که مادرم به محض ورود گفت: آقای خزایی (مدیر و بانی اصلی راه‌اندازی رادیو جبهه) تماس گرفته و گفته علیرضا را به محض رسیدن به اصفهان، به بانه بفرستید. به تهران زنگ زدم و گفتم حمید جان یکی دو روز مهلت بده سال تحویل شود. گفت: آگه مادرت راضی نیست نرو، «عطابخشی» را می‌فرستم. گفتم: نه، حتماً می‌روم.

۷/۵ صبح فردا، از کرمانشاه به طرف بانه در حرکت بودیم. سال در سهندج تحویل شد و به بانه که رسیدیم برف می‌آمد. روز دوم فروردین در خیابانهای سربالایی و کوچه‌های سرازیری بانه چرخی زدم. یک چفیه خریدم، قدری توتون و یک بسته کاغذ سیگار پیچستون، یعنی پیچیدنی و یک کتاب که آن را هم در همان بقالی دیدم: نصاب الصبیان.

شب را در ساختمان فرستنده بانه خوابیدیم و صبح زود با یخ‌هایی که آب کردیم وضو گرفتیم. آفتاب که زد، ما در منطقه جنگی شمال غرب بانه بودیم و فرستنده‌ای که در سرپل‌ذهاب از آن خاطره‌ها داشتم، این‌بار در عمق سیصدمتری زمین، در دل خطوط شمالی جنگ به من لبخند می‌زد. خیلی برایم جالب بود. منتهی چیزهای تازه‌ای به آن اضافه شده بود و من در اینجا بود که برای اولین بار استودیو و اتاق فرمان سیار اشتودر را دیدم، مجهز به

وسایل گرم‌کننده و خنک‌کننده، میز و میکروفن گوینده، نور کافی و... اما، ته ته زمین.

اما آنجا هم بعد از چند هفته شناسایی شد. یک شب تا صبح صداهاى عجیبی را بالای سرمان می‌شنیدیم؛ صبح که بالا آمدیم دیدیم دور و بر ما پر است از موشک‌های دو سه متری که در زمین‌های گل شده از باران پی‌درپی فرو رفته بود. همگی از دیدن این همه راکت و موشک عمل نکرده، حیرت کرده بودیم؛ زیرا اگر یکی از این همه موشک‌ها عمل می‌کرد همه ما مدفون می‌شدیم. بدن‌ها مان می‌لرزید و به هم نگاه می‌کردیم و خدا را شکر می‌کردیم. اما وقتی خبر آوردند که دیشب در همین بمباران هوایی و شلیک‌های توپخانه دشمن، تعداد زیادی شهید شده‌اند از صمیم دل به آنان رشک بردیم.

دریغ که در طول بیست و چند ماه حضور در جمع رزمندگان، نصیبی همچو آنان نبردم. اما از اینکه در معرفی و پایه‌گذاری رادیو جبهه که تا امروز همچنان سرافراز و پیشرو است نقشی داشته‌ام، خرسندم.

گفت‌وگو با محمود کریمی علویجه
گوینده رادیو در دوران دفاع مقدس

جوهر بنیادین پیام‌های رادیویی در آن ایام جلب رضایت مردم و رعایت صداقت با آنان بود.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی که ثمره جهاد مقدس مردان و زنان آزاده و مسلمان این سرزمین بود، جهاد رسانه‌ای نیز شکل گرفت که رسالت آن خنثی‌سازی هیاهوی خناسان و تبیین اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی در فضایی شفاف و به دور از شائبه بود. با آغاز جنگ تحمیلی، این جهاد رنگ و بویی تازه یافت. رادیو در این میان به‌عنوان رسانه‌ای فراگیر و در دسترس، نقش عمده‌ای ایفا کرد و خوش درخشید.

با «محمود کریمی علویجه» گوینده پرتوان و به یادماندنی رادیو در دوران دفاع مقدس بود که در هنگامه فتح خرمشهر با صدای خود هیجان و شوری وصف‌ناشدنی را به مردم کشورمان القاء کرد.

● **لطفاً درباره سابقه کارتان قبل از رادیو و چگونگی ورودتان به رادیو توضیح دهید.**

○ قبل از هر چیز مایلم به خاطر فرصت فراهم آمده خدا را سپاس بگذارم، بر آستان بزرگمردانی که در دفاع از شرف و تمامیت این سرزمین جانفشانی کردند ادای ادب کنم و از اهتمام دوستان در ثبت خاطرات دفاع مقدس در رادیو و ارائه تصویری از حوادث پشت صحنه تبلیغات جنگ در این رسانه فراگیر تشکر کنم.

ورود من به رادیو پس از پیروزی انقلاب و پیش از آغاز جنگ بود. در فروردین سال ۱۳۵۷ در رشته آمار از موسسه آموزش عالی آمار و انفورماتیک تهران - که بعدها در دانشگاه شهید بهشتی ادغام شد - لیسانس گرفتم و پس از انقضای دوره یکساله خدمت نظام وظیفه (۵۷/۳/۲۲ الی ۵۸/۳/۲۲) حدود هشت ماه در یکی از دادگاه‌های خانواده در شهر زادگاهم اصفهان کار کردم. در اواخر سال ۱۳۵۸ در یک فراخوان عمومی از طرف صداوسیما جمهوری اسلامی ایران مرکز اصفهان، از میان صدها متقاضی برای گویندگی برگزیده شدم و به‌عنوان گوینده و سپس نویسنده و گزارشگر در این مرکز فعالیت خود را آغاز کردم.

● **روز ۳۱ شهریورماه سال ۱۳۵۹ شما در رادیو چه نوع فعالیتی داشتید و در آن زمان کجا بودید؟**

○ شهریور سال ۱۳۵۹ هنوز در رادیو اصفهان بودم. فعالیت اصلی‌ام گویندگی بود و در حاشیه آن نویسندگی و گزارشگری هم می‌کردم. خبر آغاز جنگ و حمله عراق به ایران را در بعدازظهر روز سی‌ویکم شهریور هزاروسیصدوپنجاه‌ونه هنگامی که در مرخصی بودم در مشهد شنیدم. اطراف حرم بودم که رادیو اعلام کرد هواپیماهای جنگی عراق به مناطق مرزی کشور و بعضی از فرودگاه‌ها حمله کرده‌اند.

● چه مدت در صداوسیما مرکز اصفهان بودید و چه خاطراتی از روزهای آغاز کار خود دارید؟

○ مجموعاً کمتر از یکسال در رادیو اصفهان بودم. برای برنامه‌های کارگر و کشاورز گویندگی می‌کردم، برای ویژه برنامه ماه مبارک رمضان می‌نوشتم و از سطح شهر گزارش تهیه می‌کردم. صبح زود می‌آمدیم و آخر شب می‌رفتیم. قدیمی‌ترها سعی می‌کردند خود را با شرایط جدید وفق دهند و نیروهای تازه وارد تلاش داشتند تا دانش کاری خود را بالا ببرند.

شرایط خاص آن دوران و نیاز جدی رادیو به نیروهایی که با فضای انقلاب و ارزشهای جدیدی که داشت شکل می‌گرفت همخوانی بیشتری داشتند بنده را به‌رغم کم‌تجربگی به سمت اجرای برنامه‌های زنده سوق داد. پخش زنده را با برنامه صبحگاهی در پخش مرکز اصفهان واقع در کنار رودخانه زاینده‌رود بلوار آئینه‌خانه آغاز کردم.

پیام‌رسانی جنگ را به صورت محدود در این دوران تجربه کردم. جنگ تحمیلی شروع شده بود و مراکز رادیویی شهرستان‌ها هر کدام برنامه‌های ویژه خود را داشتند. ولی بار عمده خبررسانی و تبلیغات جنگ با شبکه سراسری رادیو ایران بود. مرکز رادیو اصفهان هم سهم کوچکی را به صورت پخش مستقیم تلفن‌های مردمی، تهییج نیروهای بسیجی، پخش اطلاعیه‌های پایگاه‌های ارتش و سپاه و بسیج و ستادهای امداد و خون‌رسانی در سطح استان به‌عهده داشت.

● نسبت خود را با رادیو چطور تعریف می‌کنید؟ اصلاً چرا رادیو را انتخاب کردید؟

○ رادیو و تلویزیون از پیش از انقلاب برایم بسیار پرجاذبه بود. من اگرچه آمار خوانده بودم اما گزینش شخصی و گرایش اصلی‌ام شعر و هنر و ادبیات بود. با عشق وافر که به نهج‌البلاغه داشتم و تاثیری که مانند اغلب جوانان

آن دوره از دکتر شریعتی گرفته بودم، در دوران دانشجویی بین سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ به مناسبت‌های فرهنگی و مذهبی در گردهمایی‌های دانشجویی شعر می‌خواندم و گاهی هم چیزی می‌سرودم. پیش از آن در دوران متوسطه در دبیرستان‌هاتف اصفهانی و در دوره دبیرستان در حکیم سنایی اصفهان برنامه صبحگاهی مدرسه را اجرا می‌کردم. وقتی جوانتر بودم در ایام محرم تعزیه‌خوانی می‌کردم و گاهی هم نوحه می‌خواندم. شعر و ادبیات فارسی نه تنها مورد علاقه و پناهگاه خلوت و تنهایی من بود. اصولاً دنیای پر رمز و راز کلمات و موسیقی واژه‌ها را دوست دارم و از سر و کار دائم با آن لذت می‌برم.

به هر تقدیر وقتی در سال ۵۸ کارم را در رادیو شروع کردم از تناسب شغل جدید با علائق و روحیات شخصی‌ام خشنود بودم. با خود عهد کرده بودم که هر روز چیزی تازه بیاموزم، کارم را جدی بگیرم و از دانش و تجربه همکاران دانش آموخته‌تر استفاده کنم. همکاران با سابقه‌تر که سمت استادی بر بنده داشتند چه در تولید و چه در پخش رادیو در انتقال آموخته‌های خود بخل نمی‌کردند و هر کجا شایسته بود از تشویق و ترغیب کوتاهی نمی‌ورزیدند.

● **از رادیو اصفهان به پادگان ابوذر در استان باختران رفتید. حضور در رادیوی مستقر در جبهه سرپل ذهاب در منطقه اسلام‌آباد غرب اولین تجربه ارتباط مستقیم شما با جبهه‌های جنگ بود. چه خاطراتی از همکاری با سپاه و ارتش در ذهن‌تان باقی مانده است؟**

○ دو سه ماهی بیشتر از آغاز جنگ نگذشته بود که دو تن از دوستان خبر آوردند در سرپل ذهاب در پادگان ابوذر با همکاری سپاه پاسداران و مرکز صداوسیما باختران رادیویی راه‌اندازی شده و ما برای دعوت تو به همکاری آمده‌ایم. دوست داشتم بینم در جبهه‌ها چه خبر است. می‌خواستم بینم آنسوترها مرغان پر گشوده عاشق چه می‌کنند. راهی شدیم و رفتیم.

پادگان ابوذر زمان شاه ساخته شده بود. تقریباً از سه طرف محصور به کوه بود و در مقابل گلوله‌های مستقیم توپخانه از امنیت بالایی برخوردار بود. ارتفاعات بازی‌دراز تنها محل مشرف بر پادگان و تنها نقطه مؤثر آسیب احتمالی بود. محل استقرار رادیو در خانه فرماندهی اسبق پادگان قرار داشت و استودیو پخش برنامه‌ها در آشپزخانه ساختمان بود و از چند عدد پتو به‌جای آجر آکوستیک برای بهبود کیفیت صدا و جلوگیری از ورود صداهای مزاحم استفاده می‌شد. فرستنده رادیو بیرون محوطه ساختمان بود؛ به فاصله تقریباً ۵۰ متری آشپزخانه (استودیو). کادر فنی اعم از صدابردار و مسئولین فرستنده محلی بودند (از کرمانشاه و کردستان) و کادر مدیریت، نویسنده و گوینده و گزارشگر همه از بچه‌های اصفهان بودند. حاصل کار روزانه رادیو چهار ساعت و نیم برنامه ویژه بود: سه ساعت برنامه به زبان فارسی، یک ساعت عربی و سی دقیقه گُردی. چند ساعتی هم، عمدتاً روزها، شبکه سراسری را رله می‌کردیم.

آن روزها رادیو ایران حتی در بخشهای خبر هم که تقویت می‌شد برد و قدرت کافی برای پوشش مناطق غرب کشور را نداشت. منطقه کوهستانی بود؛ با ارتفاعاتی بلند و ناهموار. بخش عظیمی از نیروهای خودی در این نواحی پراکنده بودند. به یمن تلاش مشترک سپاه و مرکز صداوسیما، باختران یک رادیوی ۱۰ کیلوواتی راه‌اندازی شده بود که ۱۸۰ کیلومتر برد هوایی داشت یا لاقفل می‌گفتند دارد.

بلندترین ارتفاعات منطقه یعنی بازی‌دراز در دست دشمن بود و دیوارهای مخروطی قصر شیرین حد فاصل نیروهای خودی و عراقی. بستان و گیلان‌غرب هم با روستاهای کوچک و درشت، چکمه بعثیان عراقی را تجربه می‌کردند. در غیاب آمادگی سلحشوران کرد و کرمانشاهی ستونهای زرهی متجاوزین بعث به سرعت در خاک ما رانده بودند. شبیخونی بی‌هنگام از

همسایه‌ای ماجراجو خاک غرب را هم مانند جنوب کنام شغلان کرده بود و این ابیات را ورد زبان پیر و جوان ما که:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
 اگر سر بسر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم
 مدیر رادیو آقای علی شهشهان بود، برادر حسین شهشهان یکی از معاونین فرماندهی سپاه غرب. آقای محمدعلی اژه‌ای از اژه‌ایهای اصفهان (ظاهراً عموزاده مرحوم شهید علی اکبر اژه‌ای از شهدای حزب جمهوری که قبل از شهادتش در رادیو اصفهان رفیق و همکار بودیم) کار نویسندگی می‌کرد. دو نفر دیگر از بچه‌های اصفهان در امور فنی و ادیتینگ کمک می‌کردند. از آغاز راه‌اندازی رادیو، آقای علی‌رضا معینی یکی از گویندگان رادیو اصفهان که بعدها همکاران در شبکه سراسری شد در منطقه مانده بود و به تازگی به اصفهان برگشته بود.

کار جدید ما در منطقه اگر چه با کار در رادیو اصفهان طبیعتی یکسان داشت اما ارائه محصول این رادیو بی‌واسطه و از تولید به مصرف بود. دنیای ساده، کوچک و با صفای ارتباطی ما در دل این دهکده عظیم ارتباط جهانی بدل شده بود به دنیایی چشم در چشم و رو در رو. من مشتریهای خود را می‌شناختم. روزانه آنها را می‌دیدم و با هم داد و ستدی مستقیم و مستمر و صمیمی پیدا کرده بودیم. هر روز با یک ضبط پرتابل راه می‌افتادم و به دفتر و انبار و ستاد و سنگر آنها سر می‌زدم. یا آنها به دفتر ما می‌آمدند؛ از سر کنجکاو یا برای تشکر یا به منظور انتقاد و تذکر. مهم این بود که رابطه رادیو و مخاطبینش به درستی برقرار شده بود. احساس تولیدکننده‌ای را داشتم که مواد اولیه را از مشتریان خود می‌خریدم، تبدیل می‌کردم و دوباره به خودشان می‌فروختم. مواد اولیه برای کار تولیدی ما خبر بود و پیام و مصاحبه با سربازان و فرماندهان اعم از ارتشی و بسیجی و سپاهی که اغلب با چاشنی

رگبار گلوله و خمسه خمسه و انفجار خمپاره و توپ و غرش هواپیماهای خودی و دشمن همراه بود و به مدد ذوق و همت دوستانم در رادیو با شعر و موسیقی و مارش و موزیک جنگی شکل و شمایل همنمندانه‌تر به خود می‌گرفت. برخی از این برنامه‌ها به مرکز باختران ارسال و از آنجا پخش می‌شد. رادیو منعکس‌کننده واقعی تجربه‌ای بود که در این حوزه جغرافیایی کشور اتفاق می‌افتاد. ما همان را می‌گفتیم که می‌دیدیم و می‌شنیدیم، همان را که بود. تلاشمان این بود که راویان صادق ماجرای باشیم که در جبهه‌ها می‌گذشت. ما راست می‌گفتیم و مخاطبان ما این را باور داشتند.

خنده جزء لاینفک دنیایی بود که در آن وارد شده بودم. این خاک دامنگیر که ساکنان مقیمش را هشت سال در نشئه خود از چنبر و چنگال غم رهانید اکسیری کیمیاگرانه داشت از جنس شوخی و شادی. بی‌جهت نبود که هر که به پای خود در این مقتل می‌رفت به پای خود بر نمی‌گشت. روز اول ورودم را به ساختمان رادیو فراموش نمی‌کنم. من بودم و علی شهشهان و محمدعلی ازه‌ای و چند تا از بچه‌های سپاه که یکبارہ دنیا دور سرم چرخید. دیدم انگار زلزله شد. ناخودآگاه از جا پریدم و سراسیمه و دولا دولا شروع کردم دور اتاق دویدن. زمین پادگان بود که می‌لرزید و دل هراسان من که از جا کنده می‌شد و صدای شلیک گلوله توپ که مجال نمی‌داد و شلیک خنده دوستان که سوژه مناسب تفریح روزانه خود را پیدا کرده بودند. هراسان و بهت‌زده دنبال حفره‌های گلوله توپ روی دیوارها و سقف ساختمان می‌گشتم که کسی با لهجه غلیظ اصفهانی گفت: «اخوی نترس خودی‌س، سری هممون هم او می‌دیس.» فردا وقتی هوا روشن شد ضدهوایی‌های اطراف فرستنده و ساختمان رادیو را که به فاصله صد قدم از در اصلی ساختمان روی محور خود می‌چرخیدند و در جستجوی پرنده‌های آهنین‌بال دشمن آسمان را رصد می‌کردند برای نخستین بار دیدم.

آن روزها اکثر شخصیت‌های سرشناس سیاسی کشور سری به جبهه‌ها می‌زدند. خیلی‌ها را آنجا دیدم. با خیلی‌ها رفیق شدیم. با بعضی‌ها زندگی کردیم. آدم‌های با معرفت و با صفایی را در میان آنها دیدم. بعدها وقتی به تهران آمدم این آشنایی و رفاقت‌ها گاهی ادامه پیدا کرد. دوستی و رفاقتی که با بعضی گروه‌های اعزامی بسیجی به جبهه‌ها ایجاد شد تا سال‌ها بعد ادامه داشت. یاد آن روزها و آن شبها به خیر. یاد آن عزیزانی به خیر که سال‌هاست از آنها بی‌خبرم. یاد آنها که رفتند، آنها که هستند، آنها که مجروحند. یاد پر شکوه مردانی به خیر که در عمر کوتاه خود با شوق، با شادی، با شرف زندگی کردند.

دریغا عیش شبگیری که در خواب سحر بگذشت

ندانی قدر وقت ای دل مگر وقتی که در مانی

این دوره کمتر از پنج ماه به طول انجامید. به دلایل عمدتاً سیاسی و امنیتی تصمیم گرفتند رادیو را تعطیل کنند. تا آنجا که خاطر من هست یک نظر این بود که مراقبت و نظارت لازم روی برنامه‌های زنده فارسی، عربی و کردی نمی‌توانست وجود داشته باشد.

● برنامه‌های رادیویی سرپل ذهاب تعطیل شد و به تهران آمدم. این مرحله سوم کار رادیویی شماست. در واقع کار جدی شما از این مرحله شروع می‌شود. تعریف کنید چطور شد به شبکه سراسری آمدید؟

○ اگر حمل بر تعریف و خودستایی نشود عرض می‌کنم برنامه‌های رادیویی سرپل ذهاب در مجموع موفق بود. هم بچه‌های سپاه و هم سیاسی ایدئولوژیک ارتش نامه و تقدیرنامه نوشتند و از کار رادیو تشکر کردند. آنها که اهل ذوق و ادب بودند گاهی بنده را تشویق می‌کردند که به تهران بروم. از میان آنها روحانی با صفایی که مایلم به نام از او یاد کنم، جناب آقای صفایی نماینده امام در ارتش که چند شبی را در دفتر رادیو با جمع ما

گذراننده بود مشوق و زمینه‌ساز اصلی حضور بنده در تهران شد. ایشان ابتدا مرا به رادیو ارتش معرفی کرد. در آن زمان شادروان دکتر سید حسن حسینی (شاعر و ادیب) به‌عنوان ستوان وظیفه طرح خدمت سربازی خود را در این رادیو می‌گذرانید و عهده‌دار برنامه هفتگی یک‌ساعته ارتش بود. سیدی درست بود و سینه‌ای سوخته و قلمی پر خون داشت. کوتاه مدتی در حد چند برنامه با هم کار کردیم. مدتی بعد مسؤول وقت رادیو ارتش که فکر می‌کنم آقای حصیری بود تلفن زد و مرا به پخش رادیو ایران معرفی کرد. از روز اول ورودم به جام جم و به پخش رادیو خاطره‌ای دارم که شاید خالی از لطف نباشد.

عازم جام جم که شدم بیست و پنج ساله بودم؛ لاغر با ریشی بلند، کفشهایی کتانی، شلواری ارتشی و یک کلاه پشمی دستباف که یادگار جبهه بود و نامه‌ها و تشویق‌نامه‌هایی که با خود می‌بردم به‌عنوان معرف سابقه کارم. از زنجیر جام جم، حراست اول سازمان، سراغ مدیر پخش رادیو را گرفتم: آقای سیدجواد یاسینی، (هر کجا هست یادش به خیر) که در دفترش نبود و در غیاب او، برادر و همکار سال‌های آتی‌ام، آقای حمید خزایی جواب داد. گفتم: «از منطقه آمده‌ام برای همکاری با رادیو». گفت «مثلاً چه کاری؟» گفتم: «گویندگی، نویسندگی، هر کاری». گفت: «نیرو که نمی‌خواهیم، اما حالا که آمده‌ای بیا بالا». مقصودش از بالا حراست دوم سازمان مستقر در ساختمان پخش رادیو و تلویزیون و خبر بود. بازرسی بدنی شدم، دوبار، در حراست اول و دوم. در اتاقکی کوچک واقع در ورودی سمت راست ساختمان (این اتاق بعدها اتاق حراست خواهران شد) درست روبروی میز نگهبانی به انتظار نشستم.

اوایل سال ۱۳۶۰ روزها و ماه‌های سختی بود. گروه‌های مخالف، فعالیت نظامی تروریستی خود را گسترش داده بودند. در فضا و محوطه چندین

هکتاری جام‌جم این ساختمان شامل استودیوهای زنده پخش خبر، پخش رادیو و پخش شبکه اول و دوم تلویزیون به مثابه قلب سازمان شدیداً حفاظت می‌شد و همه از مدیر و کارمند و ملاقاتی بازرسی می‌شدند. وزیر و وکیل و روحانی فرقی نمی‌کرد. حراست سازمان صداوسیما و کمیته مشترکاً کار نگهبانی را عهده‌دار بودند. اگر استثنایی هم بود فی‌الواقع استثناء بود.

انتظارم چندان نپایید. جوانی ۷-۲۶ ساله، گندم‌گون، با عینکی دسته شیشه‌ای و موهایی مجعد و فردار وارد شد. نشست، سرپا براندازم کرد و پرسید: «خب، آقای کریمی کجا کار می‌کرده‌ای؟» نامه‌ها را دستش دادم. باز کرد، نگاهی کرد و گفت: «حقیقتش حالا که به گوینده نیازی نداریم. اگر هم نیازی باشد آگهی می‌کنیم ولی حالا که آمده‌ای تلفنت را بده، اگر نیازی بود زنگ می‌زنیم». پس از سه ماه به‌عنوان همکار جدید به پخش رادیو برگشتم و در سال‌های بعد بارها و بارها این ماجرا را به‌عنوان خاطره‌ای با دوستان بازگو می‌کردیم.

از پخش که رفتم معرفی شدم به آقای عنصری که مدیریت و اجرای گزارش سیاسی هفتگی را در شبکه اول سیما به عهده داشت. استقبال کرد؛ چند روزی ماندم اما با توجه به تراکم نیروها زمینه چندان‌ی برای کار فراهم نبود. دوباره به تولید رادیو در میدان ارگ معرفی شدم. در تولید حجم کار بالا بود و نیاز به نیرو شدیداً احساس می‌شد. ملاقاتی با آقای غروی داشتم که حمایت و جدیت ایشان نقشی تعیین‌کننده در این مرحله از زندگی کاری من داشت. به اشاره ایشان شادروان منوچهر والامقام تهیه‌کننده رادیو و بازیگر تلویزیون از بنده در تولید رادیو تست صدا گرفت و بسیار اظهار لطف کرد. حدود دو ماهی در تولید کار کردم. یک دوره گویندگی در تولید برگزار شد که آقایان جهانگیری و توفیقی از تهیه‌کنندگان خوب رادیو سمت استادی داشتند و از میان همکارانم سرکار خانم بیدمشکی، سرکار خانم بهروان، آقای حیاتی، آقای یاسمین و جمع دیگری از گویندگان خوب رادیو و تلویزیون در

آن شرکت داشتند. آقای غروی با من صحبت کرد و پرسید آیا مایلی به پخش بروی؟ آنجا نیاز دارند. گفتم فرقی نمی‌کند. با فضای برنامه‌های زنده در اصفهان و سر پل ذهاب آشنا شده بودم و اعتماد به نفس داشتم. این بار رسماً به پخش معرفی شدم و همکاران جدیدم را که مقدر بود هشت سال در کنار هم کار کنیم در اتاق ۴۰۴ هماهنگی پخش رادیو ملاقات کردم.

● رادیو در زمان جنگ چه رسالتی را بر عهده داشت و اصولاً برنامه‌سازی رادیو در زمان جنگ چگونه بود؟

○ به گمان من رادیو سه نقش اساسی را در ارتباط با جنگ عهده‌دار بود. اول نقش خبررسانی، دوم نقش بسیج نیروهای شهری و روستایی و تهیج نیروهای مستقر در جبهه‌ها، سوم ایجاد یک پیوند عاطفی و پل ارتباطی بین مردم در جبهه و پشت جبهه. مراد من از خبر در اینجا، قرارداد مستمر عموم مردم در حال و هوای تحولات مرتبط با جنگ است نه خبر به مفهوم فنی و رسمی آن که واحد مرکزی خبر عهده‌دار آن بود و به راس ساعت‌های مشخصی محدود می‌شد و می‌شود.

در پاسخ بخش دوم سؤال شما در مورد برنامه‌سازی رادیو در زمان جنگ، پوشش سه حوزه‌ای که قبلاً عرض شد نقشی محوری داشت. در طول سال‌های جنگ تقریباً اغلب قریب به اتفاق برنامه‌های روزانه تولیدی صدا به اشکال گوناگون به جنگ می‌پرداخت. در واقع براساس طراحی و توافقی که در جلسات طرح و برنامه رادیو صورت می‌گرفت سهمی قابل اعتنا به تازه‌های جنگ، تحلیل تحولات جبهه‌ها، مصاحبه با رزمندگان، خانواده‌های ایشان، مجروحین و جانبازان و فرماندهان نظامی و سیاسی اختصاص می‌یافت. جنگ در همه عرصه‌های برنامه‌سازی رادیو حتی برنامه‌های سرگرم‌کننده، ادبی و عرفانی حضوری جدی و فعال داشت. به اینها اضافه کنید برنامه‌های ارتش و سپاه پاسداران و ویژه برنامه‌هایی را که اختصاصاً به

مناسبت‌هایی همچون سالروز آزادی خرمشهر و یا هفته دفاع مقدس ساخته می‌شد.

برنامه‌سازی برای جنگ در پخش رادیو روال و روندی متفاوت داشت. در واقع از آنجا که تحولات جبهه‌ها قابل پیش‌بینی و کنترل نبود، برنامه‌سازی از پیش را غیرممکن می‌ساخت. برنامه‌هایی از این دست ساختارهای تولیدی را بر نمی‌تابند و ناچاراً باید زنده عرضه شوند. این مسأله مسؤولیت و حساسیت پخش و نقش همکاران ما را در واحد پخش رادیو به مراتب حساس‌تر می‌کرد. تولید رادیو به مثابه یک ارتش منظم کلاسیک بود، در حالی که واحد پخش در مواقع عملیات نقش یک واحد چریکی را بازی می‌کرد. این واحد کوچک که علی‌الاصول شرح وظایف اصلی‌اش چیز دیگری بود در طول هشت سال جنگ با همه فراز و نشیب‌هایش به فعالترین و پرجنبش‌ترین مرکز تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی نظام تبدیل شده بود. آنچه لازمه ایفای این نقش کلیدی بود به مرور با کسب دانش و تجربه در پخش رادیو فراهم آمده بود. هیأت تحریریه پخش رادیو به‌طور متوسط با چهار نفر نویسنده تمام وقت و سه یا چهار نویسنده پاره وقت و یک آرشیو مجهز از تحلیل و شعر حماسی و شعار و اطلاعیه‌های نظامی به یک زرادخانه فرهنگی کارساز بدل شده بود. با گذشت سال‌ها از آن روزهای پر حادثه هرگز خاطره پرشکوه قلم‌هایی را که با مرکب اشک می‌نوشتند و عشق و ارادتشان را به پیشگاه رزمندگان جبهه‌ها تقدیم می‌کردند فراموش نمی‌کنم. آرشیو پخش رادیو متشکل از سرود و مارش و موزیک و نوحه و همخوانی و سخنرانی و غیر آن یکی از غنی‌ترین و منظم‌ترین مجموعه‌هایی بود که خوشبختانه با دقت و درایت اداره شده بود و نقش کلیدی خود را به درستی ایفا می‌کرد. تهیه‌کنندگان و صدابرداران و گویندگان در یک تعامل هنرمندانه و رسالت‌مند نقش‌هایی دلنشین از عشق و شور و حماسه می‌آفریدند تا در این جبهه دین

خود را به رزمندگان ادا کنند. بخش‌های دفتری و اداری، واحدهای فنی، رابطین تلفن‌های مردمی، بخشهای نظارت و کنترل نوارها همه و همه در یک فضای صمیمی و با هماهنگی کامل برنامه‌های زنده جنگ را پشتیبانی می‌کردند.

این همه را گفتم اما همه را نگفته‌ام اگر از دفتر هماهنگی پخش رادیو که ستاد هماهنگی و مرکز عملیات اجرایی رادیو در شرایط عادی و بحران به‌ویژه در مقاطع عملیات نظامی بود به اختصار یاد نکنم.

در ساختمان پخش، در طبقه همکف، یک اتاق بود که هیچگاه چراغش خاموش نبود، درش بسته نمی‌شد و از تب و تاب و جنبش نمی‌افتاد: اتاق ۴۰۴. شاید باور نکنید اما برای من امروز هم پس از ۱۷ سال که از پایان آن دوران می‌گذرد و بیش از ۱۰ سال آن را در خارج از مرزهای ایران بوده‌ام عدد ۴۰۴ جذبه و جادویی دارد و خاطراتی را تداعی می‌کند که نه گفتنش آسان است و نه درکش. باید در آن حال و هوا بوده باشی؛ باید هشت سال هر روز جنگ را زنده دیده باشی، گفته باشی، نوشته باشی، یاد کرده باشی، فریاد کرده باشی؛ باید اتاق ۴۰۴ را تا رژی ۱، رژی ۲، رژی ۴، هیأت تحریریه، آرشیو نوار، کنترل نوار، واحد خبر و ستاد تبلیغات جنگ، رفته باشی، آمده باشی، نفس نفس زده باشی، تا در احساسم شریکت کنم. اتاق ۴۰۴ قلب رادیو بود که هیچگاه از تپش نمی‌افتاد. اینجا دفتر اصلی ارتباط با همه دفاتر سازمان صداوسیما به خصوص تولید صدا و بیشتر دوایر دولتی و مراکز تصمیم‌گیری بود و هر کس از هر کجای سازمان و بیرون سازمان تقریباً مطمئن بود که در این اتاق، در هر موقع، شب یا روز، کسی گوشی تلفن را برمی‌دارد. هنگام عملیات این اتاق و جنبش و تحرک آن دیدنی بود. گویندگان، نویسندگان، تهیه‌کنندگان، صدابرداران، گروههای ویژه برنامه‌ساز تولید رادیو، مقامات سیاسی و روحانی و فرماندهان نظامی، نمایندگان سپاه و

ارتش و ستاد تبلیغات جنگ و واحد مرکزی خیر، مدیران و رابطین شبکه‌های اول و دوم تلویزیون، مسؤلان واحدهای برون مرزی سازمان، مدیران سازمان صداوسیما در همه رده‌ها، مهمانان و کارشناسان برنامه‌های زنده رادیو، در کنار مسؤلان هماهنگی پخش رادیو در این اتاق تجمع می‌کردند، توجیه می‌شدند، تدارک می‌دیدند، تدارک می‌شدند و تصمیم می‌گرفتند.

خلاصه کنم؛ طراحی و تدارک برنامه‌های منعکس‌کننده جنگ در رادیو، از نظر فرم و تکنیک در طول هشت سال جنگ سیری تکاملی داشت. در واقع دانش و تجربه مدیران، طراحان و مجریان برنامه‌های جنگی در سال‌های پایانی جنگ عمیق‌تر و پر بارتر شده بود. یکی از کسانی که در این تحول و پیشرفت نقشی کلیدی و تعیین‌کننده داشت مدیر رادیو جناب آقای سید محمدعلی ابطحی بود. وسعت دید، شناخت درست از ظرفیت‌های این رسانه و آزاداندیشی ایشان در دهه هفتاد فرصت ایجاد رابطه دوسویه و صمیمی‌تر رادیو را با مخاطبین فراهم کرد.

● شما با سابقه مدیریت پخش، نویسندگی و گویندگی رادیو نقش رسانه را تا پایان دفاع مقدس چگونه ارزیابی می‌کنید و با توجه به مطالعات خود در این زمینه چه مقایسه‌ای میان نقش رسانه در ایران و سایر کشورها به ویژه در مقاطع جنگ دارید؟

○ ارزیابی من از عملکرد رادیو در سه عرصه‌ای که بیان شد با یک تقسیم‌بندی زمانی در مجموع مثبت است. رادیو در سال‌های آغازین جنگ به رغم کم‌تجربگی دست‌اندرکارانش در مجموع چیزی از یک رسانه موفق کم نداشت. اغراق نیست اگر بگویم رادیو در جذب و جلب مخاطبان خود یکی از روشن‌ترین دوره‌های تاریخ پس از تأسیس خود را در ایران طی می‌کرد. اصلی‌ترین معیار من در این ارزیابی، اقبال، اعتماد و رضایت نسبی عامه مردم نسبت به رادیو در سال‌های آغازین جنگ است. اگر رسانه‌ای بتواند مخاطبان

خود را از روی آوردن به دیگر رسانه‌های رقیب بی‌نیاز یا کم‌نیاز کند، شخصیت و هویت جمعی آنان را پاس بدارد، به شعور و وجدان عمومی احترام بگذارد و آنان را نسبت به درستی آنچه منعکس می‌کند متقاعد سازد، در انجام مأموریت خود موفق بوده است.

تا آنجا که بنده مطلع متأسفانه هیچ بررسی آماری و نظرسنجی قابل اعتمادی که بر اساس آن بتوان نظر عموم مردم را نسبت به تبلیغات رادیو در زمان جنگ دریافت وجود ندارد. اما می‌توان با یک ارزیابی بی‌غرضانه و البته به سائقه عقل سلیم ادعای موفقیت نسبی رادیو را در زمان جنگ گزافه قلمداد نکرد.

به هر تقدیر، این موفقیت نسبی در یک نگاه جامع‌تر متأثر از شرایط عمومی و فضای فرهنگی - سیاسی مستقل و نسبتاً آزاد حاکم بر کشور بود. اصولاً ارزیابی عملکرد رسانه‌های همگانی جدا از عملکرد نظام سیاسی، قابل تصور نبوده و نیست. نقطه اتکاء و اعتماد رهبری سیاسی نظام و در رأس آن امام در آن سال‌ها مردمی بودند که صاحبان اصلی انقلاب تلقی می‌شدند. امام در تشخیص و تعیین این اولویت نه مجامله می‌کرد و نه این مهم را با هیچ امر مهم دیگری معاوضه. جوهر بنیادین پیام‌های رادیویی در آن ایام جلب رضایت مردم و رعایت صداقت با آنان بود. ساده‌تر بگویم رادیو در آن ایام زبان دل اکثریت مردم بود. درست یا غلط رادیو چیزی را می‌گفت که مردم دوست داشتند و می‌خواستند. مقوله جنگ هم از این روال و قاعده مستثنی نبود.

تشخیص تقاضای مردم و رصد کردن تمایل اکثریت در رسانه‌های جمعی سرّی است که به دوام و بقاء حکومت‌ها و دولت‌ها کمک می‌کند. رسانه‌های عمومی در لیبرال دموکراسی‌های غربی پیچیده‌ترین و ماهرانه‌ترین شیوه‌ها را در جذب افکار عمومی و جلب حمایت آنها در تدوین و پیاده‌کردن

سیاست‌های داخلی و خارجی خود به کار می‌برند. اگر چه دستکاری (manipulation) افکار عمومی از دید نخبگان و منتقدان تیزهوش رسانه‌ها در غرب پنهان نیست، اما عامه مردم خود را در فرآیند تصمیم‌سازی دولت‌ها سهیم می‌دانند. شیوه‌های نگرش یک بعدی به وقایع و حوادث جاری در سطوح مختلف جامعه و انعکاس فقط یک روی سکه در دعوها و منازعات فکری و سیاسی، روش‌هایی منسوخ، زیانبار و غیر عقلانی است که در روابط میان مردم و دولت‌ها در دنیای غرب تقریباً جایی ندارد. تا آنجا که به رعایت خواست و نظر جمهور مردم مربوط می‌شود متأسفانه رسانه‌ها در کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه تقریباً همه از الگوهای مشابهی پیروی می‌کنند که به‌طور بنیادین با الگوهای رسانه‌ای در دنیای توسعه یافته متفاوت است. یکی از ویژگی‌های رسانه‌های توسعه‌نیافته انتقاد دائم از همه گروه‌ها، دولت‌ها، و قدرتهای رقیب و تکرار محسنات، دستاوردها و موفقیت‌های حکومت متبوع خود است که لاجرم به بی‌اعتمادی عامه مردم نسبت به حکومت می‌انجامد. در این چارچوب و از یک منظر الهی اسلامی در قضاوت من کاراترین الگوی رسانه‌ای الگوی مبتنی بر صداقت با مردم است. این البته الگوی نادری است که بنده در جایی سراغ ندارم. جمهوری اسلامی به تبع و اقتضای انقلاب بزرگی که بر آن استوار بود به خصوص در مقاطعی از جنگ بر این شیوه رفت و در آسمان اقبال مردم، خوش درخشید...

عرض کردم در ارزیابی عملکرد رادیو در ارتباط با جنگ به یک تقسیم‌بندی زمانی قائلم. آزادی خرمشهر در سال شصت و یک، نقطه عطف و مرز زمانی شاخصی است که می‌توان روند تبلیغات و پیام‌رسانی جنگ در رادیو به‌طور اخص و در دیگر رسانه‌ها مانند تلویزیون و مطبوعات را بر حول این محور واقع‌بینانه‌تر ارزیابی کرد. از شروع جنگ در شهریور پنجاه و نه تا قریب یکسال پس از آزادی خرمشهر یعنی اوایل سال هزار و سیصد و شصت و دو

مجموعاً کمتر از سه سال تبلیغات جنگ در رادیو به‌طور چشمگیری همراستا و هماهنگ با تحولات واقعی جبهه‌های نبرد بود. دست‌اندرکاران رادیو به خصوص دوستان من در پخش این نکته ظریف را به‌خاطر می‌آورند که تا این تاریخ قطع برنامه‌های عادی رادیو و پخش برنامه‌های ویژه جنگ تقریباً با شروع عملیات نظامی در جبهه‌ها (با ابتکار نیروهای ایرانی) هم‌زمان و مقارن بود. به عبارتی وقتی نیروهای رزمنده ما ماشین نظامی خود را در خطوط نبرد به حرکت درمی‌آوردند گاهی با فاصله کمتر از یک ساعت ماشین پشتیبانی خبری تبلیغاتی ما هم در رادیو استارت می‌خورد. این مشی تبلیغاتی حاکی از میزان اعتماد به توان نظامی نیروهای خودی و ضعف و از هم‌پاشیدگی ارتش بعث بود. اوج پیروزیهای رزمندگان ما و شکست و هزیمت نیروهای بعثی در این دوران تحقق یافت. در مقاطع و مراحل بعدی جنگ هر کجا با ناکامی مواجه می‌شدیم و عملیات نظامی مطابق برنامه پیش نمی‌رفت به همان میزان انعکاس اخبار و تحولات جبهه‌ها از واقعیت دور می‌شد. این روند در سال‌های پایانی جنگ که سال‌های عزم یکپارچه قدرتهای جهانی و هم‌پیمانان منطقه‌ای آنان در توقف ایران و جلوگیری از شکست قطعی صدام و منع گسترش موج انقلاب در خاورمیانه و دنیای اسلام بود به وضوح مشاهده می‌شد.

● چه جمع‌بندی از ضرورت‌های رسانه‌ای بعد از جنگ برای حراست از دستاوردهای ارزشی و فرهنگی دفاع مقدس و کاستی‌های عملکرد نظام در این رابطه دارید؟

○ رسالت رادیو در ارتباط با جنگ هنوز پایان نیافته است. نقش محوری این رسانه در طول سال‌های دفاع مقدس در حوزه‌هایی که ذکر آنها رفت انکارناپذیر بود. نقش امروز رادیو در تحکیم ارزشهایی که بر سر آنها جانهای عزیزی از دست رفته نمی‌تواند کمتر از قبل باشد.

رسالت رسانه‌های جمعی و از میان آنها رادیو در حفظ هویت نسل جوانی که تجربه انقلاب و جنگ را ندارد و در هجوم فرهنگ جهانی شدن بی‌پناه، بی‌حفاظ و بی‌سپر مانده است امروز از پیش سنگین‌تر می‌نماید. علاوه بر بحران هویت، دو حوزه جدی دیگر چالش «دیانت و سیاست» و «ایرانیت و اسلامیت» اند. امروز حتی با خوش‌بینانه‌ترین نگاه‌ها نمی‌توان سکولاریزم رو به رشد را در جامعه ایران ندید یا آنرا دست‌کم گرفت. دین‌ستیزی در جاهایی حتی از سکولاریزم خشی فراتر می‌رود. به سختی می‌توان در این واقعیت نیز مناقشه کرد که فرهنگ‌سازان ایران در ایجاد یک موازنه معقول میان ایرانی بودن و مسلمان بودن چندان توفیقی نداشته‌اند. نسل ما در رادیو، نسلی که با انقلاب ۵۷ هویت سیاسی و فرهنگی پیدا کرد، در این نامرادی و بی‌توفیقی سزاوار سرزنش است. ما در سال‌های نخستین انقلاب در اظهار مظاهر ملی این مرز و بوم مثلاً شاهنامه خوانی و حتی ساده‌تر از آن پخش سرود «ای ایران» تردید و تجاهل کردیم و تفریطهای امروز نتیجه افراطهای دیروز است. در جهانی زندگی می‌کنیم که دیوارها شیشه‌ای شده‌اند، پنهان زندگی کردن دشوار شده است و مردم از پنجره رسانه‌های تصویری خود در خلوت همدیگر سرک می‌کشند. نمی‌شود به چشم‌ها فرمان داد که نبینند، به گوش‌ها که نشوند، اما شاید بتوان امکان و فرصت دیگرگونه دیدن و درست برگزیدن را برایشان فراهم کرد. این رسالت رسانه‌هایی است از قبیل رادیو تا در تحقق این فرصت مخاطبان خود را یاری کنند. جنگ در میادین نظامی با پذیرش قطعنامه در سال ۶۷ پایان یافت، اما نقش و رسالت رادیو در بسیج نیروها و استعدادهای این مرز و بوم در میادین اندیشه و کار و تلاش و سازندگی همچنان به قوت خود باقی است. کمال ساده‌انگاری است اگر عملکرد رادیو جدای از عملکرد و سیاست‌های کلی نظام ارزیابی شود. رادیو پاره‌ای از پیکره فرهنگی - سیاسی نظام جمهوری اسلامی است. این دو در سلامت و

بیماری ملازم و همعنان هم‌اند. من هم مانند همه وام‌داران به انقلاب بزرگ مردمی ایران برای سلامت آن و سلامت روان کارگزاران آن دعا می‌کنم.

گفت‌وگو با محمدحسین نورشاهی

گوینده برنامه‌های رادیو در دوران دفاع مقدس

مرور خاطرات آن دوران موجب تجدید حس تعلق به یک جریان عظیم و پویای تحول‌سازی است

با شروع جنگ تحمیلی، رادیو به‌عنوان ابزار تبلیغی نظام در برابر حمله‌های تبلیغاتی دشمن سربرافراشت تا بیان‌کنندهٔ پیام جامعه‌ای معیارساز باشد. محمدحسین نورشاهی گوینده پیشکسوت و عضو برجسته خطوط رادیویی در دوران دفاع مقدس با انتقال مفاهیم عقیدتی و عاطفی در تشجیع رزمندگان اسلام و ارتقای روحیهٔ مقاومت مردم نقش برجسته‌ای داشت.

● ابتدا قدری از خودتان بگویید.

○ محمدحسین نور شاهی متولد ۱۳۲۸ تهران هستم. از دبیرستان مروی تهران در سال ۱۳۴۷ دیپلم گرفتم و در سال ۱۳۴۸ وارد دانشگاه افسری شدم. دوره کمک مهندسی را در ایران و دوره تکمیلی مهندسی نگهداری سیستم‌های شناسایی هوایی را در آمریکا گذراندم. در دوران انقلاب توفیق همراهی در تدارک و برپایی مراسم شرف یابی و بیعت ۱۹ بهمن ۵۷ همافران با حضرت امام خمینی را داشتم و در سال ۶۹ در سن ۴۱ سالگی خود را باز نشسته کردم و از محیط فعالیت نظامی خارج شدم.

هنگامی که سال سوم دبیرستان را می‌گذراندم از طریق امور تربیتی به رادیو معرفی شدم و یک سال گوینده برنامه جوانان رادیو بودم. این همکاری در سال ۴۸ با رفتن من به دانشکده افسری قطع شد تا اینکه اوایل سال ۵۸ رادیو دچار کمبود شدید گوینده شد و تصمیم به شروع همکاری مجدد گرفتم. به این ترتیب از ۲۴ تیر ماه ۱۳۵۸ با گویندگی در پخش رادیو کارم را مجدداً شروع کردم.

● با رادیو ارتش هم همکاری داشتید؟

○ رادیو ارتش در سال ۶۰ تشکیل شد. من وظایف مختلفی را از نویسندگی و سردبیری تا گویندگی در این رادیو داشتم. مرحوم دکتر سیدحسن حسینی شاعر فقید معاصر هم در آن زمان افسر وظیفه بودند و در رادیو ارتش سمت سردبیری داشتند. اگر چه از نظر سن و تجربه حدوداً ده سال از ایشان جلوتر بودم، ولی خیلی چیزها از ایشان یاد گرفتم.

● آغاز دوران دفاع مقدس، وظیفه خطیر رادیو در مقایسه با سایر رسانه‌ها،

سنگین‌تر شد. شما در آن زمان هنوز گوینده پخش بودید؟

○ چند هفته قبل از شروع جنگ به تولید رادیو منتقل شدم و یکی از افتخارات من در آن مقطع، دو سال همکاری با مرحوم خانم مولود کنعانی در برنامه در انتهای شب بود. همچنین از آغاز تا انتهای دوران دفاع مقدس، توفیق گویندگی بسیاری از مطالب و برنامه‌های مرتبط با دفاع مقدس مخصوصاً در مقاطع اجرای عملیات و ثبت پیروزی‌های رزمندگان اسلام نصیب شد.

آن وقت‌ها گوینده‌های تولید، نوبتهای گویندگی پخش هم داشتند. از جمله من هفته‌ای یکبار گوینده برنامه زنده راه شب بودم که از نیمه شب تا ساعت ۶ صبح تنها با یک گوینده اجرا می‌شد. دوستانی چون محمدعلی محمدی، فتح‌الله جوادی، جاوید موسوی، علی مطهری، راستگو، قربانی، طالقانی، کوکب، هاشم هوشی سادات، قدیانی، محمود دهقان، حسن فتحی و حمیدرضا خزایی همراهم ثابت پخش رادیو در آن روزها بودند. این جمع در واقع نمادی از جوانی و شادابی و اخلاص و پویایی انقلاب و جامعه انقلابی بود و به برکت همین خصوصیات موفق شد کارهای بزرگی را در زمینه کار رسانه‌ای انجام دهد که به‌طور طبیعی محتاج برنامه‌ریزی وسیع و پیچیده و برخورداری از دانش و بینش آکادمیک در زمینه‌های جامعه‌شناسی و روانشناسی و سایر زمینه‌ها است. اخلاص و پیوند عمیق ایمانی این جمع جوان، بخشی از معجزه انقلاب اسلامی را در بخش رسانه‌ای محقق کرد. با شروع جنگ تحمیلی، جریانی از کار خودجوش رسانه‌ای مبتنی بر اصل هدایت و بسیج روانی جامعه در حال انقلاب و جنگ شکل گرفت و مقدمه و بنیان یک برنامه هدفمند و منسجم موفق چند ساله شد. البته پستوانه دیگری هم وجود داشت که آن هم روح مسؤولیت دهی و اختیار دهی موجود در انقلاب بود، که اگر نبود بروز آنهمه استعداد و خلاقیت و عملی شدن خیلی کارها ممکن نبود. طبعاً وقتی که رسانه‌ای نیروهای خود را از دل چنین

جامعه‌ای شناسایی و جذب می‌کند در برابر حادثه عظیمی مثل دفاع هشت‌ساله در برابر جهان استکبار هم می‌تواند به بهترین وجه ایفای نقش کند.

رادیو در حقیقت در مرکز یک جریان دو سویه قرار گرفته بود. زیرا هم گیرنده پیام‌ها و الهام‌های حرکت خودجوش جبهه و جنگ بود و هم تقویت‌کننده و عامل گسترش و تثبیت و نهادینه‌سازی آن فرهنگ به حساب می‌آمد.

این افتخار بزرگی برای یک رسانه است که بیان‌کننده پیام جامعه‌ای معیار ساز باشد. جامعه‌ای که زن ۳۴ ساله آن، همانند همسر زهیر بن قین، همسر خود را روانه جبهه می‌کند و با افتخار می‌گوید که من یک همسر شهیدپرور یا یک مادر شهیدپرور هستم.

رسانه‌ای که این پیام را دریافت می‌کند و می‌خواهد انتقال بدهد برای فراوری این پیام باید اهلیت داشته باشد. یعنی عواملی که در این رسانه هستند بیگانه با آن فضا نباشند و پیام را کاملاً هضم کنند تا بتوانند آن را با همان محتوای عقیدتی و عاطفی انتقال بدهند.

نیروهای گرداننده رادیو در آن روزها نوعاً جوان‌های زیر ۲۵ سال بودند و توجه به این نکته شکوه خلاقیتی را که صورت گرفت قابل درک تر می‌کند. من که خودم در مقایسه با سایر دوستان همکار میانسال بودم، شهادت می‌دهم که هوشیاری، هنروری و درک معادلات سیاسی در گروهی که رادیو را در طول دفاع مقدس اداره کردند در حد اعلی بود و این معجزه‌ای بود که می‌توان آن را مکمل ظهور فرماندهان بیست و چند ساله در خطوط مقدم و ستادهای فرماندهی لشکرهای سپاه اسلام دانست. اگر امثال شهید افشردی در هیات فرماندهان طراح پیچیده‌ترین عملیات نظامی ظاهر شدند، جوانان بیست تا بیست و پنج ساله‌ای هم در رادیو بودند که مثل تئوریسین‌های عالیرتبه

تبلیغات نظامی و رسانه‌ای عمل می‌کردند و این یکی از شگفتی‌های دفاع مقدس بود.

● آیا روزهایی وجود داشته است که احساس کنید گوشه‌ای از کار عمومی رادیو و یا کار رادیو جبهه که در سال‌های ۶۴ و ۶۵ شکل گرفت با انتظارات موجود نمی‌خواند یا نقص دارد؟

○ سؤال ظریف و پیچیده‌ای است که چند شاخه دارد. من به عنوان کسی که ۲/۵ سال در دانشکده‌های پیشرفته آمریکا دوره‌های پیچیده و فشرده مهندسی شناسایی و نگهداری سیستم‌ها را که یک رشته نظامی تخصصی است گذرانده‌ام و با توجه به آنکه نگاه مهندسی یک نگاه کاملاً استدلالی دودو تا چهارتاست، به شما می‌گویم که بارها در طول فعالیت رادیویی در رابطه با جنگ می‌دیدم که نتیجه دو دو تا به جای چهارتا پنج تا است.

در خیلی از موارد با توجه به مقدمات موجود انتظار طبیعی این بود که اصلاً جوابی عاید نشود، اما نتایج عالی عاید می‌شد. همانطور که در خطوط فرماندهی و اجرای عملیات با موارد بی شماری مواجه می‌شدیم که ضریب خطا و ریسکش بالای ۵۰ درصد بود اما به موفقیت می‌انجامید و معادلات را به هم می‌زد.

می‌خواهم بگویم در کار رسانه‌ای ما هم - مثل هر کار دیگری - خطا و تناقض وجود داشت؛ اما در یک جمع بندی و با استظهار به تجربه‌های دوران انقلاب، دل گواهی می‌داد که موفقیت با ماست. حتی خاطرات این تجربه، موجب تجدید حس تعلق به یک جریان ماندگار و پویای تحول‌سازی است. حس می‌کنم که علیرغم واقعیت‌های موجود امروز، آن تجربه در درون ما هنوز جریان دارد و دوره‌های رشد خود را طی می‌کند.

به‌عنوان مثال وقتی قرار می‌شد برای تهییج رزمندگان اسلام در آستانه یا طول یک عملیات تلاش کنیم و به نیروهای اسلام روحیه و شادابی بدهیم و

درعین حال نبض عمومی جامعه را با نبض جبهه‌ها هماهنگ کنیم، درحین چنین کاری خبر از تلفات سنگین نیروهای خودی می‌رسید، اما مسئولیت ما ایجاب می‌کرد که همچنان شادابی خود و رادیو را حفظ کنیم و نه تنها به ملت بلکه به رزمنده‌ای که بهتر از ما از تلفات وارده خبر داشت روحیه و نشاط و احساس قدرت بدهیم.

طبعاً چنین تجربه‌ای نمی‌تواند خالی از خطا باشد؛ اما مهم این بود که ضریب خطا را پایین‌تر بیاوریم و این کار با پیوند عمیق عاطفی و پرهیز یکایک همکاران از خودخواهی، تنبلی، بی‌صدقتی و تک‌روی ممکن می‌شد. این حقیقت حاکم و جاری و ساری در رادیو به‌عنوان رسانه‌ای بود که نیروهای خود را باور کرده بود و این باور به حقیقت و تعهد و صداقت تک‌تک اعضا موجب کاهش ضریب خطا به حداقل می‌شد.

ایمان، اعتقاد و اعتماد از یک طرف و استقبال از نگاه اصلاحی از طرف دیگر و تأکید بر باز گذاشتن دست نیروها برای اتخاذ و ابراز تصمیم و تدبیر و ارائه فکر و استعداد از جهت سوم، همه ما را وامی‌داشت که همواره در پی انجام حرکتی بهتر از حرکت قبلی باشیم.

کارمان را علاوه بر معیارهای عادی و سازمانی با آرمان‌هایمان می‌سنجیدیم و همیشه خودمان را به ملت بدهکار می‌دیدیم. امثال مرحوم سید حسن حسینی در چنین فضایی رشد کردند و تبدیل به ستونهای فرهنگ و ادب انقلاب شدند.

● **اینکه اسم سیدحسین حسینی خود به خود میان جملات تکرار می‌شود برای من خیلی جالب است.**

○ اخلاص سیدحسین حسینی در تمام حرکات و سکنتات و در واژه‌واژه شعرش انعکاس و تجلی داشت. اوایل کار رادیو جبهه که آقای خزایی و آقای جولایی (به‌عنوان تهیه‌کننده) مأمور راه‌اندازی این رادیو با روزی سه

ساعت تولید شدند، طبعاً کار عادی من به‌عنوان گوینده سایر برنامه‌ها و گوینده پخش هم ادامه داشت. یک روز که ضمن پخش زنده، غزل سیدحسن حسینی را با مطلع «می‌روم مادر که اینک کربلا می‌خواندم» اجرا کردم آقای خزایی گفت: فکر نمی‌کنی این غزل را زیاد در برنامه‌ها تکرار می‌کنی؟ گفتم دلیلش این است که این غزل روح دارد. بعد ناخودآگاه شروع کردم دوباره غزل را برای ایشان خواندن:

مهلت چون و چرایی نیست مادر الوداع

زانکه آن جانانه بی‌چون و چرا می‌خواندم

یا علی گویان سرود لا تخف سر می‌دهم

کز نجف آنک علی مرتضی می‌خواندم

بانگ هل من ناصر از کوی جماران می‌رسد

در طریق عشق حق روح خدا می‌خواندم

درواقع حسینی، شخصیتی بسیار متأثر از سیدالشهدا(ع) و حضرت عباس بن علی(ع) داشت و همواره پیرو راه مولای خود بود که در این دو بیت آن حضرت را اینطور توصیف می‌کند:

کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت

با زخم نشان سر فرازی نگرفت

زین پیش کسی دل‌ورا چون تو شگفت

حیثیت مرگ را به بازی نگرفت

آن روز به آقای خزایی گفتم: یک روحی در این غزل هست که ناخودآگاه ذهن مرا به طرف خود می‌کشد. خیلی از نوشته‌های ویژه دوستان ما در رادیو و مخصوصاً در ایام عملیات چنین روحی داشت و نگاهی که آن جمع به دفاع مقدس داشت اصلی‌ترین عامل توفیق عظیم ما در راه‌اندازی رادیو جبهه شد؛ و الا اگر به بهترین برنامه‌سازان دنیا بگویید امروز تصمیم گرفته‌ایم و از هفته

بعد می‌خواهیم چنین رادیویی داشته باشیم خواهند گفت غیر ممکن است. کاری که آقای خزایی واقعاً در زمان کوتاهی از زمان ابلاغ شروع کرد و از همان روز اول، روزی سه ساعت برنامه روی آنتن رفت.

این سعادت برای همه ما بود که در یک دوره استثنایی تاریخی وارد عرصه زندگی اجتماعی شدیم. دفاع مقدس ما بعد از جنگ جهانی دوم سنگین‌ترین جنگ کلاسیک جهان معاصر بود. این جنگ بلافاصله بعد از باشکوه‌ترین انقلاب تاریخ بر ما تحمیل شد و نسل ما شاهد همه این صحنه‌های استثنایی و از جمله با شکوه‌ترین استقبال تاریخ از یک رهبر و نیز با شکوه‌ترین بدرقه و تشییع پیکر یک رهبر بود. ما در فاصله آن استقبال و بدرقه چیزهایی را دیدیم که به انسان یک دید ویژه می‌دهد و موجب نگاه متفاوتی به هستی می‌شود.

● از روزهای اولی بگوئید که موضوع راه‌اندازی رادیو جبهه مطرح شد.

○ با توجه به تجربه چند سال اول انقلاب و جنگ و نظر به این که بنده و یکی دو تا از همکارانم پای ثابت برنامه‌های ویژه ایام عملیات در پخش رادیو بودیم، آقای خزایی بنای کار را بر استفاده از همین افراد گذاشته بودند و تیم تهیه‌کننده و نویسنده و گوینده خاصی که به تدریج در این ۳ یا ۴ سال شکل گرفته بود بلافاصله با تصویب راه‌اندازی رادیو جبهه، مأموریت تولید روزانه ۳ ساعت برنامه را به عهده گرفت. آن وقت‌ها همه فضا و امکانات ما در

ساختمان فرسوده میدان ۱۵ خرداد با آن استودیوها و دستگاههای قدیمی خلاصه می‌شد و در چنان شرایطی کار ما در واقع حتی از جهت تعیین میزان سهم موسیقی و مطلب در برنامه‌ها هم نوعی معیار آفرینی مجدد بود.

بر اساس معیارهای موجود جهانی یک برنامه رادیویی شامل ۳۰ درصد مطلب و ۷۰ درصد موسیقی است. ولی کار ما دقیقاً برعکس بود و در واقع در هر ساعت برنامه‌ای که تولید می‌شد معادل ۲/۵ ساعت برنامه معمولی رادیویی

مطلب خوانده می‌شد. در نتیجه هر روز برنامه رادیو جبهه که ظاهراً سه ساعت بود، معادل ۷/۵ تا ۸ ساعت برنامه معمولی، مطلب و گویندگی داشت و فشار این امر بیش از همه متوجه نویسندگان و گوینده بود.

گاهی نوشته‌های موجود به قدر کافی نبود و من برای پیشگیری از عوارض چنین احتمالی همیشه چندین کتاب و مجله و روزنامه همراه داشتم که اگر مطالب کم می‌آمد به آنها متوسل می‌شدم. نویسندگان زمان کافی برای فکر کردن و تدارک ذهنی این همه مطلب در اختیار نداشتند. تهیه‌کننده هم که در شرایط عادی باید یکی دو ساعت را صرف انتخاب موسیقی و سایر تدارکات یک برنامه روزانه کند برای چنین برنامه فشرده‌ای چند برابر وقت لازم داشت، اما حتی چند دقیقه هم نمی‌توانست به این گونه تدارکات اختصاص بدهد.

معمولاً تهیه یک برنامه معمولی دو برابر زمان خود برنامه وقت می‌برد. لذا ما به‌طور طبیعی باید برای ضبط سه ساعت برنامه بیش از ۶ ساعت در استودیو می‌بودیم و این زمان با توجه به غیر معمولی بودن برنامه‌هایمان معمولاً به بیش از ۸ ساعت می‌رسید. تازه بعد از این مرحله کارهای دیگری بر عهده تهیه‌کننده بود که دیگر مجال برای انتخاب موزیک و تدارکات مشابه دیگر باقی نمی‌گذاشت. گاهی نویسندگان در همان استودیو به نوشتن ادامه می‌دادند و مطالب به محض خارج شدن از دست نویسندگان خوانده می‌شد. گاهی به جای آنکه تهیه‌کننده موسیقی را متناسب با متن انتخاب کند از او می‌پرسیدیم چه موسیقی یا موزیکی آماده داری و بعد سعی می‌کردیم متنی متناسب با آن موسیقی آماده کنیم. کار کردن به این روال انصافاً بسیار مشکل و طاقت فرسا بود. اما حاصل کار بسیار شیرین‌تر می‌شد و ما به خود می‌بالیدیم که می‌توانیم هر روز از عهده چنین امتحان سختی بر بیاییم. بد نیست نمونه‌ای از تجارب آن ایام را در اینجا ذکر کنم که البته مستقیماً مربوط به جنگ نیست اما بی

رابطه هم نیست. یکی از نویسندگان بسیار خوب پخش رادیو در آن روزها آقای فتح‌الله جوادی بود. یک روز در رابطه با لانه جاسوسی آمریکا که تازه به اشغال دانشجویان پیرو خط امام در آمده بود خبری در بخش خبر نيمروزی خوانده شد. آقای جوادی بلافاصله تفسیری در همان رابطه نوشتند و قرار شد من بلافاصله بعد از اتمام خبر ظرف ده دقیقه آن متن را بخوانم. وقتی پشت میکروفن قرار گرفتم متوجه شدم آنقدر با عجله و توی هم نوشته‌اند که اصلاً قابل خواندن نیست. نتیجه اینکه خود آقای جوادی مجبور شد کنار من در استودیو بنشیند و کلمات را زیر گوش من بگوید تا من به همان سرعت تکرار کنم. در عین حال باید مواظب می‌بودیم که صدای آقای جوادی از میکروفن شنیده نشود، یعنی ایشان باید فوق‌العاده آهسته توی گوش من زمزمه می‌کرد و من باید خیلی با دقت می‌شنیدم و به سرعت تکرار می‌کردم.

وقتی از استودیو خارج شدیم گفتم آقای جوادی باور کن این یک شاهکار است که تو ظرف نیم ساعت یک تفسیر بنویسی و بلافاصله آن هم در چنین شرایطی اجرا بشود و هیچ تپقی هم زده نشود و شنونده مطلقاً ملتفت نشود که ما در چه وضعیتی این مطلب را به او ارائه داده‌ایم. از این دست تجربه‌ها فراوان بود و اینکه می‌گویم ما معیارها را به هم ریخته بودیم یکی از مصادیق و نشانه‌هایش همین‌طور تجربه‌هاست.

● برای ثبت چنین دستاوردهایی و حفظ آن روند چه کاری باید می‌شد و چرا این کار انجام نشد؟

○ شاید بیش از همه تقصیر از خود ما باشد. ما که امروز اینها را به عنوان یک دستاورد تحلیل می‌کنیم، چرا هیچ وقت دیگری پیش نمی‌آید که دور هم بنشینیم و به کاری که بیست سال پیش با هم کرده‌ایم نگاه کنیم؟ ما باید همان

وقت‌ها می‌نشستیم و به این جمع‌بندی می‌رسیدیم که این یک دستاورد و یک الگوسازی است و باید ثبت و حراست شود.

● در سال‌های اول بعد از جنگ شاید ثبت و ضبط تجربه رادیو در سال‌های دفاع مقدس گرایشی در خود ما و یا تصویری در دیگران ایجاد می‌کرد که داریم دستاوردی را که مال همه ملت است به نام گروه محدود خودمان ثبت می‌کنیم، ولی امروز شاید یادآوری خاطرات هم بخشی از ادامه آن جریان عظیم فرهنگ‌سازی و معیار آفرینی است.

امروز دغدغه فراموش شدن خاطرات رسانه‌ای دفاع مقدس به‌عنوان بخشی از دستاوردهای کلی دوران هشت سال جنگ تحمیلی همه ما را نگران می‌کند. در این خصوص کمی برایمان صحبت کنید.

○ ما اصولاً در ثبت مستندات تاریخی خود جدیت لازم را نداریم. حتی می‌خواهم بگویم شناخت و توجه چندانی نسبت به ارزش‌های مستندسازی نداریم.

آمریکایی‌ها در ویتنام آنهمه جنایت کردند و با رسوایی و اف‌تضاح از آنجا بیرون رانده شدند. اما هنوز هم درباره‌اش فیلم‌هایی می‌سازند که هدف آنها توجیه جنایات آمریکا در ویتنام و افتخار آمیز جلوه دادن آن تجربه ننگ‌آور و شکست خورده است. اما ما در ثبت حماسه‌های انکار ناپذیرمان اهتمام کافی به خرج نمی‌دهیم. حتی وقتی از عظیم‌ترین صحنه‌های افتخار آفرینی فرزندان ملت فیلم می‌سازیم یا درباره آن قصه می‌نویسیم، جهت و مسیر روشن و چندان وسیعی نداریم و اثری که خلق می‌کنیم چندان بهره‌ای از فضای واقعی آن دوران ندارد.

فرهنگ مکتوب ما به شدت تحت تأثیر فرهنگ شفاهی است. تمایل و اتکا به فرهنگ شفاهی و بی‌علاقگی به یادداشت برداشتن، امری است که در جامعه

ما عمومیت دارد. یکی از کارهای لازم برای جامعه ما، تلاش رسانه‌ها و محافل فرهنگی برای تغییر این فرهنگ است.

به هر حال من نکته‌ای را که اشاره کردید قبول دارم و تأکید می‌کنم که به ویژه در یک دهه اخیر و با تحول عظیمی که در زمینه ارتباطات صورت گرفته، دنیای استکباری سعی همه جانبه‌ای برای استحاله فرهنگ ما از طریق عرضه جاذبه‌های متنوع غربی به جوانها و القاء کهنگی فرهنگ سنتی ما دارد. دفاع هوشیارانه و هنرمندانه از میراث‌های فرهنگی قدیم و جدید جامعه تنها راه نجات ما از این خطر همه جانبه است. این خودش یک دفاع مقدس بزرگتری است که توفیق در آن، شناسایی و تجهیز تمام امکانات و سرمایه‌های موجود و دستاوردهای دفاع قبلی را می‌طلبد. اگر از این زاویه به موضوع نگاه کنیم، کوتاهی‌های ما در ثبت و معرفی دستاوردهای رسانه‌ای دوران دفاع مقدس چیزی فراتر از تعارف و تبلی و غفلت خواهد بود. ما باید درست همان کاری را با این دستاورها می‌کردیم که اخیرا با اختراعات و اکتشافات و توفیقات علمی نسل جوانمان می‌کنیم. در این صورت مطمئن باشید تجربه رادیویی ما در طول دفاع مقدس به تنهایی می‌توانست مبنای تحولی در امر مدیریت رسانه‌های جمعی و منبع ارائه تئوری‌های جدید و مقبول جهانی بشود و شاید حتی می‌توانست به بازیابی جایگاه «رادیو» در جهان و در عرصه رقابت با سایر رسانه‌ها منجر بشود.

● راه‌اندازی رادیو جبهه در سال‌های ۶۴-۶۵ چه تغییری در روند همراهی

رادیو با جبهه‌های دفاع مقدس ایجاد کرد؟

○ دفاع مقدس، از ابتدا به‌عنوان یک موضوع اصلی در دستور کار صداوسیما قرار داشت. ستاد تبلیغات جنگ و ستاد فرماندهی کل قوا و تمام نهادها و ارگان‌های درگیر در جنگ توجه ویژه به نقش رسانه داشتند. اما درعین حال پراکندگی محسوسی در نوع تعامل میان صداوسیما و این نهادها و ارگانها

دیده می‌شد که به سلیقه‌ای بودن امور و تفاوت سلیقه‌ها بر می‌گشت و در عین حال ناشی از عدم تصور احتمال طولانی شدن جنگ و نیاز به برنامه‌ریزی منظم میان مدت و دراز مدت هم بود.

این دو عامل نه تنها در نحوه تعامل صداوسیما و به ویژه رادیو با دیگر بخش‌های مرتبط با دفاع مقدس بلکه در داخل رادیو و نوع سلایقی که تهیه‌کننده‌ها و سردبیرها در برنامه‌هایشان اعمال می‌کردند هم مؤثر بود.

مثلاً یک روز از تهیه‌کننده‌ای که عمده تجارب و سوابقش در زمینه تهیه برنامه‌های ادبی بود خواسته می‌شد که برنامه جنگی بسازد و روز دیگر، همین مأموریت به یک تهیه‌کننده اقتصادی داده می‌شد. در نتیجه هر کدام از اینها عادات و سلیق خود را در برنامه جنگی هم دخالت می‌دادند و کمتر کسی به فکر این بود که فرصت تبدیل شدن به تهیه‌کننده جنگی را با انتخاب یکی دو نفر از نیروهای موجود و متمرکز کردن کار آنها روی این موضوع ایجاد کند. در نتیجه گاهی شباهت برنامه‌های جنگی رادیو با هم به حد اقل می‌رسید و این پراکندگی - و نه تنوع - منجر به بروز ضعف‌ها، نارسایی‌ها و اشکالاتی می‌شد.

وقتی قرار شد تمام این فعالیت‌ها در یک مجموعه به نام رادیو جبهه متمرکز شود، نفس این تمرکز موجب نظم و هویت متشکل و منسجم و تصمیم‌گیری جدی تعدادی از نیروها به کارشناس شدن در این بخش شد. حرکت‌ها سمت و سوی مشخصی پیدا کرد. موضع انفعالی رادیو نسبت به فعال یا راكد شدن جبهه‌ها تبدیل به موضع برنامه‌ریزی هدایتی برای هر دو شرایط شد و به این منظور رادیو جبهه به‌طور جدی درصدد دریافت دقیق پیام‌ها و درخواست‌های جامعه و پاسخگویی منسجم به آنها برآمد. جامعه مخاطب ما، هم محیط جبهه را در بر می‌گرفت و هم محیط پشت جبهه را و میان این دو طیف پیام‌هایی باید رد و بدل می‌شد تا هم نگرانی‌های خانواده‌ها و رزمندگان

از یکدیگر را رفع و رجوع کند، هم ارتباط کسانی را که در پشت جبهه دچار مسأله و تردید می‌شدند مجدداً برقرار کند، هم دغدغه‌های رزمندگان نسبت به روند جاری زندگی در شهرها را برطرف کند و خلاصه به مجموعه این مخاطبان کمک کند که کماکان در قالب یک مجموعه، یک ملت، با هدف و آرمان و موضع مشترک ایثارگرانه نسبت به آرمانشان ظاهر شوند و از این طریق گام اصلی تفوق بر دشمن را محکم بردارند. چراکه آرمان زدایی، هویت‌زدایی و امیدزدایی مهم‌ترین برنامه‌ای است که یک دشمن متجاوز برای رسیدن به هدف خود دنبال می‌کند و شکست این برنامه مساوی با توفیق ملت در رفع تجاوز و زمینگیر و عاجز کردن متجاوز و نهایتاً واداشتن او به قبول شکست است. تجربه رادیو جبهه، بعدها الگویی برای شکل‌گیری گروه‌های مختلف رادیویی بر اساس نیازها و ضرورت‌هایی شد که شبکه‌های مختلف رادیو با آن مواجه می‌شدند؛ ضمن اینکه رادیو جبهه به این گروه‌ها هم ایده و کمک می‌داد. رادیو جبهه تبدیل به یک مستر کردینیتور (Master coordinator) شده بود که با حفظ روح فطری خود از خطر تشکیلات زدگی هم در امان ماند. مزایای کار متشکل را دارا شد و عوارض تشکیلات زدگی را از خود دور داشت.

● به هر حال رادیو جبهه، این تحول را در سال‌های ۶۵ تا ۶۷ دنبال کرد اما با پذیرش قطعنامه و حرکت به سمت بازگشت آزادگان و غیر عملیاتی شدن جبهه‌ها طبعاً انتظارات و اهداف رادیو جبهه هم عوض شد. جنگ به معنای درگیرانه آن تمام شد اما وظایف رادیو پیچیده‌تر و روانی‌تر شد. از آن دوره چه خاطراتی دارید؟

○ من لحظه ورود آزادگان از مرز خسروی را به عنوان مطلع این بخش به یاد می‌آورم. در آن ساعت ما در پخش رادیو بودیم. روز وفات حضرت زینب یا شهادت حضرت زهرا سلام‌الله علیها بود. آیت‌الله موحدی کرمانی مهمان

برنامه بودند و بغض سنگینی در گلوها گره خورده بود. من اولین کسی بودم که خیر ورود آزادگان به میهن اسلامی را اعلام کردم. همه خاطرات هشت سال دفاع مقدس را لحظه به لحظه در ذهن خودم مرور می‌کردم و متحیر بودم که از چه جملاتی برای انجام درست وظیفه خود استفاده کنم. تقریباً هیچ‌کس حالت طبیعی نداشت. در اتاق فرمان و حتی در داخل استودیو سیل اشک از چشم‌ها جاری بود. آمیزه‌ای از التهاب، حیرت، هیجان، شوق و بغض و در عین حال تلاش برای خویشتنداری وجود ما را دربرگرفته بود.

وقتی اعلام کردم که رزمندگان در اسارت ما به خاک وطن بوسه زدند، حس کردم که آن حالت حماسه و عظمت حادثه‌ای که شاهد وقوع آن بودیم بر تمام کشور حاکم شد. آزادگان، سفرای ما در اسارت بودند. سفرایی که استقرار نامه‌های خود را در میدان نبرد به دشمن ارائه داده بودند و حالا در بازگشت از یک مأموریت الهی به فرمانده کل قوا اعلام وفاداری می‌کردند. به این ترتیب دوره تازه‌ای آغاز شد. رادیو جبهه بیرق باشکوهی را که سال‌ها بر دوش داشت، حالا باید به نحو دیگری برافراشته نگه می‌داشت. سوژه‌های اصلی که سال‌ها روی آنها کار کرده بودیم از ما گرفته شده بود و حالا باید با یک نگاه متفاوت به دنبال سوژه‌های متفاوتی می‌رفتیم که ادامه راه را بدون کمترین انحراف ممکن کند. شرایط غافلگیرانه‌ای بود که رادیو جبهه با آن مواجه شده بود و باید به سرعت خود را با آن تطبیق می‌داد. تغییر شرایطی که جبهه‌های مختلف فرهنگی کشور به تدریج و به مرور با آن مواجه شدند، در رادیو از همان لحظه اول محسوس بود و ما از لحظه اول با این شرایط جدید درگیر بودیم. این یعنی تبدیل رادیو به خط مقدم.

این‌ها همان نکاتی است که رادیو را به رسانه فردا تبدیل می‌کند و ضرورت برخوردار بودن برنامه‌سازان و دست‌اندرکاران رادیو از نگاه و شناخت عمیق را می‌رساند. هنر اصلی رادیو در مواجهه با همین شرایط بحران و شرایط انتقال

ناگهانی از یک وضعیت فرهنگی - سیاسی به وضعیت جدید است. تجارب سنگینی که رادیو در طول دفاع مقدس و به ویژه در ماههای پس از قطعنامه در این زمینه به دست آورد نیاز به تجزیه و تحلیل و آنالیز دقیق علمی دارد تا تبدیل به یک الگو برای آینده رادیو شود. رادیو در آن سال‌ها و ماهها نقش اصلی را در مدیریت بحران‌ها داشت و آنچه کردیم نمونه برجسته‌ای از «مدیریت بحران» بود که می‌توان آن را در پیشرفته‌ترین دانشکده‌های مدیریت مورد بحث قرار داد و به‌عنوان یک نمونه درسی پیشرفته ارائه کرد.

نوشته‌ای به‌عنوان منشور و دستورالعمل راهبردی در کار نبود. برنامه از پیش تعیین شده وجود نداشت. اگر هم کسی به صرافت این می‌افتاد که برای مدیریت این مرحله، از نیروهای آموزش دیده و طراح مدیریت فرهنگی و مدیریت استراتژیک استفاده کند، چنین نیرویی در دسترس نبود. نویسنده‌ها به‌طور فطری، لحن نوشته‌ها را تغییر دادند. گوینده‌ها به‌طور فطری لحن گفتارها را عوض کردند. تهیه‌کننده‌ها به‌طور فطری و حسی به دنبال انتخاب موسیقی‌های متناسب با شرایط جدید رفتند. تلاش رادیو جبهه به‌جای هیجان‌سازی بر روی هدف روحیه‌سازی و حفظ روحیه‌ها متمرکز شد. روحیه دادن و تهییج رزمنده‌ای که به پای خود به جبهه رفته و نتیجه عملیات خود را به چشم می‌بیند یک کار است و حفظ روحیه رزمنده‌ای که به شهر برگشته، یا آزاده‌ای که از اسارت برگشته و با فضای جدید و شرایط جدید زندگی روبروست کاری دیگر.

تحسین و تشجیع مردمی که ضرورت دفاع را با پوست و گوشت خود احساس می‌کنند یک کار است و توجیه و حفظ نشاط جامعه‌ای که با خلاءهای روحی بعد از اعلام پذیرش قطعنامه و ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر پس از آن و در عین حال با ادامه محاصره اقتصادی و تهاجم فرهنگی مواجه است یک کار دیگر.

● از نظر شما مفهوم تبلیغات رسانه‌ای چیست؟ و در بین عوامل مختلفی که درگیر با این مفهوم هستند کدام یک نقش برجسته‌تر و مؤثرتری دارند؟
 ○ حقیقت رسانه این است که «ابرو باد و مه و خورشید و فلک» کارشان را با هم انجام می‌دهند. در حقیقت نظریه سیستمی در این کار به احسن وجه نمود دارد. برجسته‌تر کردن نقش یک عامل در مجموعه سیستم معنی ندارد.

● در عین حال، در کار رادیو حریم‌های ویژه در عین پیوستگی طوری هستند که ورود به هر کدام با اضطراب و هیجان خاصی همراه است.

○ هر کدام از این کارها حساسیت‌هایی را در بر دارد که اگر درست دنبال نشود کار بقیه را نمی‌تواند تکمیل کند و منجر به شکست کار جمع خواهد شد. حتی حالت استقرار نیروهای دخیل در یک برنامه رادیویی یا تلویزیونی به شکل صاف نیست، بلکه حالت دایره‌وار دارند و پیش و پس‌ی در کار نیست.

با این حال ممکن است از نظر من به عنوان گوینده، کار گوینده از این جهت حساس‌تر باشد که او مأمور ارائهٔ عصارهٔ نتایج تلاش محقق، نویسنده و دیگران و مسؤول برقراری و حفظ رابطه گروه با مخاطبان است. به عبارت دیگر گوینده مسؤول انتقال پیام است و اگر منفعلانه برخورد کند و ارزش کار خود و اثر تک‌تک نفس کشیدن‌ها، حرف زدن‌ها و سکوت‌های خود را نشناسد خود و همکارانش را با شکست مواجه می‌کند.

گفت‌وگو با مهران دوستی

گوینده رادیو جبهه

کار گویندگی را به‌طور اتفاقی شروع کردم

به جرأت می‌توان گفت که هیچ مقطعی از انقلاب مانند دوران دفاع مقدس، برای رادیو افتخار آمیز نبوده است. در این دوران نقش گویندگان رادیو، نقشی حیاتی بود. صدای مهران دوستی در القاء روحیه مبارزه و جنگندگی در زمان جنگ نقش بسیار بارزی در رادیو داشته است.

● از خودت بگو، کی به رادیو آمدی؟

○ من متولد ۳۵/۱۱/۳ هستم. تحصیلاتم را در آمریکا در رشته مهندسی تصفیه آب گذراندم. جزو دانشجویان اخراجی جیمی کارتر هستم که در سال ۵۹ بعد از گروگانگیری در سفارت آمریکا از آمریکا اخراج شدم. وقتی به ایران آمدم دکتر علی انصاری یکی از معلمانم را دیدم که آن زمان استاندار استان گیلان بودند. گفتند شما چکار می‌کنید؟ گفتم من جزو دانشجویان اخراجی هستم. ایشان مرا به صداوسیما رشت معرفی کردند. آقای باقری، مدیر مرکز رشت هم تازه از آمریکا تشریف آورده بودند. آقای باقری به من گفت شما چی بلدین؟ گفتم فقط می‌توانم متن ترجمه کنم، نه گزارشگری بلدم و نه گویندگی. او گفت: شما باید مدیر تولید بشوید. گفتم یعنی چه؟ گفت یعنی چیزهایی که پخش می‌شود باید امضا کنی، نوشته‌ها را بخوانی، گوینده‌ها را تعیین کنی. من شدم مدیر تولید رادیو مرکز رشت. بعدها کار گویندگی را به‌طور اتفاقی شروع کردم. در یکی از برنامه‌های صبحگاهی به دلیل عدم حضور گوینده مجبور شدم که کار گوینده را انجام دهم و از آن زمان تا به حال گویندگی برنامه‌ها را به عهده دارم.

● کار گویندگی برنامه‌های جنگ را از چه زمانی آغاز کردید؟

○ در زمان فتح خرمشهر، مردم رشت مثل همه جای ایران به خیابان‌ها ریختند. ما رفتیم به مقر سپاه گیلان و آنجا به صورت زنده مارش زدیم و اعلام پیروزی کردیم. بعد که بنده به تهران آمدم از همان ابتدا گوینده برنامه‌های جنگ بودم. من به همراه آقای محمود کریمی در تنها شبکه رادیویی آن زمان، اطلاعیه‌ها و اخبار جنگ را می‌خواندیم. وقتی هم که رادیو جبهه کارش را شروع کرد از ابتدا افتخار همکاری با این رادیو را پیدا کردم.

● کار گویندگی جنگ چه فرقی با گویندگی سایر برنامه‌ها و مطالب دارد؟

○ به نظر من کسی که گوینده یک اطلاعیه جنگی است به مراتب با کسی که گوینده یک برنامه شاد و مفرح است فرق دارد. گوینده جنگ باید حس کند که او گوینده کسانی است که به جنگ می‌روند و می‌جنگند و باید صدای آنها باشد و تُن صدای خود را در عین رسا بودن با ایجاد یک فضای حماسی به مخاطب و شنونده القا کند.

● خبرهای جنگ چگونه به دست شما می‌رسید؟

○ ما از طریق یک ستاد تبلیغاتی که آقای زورق و آقای ابطحی عضو آن بودند با ستاد تبلیغات جنگ در ارتباط بودیم. خبرها از ستاد مشترک به آنجا می‌رسید و ما از طریق تلکس دریافت می‌کردیم و به محض دریافت اخبار آنها را به صورت اطلاعیه و متن‌های حماسی برای مردم می‌خواندیم.

● چه احساسی از گویندگی در زمینه جنگ داشتید؟

○ دوران جنگ دورانی پرافتخار برای صداوسیما جمهوری اسلامی ایران بود. ما هر ارزشی که در جامعه داریم از جنگ داریم و مدیون آن زمان هستیم. در حقیقت ما همگام و همدوش با رزمندگانی که به سوی دشمن حمله می‌کردند پیش می‌رفتیم. به نظر من هنوز ارزشهای آن دوران شناخته نشده است. با تمام وجودمان درک می‌کردیم که این بچه‌ها با چه شور و اشتیاقی از جان مایه می‌گذاشتند و همین باعث می‌شد که ۲۴ ساعته در رادیو حضور داشته باشیم و پشت جبهه را حفظ کنیم.

● به نظر شما تأثیر رادیو در جنگ چگونه بود؟

○ یکی از ارکان اصلی جنگ مسأله تبلیغات بود که می‌توانست در روحیه دهی و شکل دهی افکار مردم مؤثر باشد. اگر رادیو اخبار جنگ را به درستی به مردم منتقل نمی‌کرد قطعاً تضعیف روحیه هم برای آنها و هم برای رزمندگان جنگ به وجود می‌آمد. وقتی خبرها را به موقع به مردم می‌رساندیم

باعث می‌شد که مردم احساس مسؤولیت بیشتری پیدا کنند و به امر کمک‌رسانی و اعزام نیروها سرعت ببخشند.

● از رادیو جبهه برایمان بگویید.

○ این رادیو به همت آقای خزایی و با هدف پر کردن اوقات فراغت رزمندگان و ایجاد ارتباط صمیمانه با بچه‌های جنگ تأسیس شد. در واقع وقتی در جبهه عملیات بود و رادیو مارش می‌زد ما از شبکه سراسری رادیو اطلاعیه‌های جنگی را می‌خواندیم اما احساس می‌کردیم رسانه‌ای وجود ندارد که به‌طور مرتب رزمندگانی که روزها، ماهها و سالها در جبهه حضور داشتند برنامه پخش کند. این شد که رادیو جبهه راه‌اندازی شد.

در ابتدا عده معدودی در این رادیو کار می‌کردیم و یک هفته قبل از پخش برنامه کارمان را شروع کردیم. آیت‌ها کاملاً مشخص نبود. یک شمای کلی از برنامه در ذهن داشتیم. بعد از مدتی که برنامه‌ها پخش شد، شکل قطعی کار به‌دست آمد.

● بازتاب برنامه میان مردم چطور بود؟

○ بسیار عالی، رزمندگان می‌گفتند برنامه را می‌شنویم ولی نمی‌توانیم تماس بگیریم. یک شماره تلفن اعلام کردیم که خیلی تماس می‌گرفتند. از همه جا هم مخاطب داشتیم. حتی از خارج کشور صدای ما را می‌شنیدند و تماس تلفنی می‌گرفتند یا به ما نامه می‌نوشتند.

مردمی‌ترین حالت رسانه در طول فعالیت رادیو جبهه بود. توی مساجد، در اتومبیل و در همه جا رادیو جبهه را گوش می‌کردند. آن سالها زیباترین ارتباط مردمی با رادیو برقرار شد.

● این رادیو گزارشگر ثابت نداشت؟

○ نه نداشت. اما هر گزارشگری که از رادیو یا تلویزیون به جبهه می‌رفت، برای این رادیو هم گزارش تهیه می‌کرد.

● **آقای دوستی، از خاطره‌های دوران حضور در رادیو جبهه برایمان بگویید.**

○ روزی مادری از کرمان با ما تماس گرفت و گفت شما از رزمندگان صحبت می‌کنید، لطفاً مرا کمک کنید. پسرم چند ماهی است که عقد کرده و به دلیل علاقه به جبهه مراسم عروسی خود را معلق گذاشته، لطف کنید و از او بخواهید که به خانه برگردد. ما برای کمک و خوشحالی دل آن مادر، اسم رزمنده را در برنامه گفتیم و خوشبختانه بعد از سه روز با ما تماس گرفت. از او خواستیم که به خواسته مادرش جامه عمل بپوشاند و به منزل برگردد و او نیز از ما تشکر کرد و قول داد هرچه زودتر برگردد.

● **در پایان اگر صحبت خاصی دارید، بفرمایید.**

○ من در طول هشت سال دفاع مقدس احساس قهرمان بودن می‌کردم. یک برنامه داشتیم با آقای خزایی، در این برنامه ارتباط ما با رزمنده‌ها به گونه‌ای بود که فکر می‌کردیم کنار آنها نشسته‌ایم.

به نظر من جنگ را نباید روی دیوار نوشت، جنگ را باید برد توی خانه‌ها و فرهنگ معنوی جنگ را در رادیو در حد توان خود به‌عنوان یک رسانه گرم حفظ کرد.

گفت‌وگو با نصرت‌الله اکبری

گوینده رادیو در سال‌های دفاع مقدس

خیلی وقتها مطالب زنده را در حالی اجرا می‌کردم که اشک از چشم‌هایم جاری بود

در سال‌های دفاع مقدس، همه ملت یکپارچه به صحنه آمدند تا با دفع تجاوز دشمن، از نظام و سرزمین مقدس اسلامی دفاع کنند. تمامی رسانه‌های گروهی کشور نیز امکانات خود را برای تحقق این هدف به کار گرفتند و در این میان رادیو که رسانه‌ای فراگیر است نقشی حیاتی ایفا می‌کرد.

رادیو با امکانات محدود ضمن پوشش اخبار جنگ به اطلاع رسانی دقیق و سریع هشت سال دفاع مقدس پرداخت. «نصرت‌الله اکبری» از گویندگان دوران جنگ بود که در تهران و مرکز رادیویی اهواز فعالیت می‌کرد.

● چه چیز باعث شد به رادیو بیایید؟

○ این علاقه از خیلی سال‌های پیش در من بود. از ۱۳ یا ۱۴ سالگی یا لاقبل از آن موقع که شنونده رادیو بودم همیشه فکر می‌کردم که کاش موقعیتی پیش می‌آمد که من بتوانم به‌عنوان گوینده رادیو مشغول به کار شوم. به برنامه‌هایی که اجرا می‌شد خیلی با دقت گوش می‌دادم و خودم را در جایگاه گوینده‌ها می‌دیدم؛ تا اینکه این موقعیت پدید آمد که اساتید رادیو را از نزدیک ببینم. سنم ۲۲ یا ۲۳ سال بود که توانستم تمام آنهایی را که با صدایشان انس و الفتی داشتم از نزدیک ببینم. کارم را در رادیو به‌طور جدی از سال ۵۹ در برنامه‌های ادبی و اجتماعی رادیو اصفهان که تازه داشت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شکل می‌گرفت شروع کردم. بعد از آن به تهران آمدم. مسأله جنگ که مطرح شد عضو اولین گروه‌هایی بودم که برای گرفتن گزارش و اجرای برنامه‌های رادیویی به مناطق جنگی اعزام شدند. خیلی از بچه‌ها به غرب رفتند، اما بنده به خوزستان رفتم و با مرکز صداوسیما اهواز همکاری داشتم.

● با توجه به اینکه ورود شما به رادیو همراه با آغاز جنگ تحمیلی بود و به صداوسیما اهواز اعزام شدید، از وضعیت حاکم بر رادیو در آنجا بگویید.

○ مرکز صداوسیما اهواز در سال‌های ۶۱ - ۶۰ مثل یک مرکز نظامی بود. کیسه‌های شن و توپ‌های ارتش در آنجا مستقر بودند. بمباران در دزفول، اندیمشک و اهواز صورت می‌گرفت و ما در زیر بمباران کار می‌کردیم. یکسری از همکاران از بچه‌های خود اهواز بودند که جوانانی مستعد، خوش‌بیان و خوش‌قلم بودند و یکسری بچه‌هایی بودند که از مراکز دیگر خصوصاً تهران می‌آمدند. برنامه‌های ما هم به زبان عربی و هم به زبان فارسی برای مردم خوزستان و رزمندگانی که در جبهه‌های جنوب حضور داشتند به

صورت شبانه روزی پخش می‌شد. این برنامه‌ها در استودیوهایی که اطرافش با گونی‌های شن احاطه شده بود ساخته می‌شد و بچه‌ها با لباس نظامی می‌آمدند و می‌رفتند. چه خوب است از شهید رهبر یاد کنم که هر روز گزارش‌های هیجان‌انگیز و نابی از جبهه‌ها تهیه می‌کرد و برای پخش می‌آورد.

● **با توجه به اینکه شما به‌عنوان گزارشگر و گوینده در مرکز رادیویی اهواز حضور داشتید، حتماً خاطراتی از آن روزهای خون و حماسه دارید. خوشحال می‌شویم اگر گوشه‌هایی از آن خاطرات را برایمان بازگو کنید.**

○ سؤال شما من را یاد شهید سنگ‌بندی انداخت که از گزارشگران خوزستان بود. آقای سنگ‌بندی گزارش‌هایی که تهیه می‌کردند بسیار زیبا و شنیدنی بود. ایشان همیشه درصدد بود که بیشتر جلو برود تا در موقعیت‌های ویژه‌ای بتواند گزارش را تهیه کند. در یکی از همین موقعیت‌ها طوری شد که وقتی عقب‌نشینی انجام شد، پیکر پاکشان آنجا مانده بود و بچه‌ها به این فکر بودند که برای آوردنشان راهی پیدا کنند که البته با مشقت و تلاش بسیار این کار را انجام دادند.

یکی دیگر از خاطراتم مربوط به تابستان طولانی خوزستان است. چون دائم برای رزمنده‌ها برنامه اجرا می‌کردیم و گرما هم بیداد می‌کرد، گاهی دوش آب سرد می‌گرفتیم و به این دلیل حالت سرماخوردگی برایم پیش آمده بود. در فاصله محل اقامت تا صداوسیما مقداری پنبه جلوی گلویم می‌گذاشتم و آنرا با چیزی می‌بستم که گلویم گرم بماند و دستگاه خنک‌کننده سرماخوردگی‌ام را تشدید نکند و بتوانم گویندگی کنم. گاهی از صبح که کار را شروع می‌کردیم تا ساعت ۸ صبح فردا ادامه داشت. برنامه‌های زنده مخصوص زمان عملیات و برنامه تولیدی برای خارج از وضعیت عملیات، به‌علاوه برنامه حضوری همراه رزمندگان هم بود و به این جهت کار ما شب و روز نداشت.

خاطره دیگر مربوط به زمانی است که می‌خواستم برای خواستگاری به تهران بیایم. به من گفتند شما می‌توانید با هواپیمای نظامی به تهران بروید. نامه‌ای از استانداری برای من نوشتند که شما می‌توانید با پرواز ساعت ۵:۳۰ به تهران بروید. آن وقت‌ها حتی خیلی از مجروحین را با قطار به تهران می‌بردند و اگر کسی را با C130 به تهران می‌فرستادند معلوم بود که خیلی خاطرش را می‌خواهند. به هر حال نامه را گرفتم تا در ساعت ۵ بعد از ظهر به تهران بیایم. ساعت ۲ یا ۳ بود که آقایان فلاحی، جهان‌آرا و کلاهدوز برای بازدید از جبهه آمدند و بعد از بازدید برای اینکه نتیجه بررسی‌هایی را که در مورد عملیات انجام داده بودند تشریح کنند، به محل مرکز صداوسیماي خوزستان تشریف آوردند. بچه‌ها دوربین‌های تلویزیون را گذاشتند و بنده هم گزارش رادیویی گرفتم و ایشان ابعاد عملیات و غنایمی را که بدست آمده بود گفتند. حدود یک ساعت صحبت کردیم؛ بعد من گفتم که پروازمان دارد دیر می‌شود و باید برویم. چون من هم باید با همان پروازی که آنها را به تهران می‌آورد می‌آمدم. اما در همین اثنا به برادرم در اصفهان زنگ زدم که من می‌خواهم به خواستگاری بروم، شما هم با من می‌آید؟ ایشان گفتند شما بیاید اصفهان و با هم به تهران برویم. من دوباره رفتم استانداری تا بلیطم را بلیط قطار بکنند و همان موقع که باید سوار هواپیما می‌شدم، سوار قطار شدم؛ در حالی که به خانواده‌ام هم گفته بودم که من با هواپیما به تهران می‌آیم. هفت صبح روز بعد رسیدیم به قم و دیدم همه دارند رادیو گوش می‌کنند. گفتم چی شده؟ گفتند هواپیمای C130 که دیروز از اهواز می‌آمده توی کهریزک سقوط کرده و همه به شهادت رسیده‌اند. به خانواده‌ام تلفن زدم و دیدم از دیشب که این خبر را شنیده‌اند تا الان همه کارهایشان را برای ختم من انجام داده‌اند.

● هنگامی که به تهران برگشتید چه کردید؟

○ پس از انتقال به تهران، مدتی گوینده شبکه سراسری صدا بودم و علاوه بر برنامه‌های تولیدی، گویندگی پخش نیز می‌کردم. در این بین گاهی که برنامه‌های عادی قطع می‌شد و حادثه تازه‌ای در جبهه‌ها پیش می‌آمد، فرصتی پیش می‌آمد که با اجرای زنده مطالب حماسی، خاطره دوران کار در رادیو اهواز را تجدید کنم.

● معمولاً مطالب حماسی را چه کسی برای شما می‌نوشت؟

○ نویسنده‌های مختلفی بودند که من افتخار خواندن مطالب آنها را داشتم، ضمن آنکه خودم هم بخشی از وقتم را به تهیه و انتخاب مطلب و شعر اختصاص می‌دادم تا هر وقت که ضرورتی برای شروع ناگهانی پخش زنده پیش می‌آمد غافلگیر نشویم.

● در این مدت ارتباطی هم با رادیو جبهه داشتید؟

○ رادیو جبهه، کار مستقل خودش را می‌کرد. اما گاهی که شرایط ویژه پیش می‌آمد، شبکه سراسری و رادیو جبهه یکی می‌شد و من گوینده مشترک هر دو رادیو می‌شدم که بسیار هیجان‌آفرین و شوق‌انگیز بود. فضای چنین روزهایی در رادیو یک فضای کاملاً جبهه‌ای بود و ما به‌عنوان یک مجموعه همدل و هم عقیده که حس می‌کردیم گوشه‌ای از تبلیغات جنگ را برعهده داریم، کاملاً خودمان را در جبهه می‌دیدیم. مخصوصاً در چنین روزهایی، من یاد روزهایی که خود در جبهه توفیق حضور داشتم می‌افتادم و خیلی وقتها مطالب زنده را در حالی اجرا می‌کردم که اشک از چشم‌هایم جاری بود و نگران بودم که این حالت باعث لرزش صدایم بشود. اما برعکس این حالت باعث طبیعی‌تر شدن اجراها و انتقال حس مشارکت قوی به مخاطبان برنامه‌ها می‌شد. ما خودمان را کنار رزمنده‌ها می‌دیدیم و این باعث می‌شد که آنها هم

با همین احساس مطالب ما را بشنوند و پیام ما که پافشاری بر عقیده و آرمان و حفظ هویت اسلامی دفاع مقدس بود بر دل و جانشان بنشیند.

گفت‌وگو با مرتضی حافظی
گوینده رادیو در دوران دفاع مقدس

رادیو در هشت سال جنگ تحمیلی. اوج استحکام و انسجام خود را تجربه کرد

مرتضی حافظی از گویندگان مطرح رادیو در دوران دفاع مقدس بود و خاطرات شیرینی از آن دارد. این گوینده صمیمی رادیو از نگاه کارشناسی رسانه به نقش رادیو در دفاع مقدس می‌نگرد و سخنان وی بازتابی از التهاب لحظه‌های پل شدن میان دل‌های رزمندگان اسلام و سایر اقشار جامعه اسلامی است.

رادیو به عنوان رسانه‌ای فراگیر و سهل‌الوصول، مردمی، در کنار مردم و برای مردم، در مقطع حساس جنگ تحمیلی و دفاع مقدس نیز توانست همگامی و هم‌نفسی خود را با مردم به خوبی اثبات کند.

قصد جنگ افروزان این بود که پیش از مستحکم شدن پایه‌های انقلاب و نظام اسلامی آن را از پای درآورند، غافل از اینکه به جنگ مردمی شکست‌ناپذیر با قدرت برخاسته از اعتقاد عمیق به آرمان‌های خود می‌آیند، که توحید را با وحدت خود معنا می‌کنند و ایمان را با حضور پرتوان خود در عرصه مقابله با هرگونه تجاوز و تهدید عینیت می‌بخشند. در چنین فضایی یکی از پرافتخارترین دوره‌های کار رادیو شکل گرفت.

در شرایطی که همه مردم تشنه اخبار دفاع مقدس بودند، فراگیر و سهل‌الوصول بودن رادیو بیش از هر زمان دیگر ارزش خود را می‌نمایاند و تلاش و تعهد همه دست‌اندرکاران این رسانه مردمی بر ارزش‌های بدیهی کار رادیو می‌افزود. بسیاری از برنامه‌های رادیو حال و هوای جبهه داشتند و پخش خبرهای جنگ، نقطه اوج شوق‌ورزی مشترک اصحاب رادیو و مخاطبان آنان بود. هنگامی که صدای مارش نظامی بلند می‌شد، به نظر می‌رسید جشنی عظیم در رادیو برپا شده است. همکاران به اتاق فرمان و استودیوی پخش هجوم می‌آوردند و ولوله‌ای برپا می‌شد. هرکس به نوعی خواستار تقبل وظیفه‌ای داوطلبانه بود و برخلاف معمول که می‌بایست برای ضبط و پخش یک برنامه تک‌تک عوامل را از پیش تعیین و خبر کرد مسابقه‌ای فراگیر برای تصاحب سهم بیشتری از برنامه‌های مرتبط با جنگ میان همکاران گوینده، نویسنده، صدابردار، تهیه‌کننده و سایرین در می‌گرفت. یکی از برنامه‌های روزانه رادیو در این مقطع، برنامه «در جبهه چه می‌گذرد» بود. ابتدا آقای اکبر هرانر، گویندگی این برنامه را برعهده داشتند و سپس این وظیفه که شامل ارائه اخبار جبهه و جنگ و پیام‌های سلامتی رزمندگان اسلام

به خانواده‌هایشان بود به‌عهده من قرار گرفت. مطالبی که در این برنامه خوانده می‌شد گاهی چنان پرشور بود که عنان احساس را از من گوینده می‌ربود و گاهی چنان مسئولانه بود که باعث شرمساری من از احساس فاصله میان خود و نویسندگان آنها یعنی رزمندگان اسلام می‌شد. گاهی از مقایسه بزرگی دلهای رزمندگان اسلام با دل کوچک خود لجم می‌گرفت و گاهی چنان در مطالبی که می‌خواندم غرق می‌شدم که در عالم خیال سر از قلب جبهه‌ها در می‌آوردم و زمانی که برنامه تمام می‌شد دچار حیرت و سرگیجه بودم.

برنامه «صدای جبهه» نیز از برنامه‌هایی بود که گاهی توفیق اجرای آن نصیب من می‌شد. پس از مدتی برای پوشش نقاطی که صدای شبکه سراسری رادیو را دریافت نمی‌کرد یک فرستنده و استودیوی سیار در سردشت مستقر شد که برای رزمندگان «خط مقدم» جبهه‌های کردستان، کرمانشاه و ایلام برنامه پخش می‌کرد. حضور در این استودیو، داوطلبانه و نوبتی بود. هنگامی که نوبت حضور در این سنگر فرهنگی نصیب من شد، زمستان بود و برف سنگینی بر زمین نشسته بود. هنگامی که از سنج به سمت محل استقرار استودیو و فرستنده سیار حرکت کردیم با دیدن روابط صمیمی رزمندگان، تفاوت‌های دنیای زیبای آنها با دنیای پشت جبهه را بیش از پیش دریافتم. دنیایی که دل‌کنند از همه تعلقات مادی و زرق و برق‌های توأم با روزمرگی زندگی، آن را شکل می‌داد و نشانی از ریا، دورویی و توقع در خود نداشت.

در روزهای اول همه چیز برای ما تازگی داشت؛ اما با صفا و محبت رزمندگان به سرعت با محیط خو گرفتیم، به‌طوری‌که دل‌کنند از آن محیط در روزهای پایانی مأموریت بسیار سخت می‌نمود. خانواده رادیو در چنین شرایطی، اوج استحکام و انسجام خود را تجربه می‌کرد و کار عاشقانه در رادیو برای تک تک همکاران جلوه‌ای از پیوند با جبهه و هم‌رنگ شدن با

فضای ناب جبهه بود. فضای نابی که روح الهی امام خمینی (ره) بر آن نور می‌افشاند و هر لحظه با خون پاک شهیدان، زلالی و صفای بیشتری می‌گرفت. روزهای حضور من در کردستان، روزهای وقوع انقلابی همه جانبه در تمام وجود من و همکارانم بود. انقلابی که مقدمه آن، ارتباط فطری دل‌های ما با رزمندگان اسلام و نقطه اوج آن تبدیل این ارتباط فطری به پیوند عملی بود. روزهایی که گاهی رنگ عاشورا، گاهی رنگ بدر و گاهی رنگ فتح مکه را داشت. روزهایی که برای ادای درست هر کلمه از میکروفون فرستنده سیار، خود را جای بلال مؤذن رسول خدا(ص) می‌گذاشتم. امروز که آن لحظه‌ها را به خاطر می‌آورم، افسوس می‌خورم که تجدید آن احساس را بدون تجدید آن فضا، غیرممکن می‌بینم.

گفت‌وگو با مجید جیران‌پور

گزارشگر رادیو جبهه

با ایجاد تراکم خبری در یک نقطه.

بعضاً باعث انحراف ذهن دشمن می‌شدیم.

بخش مهمی از کار رادیو در طول دوران دفاع مقدس و بخش قابل توجهی از برنامه‌های رادیو جبهه را گزارش‌هایی تشکیل می‌داد که گزارشگران از جان گذشته رادیو از خطوط مقدم جبهه‌ها تهیه می‌کردند. مجید جیران‌پور یکی از فعال‌ترین گزارشگران رادیو از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا دهه هفتاد بود. همکاری در تهیه برنامه رادیویی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از نخستین فعالیت‌های رادیویی او بود. مجید جیران‌پور که در سال ۵۶ برای تحصیل به آمریکا رفته بود، ضمن همکاری با انجمن‌های اسلامی دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا با فعالیت‌های مطبوعاتی و رسانه‌ای آشنا شد و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در تحصنی که مقابل سفارت ایران در آمریکا برگزار شده بود شناسایی و از آمریکا اخراج شد. در بازگشت به ایران فعالیت‌های فرهنگی خود را دنبال کرد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به فعالیت در روابط عمومی سپاه پاسداران و مجله پیام انقلاب پرداخت و آنگاه به صداوسیما آمد.

● نخستین حضور شما در مناطق عملیاتی چه وقت بود؟

○ پیش از شروع رسمی جنگ، حملاتی پراکنده به قصرشیرین می‌شد. بعضی‌ها حتی به‌طور پراکنده اقدام به مین‌گذاری جاده‌های مرزی می‌کردند. اولین حضور من در مناطق مرزی غرب در چنین مقطعی بود. در یکی از بعدازظهرهای مرداد ۵۹ نخستین خمپاره ۱۲۰ عراقی‌ها در نزدیکی من فرود آمد و از ناحیه کتف مجروح و به تهران منتقل شدم. بنابراین در روز شروع جنگ در تهران بودم. دقیقاً ساعت ۲ بعدازظهر ۳۱ شهریور ۵۹ در رستوران رادیو مشغول خوردن ناهار بودیم که صدای بمباران هوایی بلند شد و بلافاصله برای تهیه گزارش عازم فرودگاه مهرآباد شدم. سپس در اولین اعزام رادیو، از طریق پایگاه یکم شکاری و همراه اکیپ تلویزیونی به اهواز اعزام شدم. صدای شلیک توپها خبر از نزدیک شدن دشمن به شهر می‌داد و ما به پیشنهاد دوستان به دانشگاه جندی شاپور که نزدیک‌ترین نقطه به خط تماس با عراقی‌ها بود رفتیم و از آنجا گزارش‌هایی برای رادیو تهیه کردیم.

● ترتیب حضور گزارشگران در جبهه چگونه بود؟

○ ۱۵ تا ۲۰ نفر در گروه گزارش کار می‌کردند که همه آنها علاقه‌مند به حضور در جبهه‌ها بودند و معمولاً رقابت سختی میان آنها وجود داشت. از طرفی با مشکل کمبود نوار هم مواجه بودیم و یکی از عادات‌های عمومی گزارشگران و حتی برنامه‌سازان، جمع‌آوری خورده نوارهای ادیت شده برای استفاده مجدد بود.

تازه بعد از تهیه نوار و موفقیت در مسابقه اعزام به جبهه، با ممانعت‌ها و احتیاط‌های فرماندهان خطوط مواجه می‌شدیم که به سختی اجازه حضور در خطوط مقدم را به گزارشگران می‌دادند. مشکل بعدی رساندن گزارش‌ها به تهران بود. وسایل ارتباطی امروزی وجود نداشت و استفاده از خط برگشت

هم پرهزینه بود؛ لذا گزارش‌های تهیه شده را به مرکز صداوسیما می‌آهواز می‌بردیم و یک نوبت از رادیو اهواز پخش می‌کردیم و بعد با اولین خودرویی که عازم تهران بود به تهران می‌فرستادیم. به تدریج شیوه ارسال تلفنی را فرا گرفتیم و برای این کار فیش‌های مخصوصی درست کردیم که خروجی دستگاه‌های ناگرا را به تلفن وصل می‌کرد.

● از برنامه رادیویی سپاه هم بگویید.

○ من از گزارشگران این برنامه بودم که زمان پخش آن در ابتدا یک ربع در هفته بود و به تدریج تا یک ساعت در روز افزایش یافت. از آن به بعد گروه جنگ در رادیو راه افتاد که مجموعه برنامه‌های سپاه، ارتش و کمیته زیر پوشش آن بود. سپس برنامه «در جبهه چه می‌گذرد» با محتوای تحلیل گزارشی و برنامه «پیام سلامتی» با هدف برقراری ارتباط میان رزمندگان و خانواده‌هایشان راه‌اندازی شد که این دو برنامه هم مورد حمایت گروه جنگ بود. ما برای همه این برنامه‌ها گزارش تهیه می‌کردیم و به علاوه به سایر برنامه‌ها و گروه‌ها هم، به‌عنوان عضو گروه گزارش، خدمات می‌دادیم.

● گویا جناب عالی علاقه خاصی به تهیه افکت داشتید.

○ تا مدتی، همه افکت‌های جنگی مورد استفاده در برنامه‌ها و نمایش‌های رادیو، مربوط به جنگ جهانی بود. بالاخره یک روز در منطقه عملیاتی کربلای پنج به فکر ضبط صداهای طبیعی جنگ افتادیم. یادم هست که در فاصله مدت زیادی از وقت خود را صرف ضبط صدای سکوت شب، صدای انفجار گلوله و حرکت تانک و صداهای مختلف محیط جنگی کردیم. طبعاً گزارش‌ها زمانی که با زیر صدای افکت همراه می‌شد، رابطه قویتر میان شنونده و جبهه برقرار می‌کرد و کار به آنجا رسید که دیگر علاقه‌ای به گزارش‌های فاقد زیر صدا وجود نداشت. به‌عنوان مثال برخی گزارش‌های من

از شلمچه فقط به دلیل آن که در سکوت تهیه شده بود غیر قابل پخش تشخیص داده شد.

● از تعامل روحی گزارشگران با نیروهای رزمنده بگویید.

○ حضور گزارشگران در جبهه‌ها به تقویت روحی نیروها کمک می‌کرد و حس پیوند با جامعه را در آنها ارتقا می‌بخشید. از طرفی ما پل ارتباطی ثابتی بودیم که ارتباط رزمندگان با عموم مردم را از طریق گزارش‌هایمان برقرار می‌کردیم و بدین جهت مورد عنایت و لطف هر دو طرف یعنی هم رزمندگان و هم عموم مردم بودیم. علاوه بر این با ایجاد تراکم خبری در یک نقطه، بعضاً باعث انحراف ذهن دشمن می‌شدیم. مثلاً بنده مدتی در منطقه چنگوله (ایلام) بودم که هیچ عملیاتی آنجا اجرا نمی‌شد اما کثرت گزارش‌های ارسالی از این منطقه باعث شد نیروهای دشمن در این نقطه تجمع کنند و از محل انجام عملیات ما در آن مقطع غافل شوند.

● از گزارش‌هایی که در مقاطع عملیاتی تهیه کردید بگویید.

○ کار در این مقاطع سختی‌ها و ظرافت‌های ویژه خود را داشت. معمولاً سختگیری فرماندهان نسبت به گزارشگران در همین مقاطع بیشتر می‌شد. در این شرایط و تا زمان شروع رسمی عملیات باید طوری گزارش می‌گرفتیم که عملیات لو نرود. به علاوه طراحی و تدارک عملیات، چند مرحله شامل آماده‌سازی و احداث بیمارستان و اورژانس صحرائی، سنگ‌سازی، استقرار قرارگاه عملیاتی، استقرار امکانات پدافندی، آموزش و توجیه فرماندهان نیروهای عمل‌کننده، تکمیل تجهیزات، نصب تابلوهای راهنما و تهییج‌کننده، تدارکات مخابراتی و پستی و سایر جزئیات داشت. از تمام این کارها گزارش می‌گرفتیم ولی از پخش آنها تا زمان عملیات خودداری می‌کردیم. سپس هنگامی که عملیات شروع می‌شد، به پخش این‌گونه گزارش‌ها می‌پرداختیم و

خود عملیات را زمانی منعکس می‌کردیم که محورهای مورد نظر فتح شده و نیروها در مناطق فتح شده استقرار یافته بودند.

در طول عملیات هم تقسیم کار با توجه به وسعت محدوده عملیاتی صورت می‌گرفت و گاهی در طول یک عملیات، چند اکیپ گزارشگر عوض می‌شدند. مثل عملیات بیت‌المقدس که مجموعه مراحل آن تا آزادی کامل خرمشهر دو ماه طول کشید، یا عملیات فتح بستان که دو هفته طول کشید.

● از راه‌اندازی رادیو جبهه چه خاطره‌ای دارید؟

○ قبل از راه‌اندازی رادیو جبهه، یکی از کارهای مهمی که شد راه‌اندازی یک رادیو عربی در طول خطوط جبهه‌ها برای اثرگذاری بر ذهن نیروهای دشمن بود. این کار با استفاده از یک واحد فرستنده سیار صورت گرفت. این تجربه مقدمه‌ای برای راه‌اندازی رادیو جبهه و پوشش برنامه‌های آن در طول خطوط عملیاتی شد. با راه‌اندازی این رادیو، دور تازه‌ای از فعالیت‌های گزارشگران در جبهه شروع شد که علاوه بر مسائل دفاعی به مسائل عاطفی، اجتماعی، عقیدتی، بهداشتی و سیاسی جنگ هم توجه بیشتری داشت.

بنابراین رادیو جبهه با استقرار یکی دو واحد فرستنده سیار در جبهه‌ها کار خود را شروع کرد که در گودال‌هایی مخفی شده بودند اما همواره در معرض خطر بمباران بودند. بیشترین حجم برنامه‌هایی که از طریق این فرستنده‌ها پخش می‌شد گزارش بود و تا شعاع زیادی از محل استقرار فرستنده را پوشش می‌داد.

همزمان با این امر، برنامه‌های پیام جبهه، پاسداران و سایر برنامه‌های مرتبط با جنگ هم از شبکه سراسری پخش می‌شد و نقش بسزایی در انسجام و نشاط فکری و روحی نیروها داشت.

● گزارشگری در جبهه چه مشکلاتی داشت؟

○ قبلاً به محدودیت امکانات و حساسیت‌های فرماندهان اشاره کردم. علاوه بر این موارد باید به مشکلات جابجایی در طول خطوط عملیاتی اشاره کنم چرا که گاهی در یک روز باید به چند گردان سر می‌زدیم که چند کیلومتر با هم فاصله داشتند. این جابجایی‌ها در زمان عملیات شکل دیگری به خود می‌گرفت و برای بیان آن فقط باید از قوه تخیل خود استفاده کنید. فردی را در نظر بگیرید که ضبطنی به وزن چند برابر یک آرپی‌چی و چندین حلقه نوار و یک ماسک ضد گازهای شیمیایی با خود حمل می‌کند و همواره در حال دویدن به این سو و آنسو است و در عین حال هربار که می‌خواهد گزارشی تهیه کند باید خستگی و سختی این دوندگی‌ها را فراموش و به شماره افتادن نفس‌های خود را از رزمندگان پنهان کند که با هیجان کمتر در زیر آتشباران دشمن حرف بزنند.

● **مهم‌ترین نکاتی که در جبهه به‌عنوان یک گزارشگر با آن مواجه بودید کدامند؟**

○ مهم‌ترین نکته برای همه ما، درک و هضم و انتقال صحیح و عمیق فرهنگ ایثار به‌عنوان فرهنگ حاکم در جبهه‌ها به تمام مخاطبان رادیو بود. فرهنگی که تنها در انجام وظایف جنگی تجلی نمی‌یافت؛ بلکه در هر لحظه و هر موقعیت می‌شد جلوه‌ای از آن را مشاهده کرد. گاهی در قالب کفش‌های واکس زده تمام افراد یک گردان که هیچ‌کس نمی‌دانست چه کسی شبانه همه آنها را واکس زده است. گاهی در قالب لباس‌های شسته تمام افراد یک چادر یا یک سنگر که معلوم نبود چه کسی همه آنها را شسته است و گاهی در قالب دیگر.

● **و آخرین سخن:**

○ گزارش‌های تهیه شده در طول جنگ و سایر یادگاران رادیو مخصوصاً رادیو جبهه از این مقطع، بخش مهمی از اسناد بیداری و آرمان‌گرایی ملت ما هستند و حفظ آنها وظیفه همه مسئولان و کارکنان امروز و فردای صداوسیماست.

گفت‌وگو با احمد طبعی

گزارشگر رادیو در دوران دفاع مقدس

گزارشگری یعنی تسلط کامل بر تمامی شغل‌های رادیویی

در طول هشت سال دفاع مقدس ما شاهد حضور گزارشگران عزیز رادیو در خطوط مقدم جبهه‌ها بودیم که لحظه به لحظه حماسه‌ها را ضبط می‌کردند و به سمع مردم می‌رساندند. احمد طبعی از گزارشگران فعال رادیو در طول هشت سال دفاع مقدس، گزارشهای بسیاری را در ارتباط با جنگ برای رادیو تهیه کرده است.

● در ابتدا کمی از خودتان بر ایمان بگویید.

○ از سال ۶۰ وارد رادیو شدم و با علاقه‌ای که به کار گزارشگری داشتم، در این شغل مشغول به کار شدم. اولین گزارشی که گرفتم از خانواده یک شهید بود. یک هفته بیشتر نبود که من در رادیو مشغول شده بودم که به من گفتند باید همراه دوستان دیگر به جبهه برویم. فکر می‌کنم گزارشگری از بهترین شغل‌های رادیو است و من ضمن اینکه از شغلم راضی هستم همواره به آن افتخار می‌کنم.

● در روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ اولین حمله هوایی عراق به فرودگاه مهرآباد تهران صورت گرفت آن روز شما کجا بودید؟

○ من در تهران خیابان ری سه راه امین حضور بودم. دو فروند هواپیما با ارتفاع خیلی پایین روی پشت بام‌ها حرکت می‌کردند و با فاصله کمی اعلام کردند فرودگاه مهر آباد را بمباران کرده‌اند.

● اولین بار که به جبهه رفتید در چه عملیاتی بود و چه گزارشی تهیه کردید؟

○ اولین بار به اتفاق شهید هوشنگ نوری و یکی دیگر از دوستان به نام آقای منتهایی که الان در رادیو نیستند و آقای نعمتی که الان در رادیو حضور دارند به جبهه رفتیم. دو سه هفته بعد از شکستن حصر آبادان بود که ما به شوش دانیال رفتیم و گزارش‌هایی گرفتیم. بعد به اهواز و بعدش هم به چذابه و بستان رفتیم. یکی از بچه‌های رزمنده برای راهنمایی ما در چذابه آمده بود. شب بود که به خاک‌ریز رسیدیم و ما را به فرمانده خط معرفی کردند. ما تا آمدیم بجنیم و آماده تهیه گزارش شویم خمپاره‌ای درخاکریز آمد و راهنمای ما دستش از آرنج قطع شد. البته ایشان را در بیمارستان صحرایی در

سوسنگرد جراحی کردند، دستش پیوند خورد و پیوند هم جواب داد. این اولین حادثه تلخی بود که در اولین حضورم در جبهه به چشم خود دیدم.

● **حضور شما در جبهه به عنوان کسی که راوی صحنه‌های جنگ بودید قطعاً خاطرات شیرینی را برایتان به همراه داشت، از آن خاطرات برایمان بگویید.**

○ یکبار نوزده هزار و خورده‌ای اسیر گرفته بودیم و آنقدر تعداد زیاد بود که به رادیو دزفول رفتم و اطلاعیه‌ای را خواندم که هر کس صدای مارا می‌شنود بیاید اسیر برود. حتی یادم است با موتور آمده بودند اسیر ببرند. دست و پای اسیرها را می‌بستند و می‌بردند. در آن مقطع ظرف ۱۲ - ۱۰ روزی که در جبهه بودیم بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر خطوط جنگ را طی کردیم تا لحظه لحظه آن حماسه را ثبت و ضبط کنیم.

● **موضوعات گزارش‌ها را چگونه انتخاب می‌کردید؟**

○ همواره در تلاش بودیم که تمامی لحظه‌های موجود و بکر را شکار کنیم. فی الواقع یک از وظایف گزارشگران شکار لحظه‌هاست. گاهی در جاده‌ها جلوی کامیون‌ها را می‌گرفتیم و سؤال می‌کردیم که بارشان چیست؟ آنها جواب می‌دادند: هدایای مردمی است. یا گاهی یک روستایی یا یک کشاورز را می‌دیدیم که در حال کار کردن بود، می‌رفتیم کنار مزرعه و با او صحبت می‌کردیم. یادم هست یکی از آنها می‌گفت دعا می‌کنم محصولم زیاد شود تا بخش قابل توجهی از آنها را به جبهه‌ها بفرستم و بچه‌های رزمنده از آنها استفاده کنند.

● **از نحوه همکاریتان با رادیو جبهه برایمان بگویید.**

○ رادیو جبهه سال ۶۵ راه‌اندازی شد و تا قبل از سال ۶۵ تنها یک شبکه در رادیو داشتیم. رادیو جبهه که راه افتاد تمامی مسائل جنگ حتی مسایل اجتماعی جبهه را نیز انعکاس می‌داد. مثلاً در آبادان خانواده‌ای را دیدیم که

آبادان را ترک نکرده بودند. سراغ این خانواده رفتیم و با آنها گفت‌و‌گو کردیم و آنها از مسایل جبهه و جنگ و حادثه‌هایی که دیده بودند، ورود عراقی‌ها به آبادان و... برایمان گفتند. در شوش، در خرمشهر، در قصر شیرین و سر پل ذهاب و هر کجا که ما می‌رفتیم، سعی می‌کردیم همه جنبه‌های جنگ را پوشش دهیم.

● **زمانی که رادیو جبهه راه‌اندازی شد در مراحل عملیاتی گزارشگرها چه نقشی داشتند؟**

○ نقش گزارشگرها اصلاً تغییری نمی‌کرد، هدف و تلاش همه ما این بود که مردم همواره در جریان مسائل جنگ باشند.

● **همکارانتان در آن دوره چه کسانی بودند؟**

○ اکبر سعیدی که شهید شد، فرضی، توکلی، براری، سنجری، جیران‌پور، مهدی فوادیان، اردشیر تفقد، مرحوم عباس زرگزاده و تعدادی دیگر که الان حضور ذهن ندارم.

● **از خاطراتتان با این دوستان برایمان بگویید.**

○ گزارشگران رادیو در زمان جنگ هر ۱۵ روز یکبار طبق برنامه‌ریزی انجام شده به جبهه اعزام می‌شدند. از اینرو خاطرات ایشان با توجه به حضور مستمرشان در خط مقدم جبهه کمی پررنگ‌تر از دیگر دوستان است. مثلاً آقای علی سوهانی با بنده در سومار بودند که آنجا بمباران هوایی شد و ایشان بر اثر اصابت بمب شهید شدند.

آقای فیضی با خود من در ارتفاعات حاج عمران بودند که من ترکش خوردم و اگر ایشان نبودند معلوم نبود چه بلایی سر من می‌آمد.

در عملیات فتح‌المبین با آقای شریف‌خدایی بودم. آقای شریف‌خدایی در جبهه با فوت و فن‌های کار آشنا بود و همواره دیدگاه‌های هنری اش به موضوع را در این سفر به من انتقال می‌داد. آقای مسعود شفاپی که اولین شهید گروه گزارش رادیو بودند در بیجار شهید شدند.

با آقای سعیدی از هورالعظیم به جزیره مجنون رفتیم و در عملیات بدر با هم بودیم. بچه‌های رزمنده دجله را گذرانده بودند و می‌خواستند به سمت فرات بروند، یعنی در بین النهرین بودند. هواپیماهای عراقی آمدند و آن محل را بمباران کردند. برادری در کنار ما بود که ترکش بدنه‌های هواپیماها گردن او را به‌طور کامل زد. یک دقیقه همین‌طور نیم‌خیز توی خاکریز ایستاده بود و بعد افتاد که من و آقای سعیدی رفتیم و بدنش و سرش را آوردیم و کنار هم گذاشتیم و مدتی را نیز در کنارش بودیم.

گزارشگران رادیو پل ارتباطی میان مجموعه رسانه و مسؤولان، فرماندهان و رزمندگان جنگ بودند. حتی در بسیاری از مواقع گزارش‌های بچه‌های رادیو از تلویزیون پخش می‌شد و این خود نشان‌دهنده اهمیت رادیو و گزارشگران آن بودند.

من ناب‌ترین و بی‌نظیرترین لحظه‌ها را در جبهه به چشم خود دیدم. من با شهید همت و خیلی از سرداران گفت‌وگو داشتم.

به تعبیری می‌خواهم بگویم تمام آنچه در جنگ اتفاق می‌افتاد توسط بچه‌های رادیو به صورت لحظه‌ای ثبت و منعکس می‌شد. همه عوامل رادیو در آن دوران منتظر بودند تا یک گزارشگر از جبهه بیاید و نوارهای حامل گزارشش را همچون غنایم جنگی تقسیم کنند و حاصل تلاش آن گزارشگر را به صورت برنامه‌های تولیدی در آورده و برای پخش آماده کنند.

● به نظر شما کدامیک از بخش‌های برنامه‌سازی در رادیو در زمان جنگ توانستند خوش بدرخشند و مؤثرتر بودند؟

○ اگر گزارشگرها توی منطقه نبودند و این گزارش‌ها را تهیه نمی‌کردند، تهیه‌کننده، نویسنده، سردبیر و صدابردار و موسیقی‌دان‌ها هیچکدام نمی‌توانستند این جهاد رسانه‌ای را به سرانجام برسانند. این گزارشگران بودند که با فضاسازی‌هایشان همه را به فضای جنگ هدایت می‌کردند. البته معتقدم آنچه اتفاق افتاد حاصل یک کار گروهی بود.

● از مشکلات کار در آن مقطع برایمان بگویید.

○ در بعضی موقعیت‌ها ما به یک گزارشگر می‌گفتیم که ۵ روز به شمال غرب برود و بعد ۵ روز به جنوب و از فلان گردانها گزارش تهیه کند. رادیو واقعاً در طول این هشت سال دفاع مقدس با یک ترکیب ۱۰-۱۲ نفره در همه صحنه‌های جنگ حضوری فعال و مستمر داشت تا هیچکدام از صحنه‌های جنگ بدون حضور عوامل رادیو رقم نخورد. کاری که گزارشگران رادیو کردند کار کم و ساده‌ای نبود. همواره در تهیه یک گزارش خطرات بسیاری بچه‌های رادیو را تهدید می‌کرد.

● از گزارش‌هایی که شما و همکارانتان در طول هشت سال جنگ تحمیلی تهیه نمودید آیا چیزی در آرشيو صدای جمهوری اسلامی ایران در دسترس هست؟

○ من دوست داشتم که بود ولی افسوس بسیاری از آنها پاک شده است.

● به‌عنوان سؤال آخر جایگاه گزارشگری را در برنامه‌سازی رادیو چطور می‌بینید؟

○ گزارشگری یعنی تسلط کامل بر تمامی شغل‌های رادیویی. یک گزارشگر باید نویسنده، سردبیر، تهیه‌کننده و گوینده باشد. کسی که می‌خواهد به گزارشگری بپردازد بدون داشتن تمام این مهارت‌ها در کنار هم نمی‌تواند

به‌عنوان یک گزارشگر موفق در رسانه جای خود را باز کند. مثلاً در زمان جنگ اگر فنون صدابرداری را نمی‌دانستیم با توجه به حجم صداهایی که در منطقه بود گزارش‌هایمان خراب می‌شد و بلااستفاده می‌ماند.

گفت‌وگو با اسماعیل براری

گزارشگر رادیو جبهه

ثبیت و تثبیت هویت و دستاوردهای رسانه‌ای دوران دفاع مقدس باید دنبال شود

رادیو، فصلی درخشان را در دوران هشت سال جنگ تحمیلی رقم زده است. امروز که سال‌های جنگ را پشت سر نهاده‌ایم و رسالت خطیر رادیو در آن سال‌ها، به سرانجام رسیده است، ثبیت و ضبط تجارب و خاطرات آن دوران می‌تواند نقش مؤثری در پیشبرد اهداف رادیو در سال‌های بدون جنگ داشته باشد.

اسماعیل براری یکی از گزارشگران زوایای پیدایم و پنهان سال‌های جنگ تحمیلی بود که در دوران دفاع مقدس زحمات بسیاری برای انعکاس فعالیت‌های رزمندگان اسلام در جبهه‌های حق علیه باطل متقبل شد.

● آقای براری از اولین حضورتان در جبهه و رادیو بگوئید.

○ در سال ۵۹ وارد رادیو شدم. در تیرماه ۱۳۶۰ برای اولین بار به خطوط دفاع مقدس رفتم. برادرم در کرمانشاه سرباز بود و همکاران شهیدمان جوزی و شفایی در منطقه دالاهو به ایفای مسئولیت مشغول بودند. من در حین دیدار با برادرم به جوزی و شفایی هم سر زدم و برای برنامه کودک هم گزارش تهیه کردم. جوزی و شفایی ده روز بعد از آن دیدار در همان محلی که با هم ملاقات کرده بودیم شهید شدند.

● بنابراین در این سفر گزارش جنگی تهیه نکردید.

○ همین طور است. در آن سفر فقط برای برنامه کودک گزارش تهیه کردم چون عضو گروه کودک و نوجوان بودم. اولین گزارش جنگی ام را در آذرماه ۱۳۶۰ تهیه کردم. که گفت و گویی با یک کودک جنگ زده قصر شیرین بود. اما اولین حضورم در جبهه به عنوان گزارشگر رادیویی در خوزستان بود و موضوع مأموریت من در این سفر برنامه سازی رادیو برای برنامه «آینده سازان» بود، نه تهیه گزارش.

● بچه های جبهه رابطه خاصی با بچه های رادیو برقرار می کردند که با سایر روابط و برخوردهایشان نسبت به افراد غیر رزمنده فرق داشت. به نظر شما این رابطه خاص از کجا ناشی می شد؟

○ حضور بچه های رادیو در خطوط جنگ، بسیجی وار بود و رزمنده ها نسبت به برخی از ما به دلیل موقعیت های خاصی که ایجاد شده بود علاقه ویژه پیدا کرده بودند. مثلاً بارها در جبهه می شنیدم که بسیجی ها می گفتند: وقتی صدای غلامرضا رهبر (شهید) را می شنویم حس می کنیم یک تیپ به حمایت ما آمده است. بنابراین رادیو و بچه های مخلص رادیو را نیروهای قدرتمند پشتیبانی و پدافند جبهه می دیدند. حتی گاهی یک رزمنده برای بالا

رفتن از یک دکل ۴۰-۵۰ متری و گفت‌وگو و مصاحبه با یک دیده‌بان طوری به من کمک می‌کرد که انگار دارد به یک آرپی‌چی‌زن کمک می‌کند. اگر رابطه خاصی میان این دو گروه بود برای این بود که درواقع دو گروه نبودند، رادیویی‌ها و بچه‌های جبهه یکی بودند.

رادیویی‌ها با همه مردم یگانه بودند. رادیو به لطف این رابطه توانسته بود پیوند عمیقی با افشار مختلف ایجاد کند و احساس عاطفه، مردانگی، عزت و شرف مردم ایران را با امانت‌داری کامل بازگو کند.

● و این تعامل، جلوه‌ای از مشارکت عمومی بود.

○ دقیقاً. مشارکتی که خیلی وقتها منجر به جابجایی سنگرها می‌شد. چه بسیار بچه‌های رادیو که در جبهه‌ها علاوه بر کار رسانه‌ای، مسؤولیت جنگی هم داشتند مثل شهید شفایی و چه بسیار بچه‌های رزمنده که گاهی نقش یک عضو فعال رادیو را پیدا می‌کردند، مثل شهید بهروز مرادی که هرکاری می‌کرد تا ثابت کند فقط فرزند خرمشهر و عضو سپاه خرمشهر نیست بلکه تعلق او به همه ایران است و او همواره سعی می‌کرد تا از طریق امواج رادیویی روحیه اسلامی خود و همزمانش را به همه سرایت دهد.

● از خاطرات دوره دفاع مقدس بگویید.

○ دو بار در جبهه بازداشت شدم. گاهی حرارت و تحرک زیاد ما باعث شک نیروها می‌شد و آنها برای حفظ نظم و امنیت خطوط ناچار بودند گاهی بچه‌های ناشناس و تازه وارد به خطوط را تا زمان احراز هویت بازداشت کنند. بنابراین یک بار در سومار بازداشت شدم که زیاد طول نکشید و یکبار هم در ارتفاعات هزار قله که باز هم ده‌دوازده ساعت بازداشت بودم، چون در وقت استراحتم از لشگر یازده امام حسن(ع) جدا شده بودم و بدون هماهنگی رفته بودم به هزار قله که از سپاهی‌ها گزارش تهیه کنم.

به هر حال این چیزها را جزو طبیعت کار خود می‌دیدیم و به جای دلسرد شدن جری‌تر می‌شدیم و با حرارت بیشتری به کار خود ادامه می‌دادیم. خاطره دیگرم از آبادان است. یک روز در آبادان با چند نوجوان مصاحبه کردم؛ می‌گفتند ما در شهر مانده‌ایم که درس بخوانیم چون امام فرموده اند مدرسه سنگر دانش آموزان است. همان روز با خانمی مصاحبه کردم که تمام خانه‌های مجاور محل اقامت او فرو ریخته بودند و او همچنان در شهر مانده بود. او گفت برادرم قطع نخاع شده است و در تهران در آسایشگاه فرمانیه بستری است. به تهران که آمدم برادر او را پیدا کردم و صدای خواهرش را برایش پخش کردم و او خیلی متأثر شد.

کتابفروش نابینایی هم در احمد آباد آبادان بود که به او گفتم: شما وظیفه نداری. جواب داد: من می‌توانم اینجا به رزمندگان کتاب بدهم. خوشی‌های این شهر برای ما بوده است حالا که بیمار است ما آن را چطور رها کنیم و برویم؟

● **به نظر شما، رادیو برای حفظ دستاوردهایش در دوران دفاع مقدس آنچه را که باید انجام می‌داد انجام داده است؟**

○ کاری که دوستان در دوران فعالیت رادیو جبهه می‌کردند کار جمعی بود. ثبت و تثبیت هویت و دستاوردهای رسانه‌ای آن مقطع هم یک کار جمعی است که باید با هم دنبال کنیم.

گفت‌وگو با محمد رحمان نظام اسلامی
گزارشگر و مدیر گروه گزارش رادیو در دوران دفاع مقدس

رادیو جبهه، مرکز عملیات روانی ما را به پشت خاکریزها منتقل کرد

در دوران دفاع مقدس، رسانه ملی تمام امکانات خود را در جهت تبیین چهره متجاوز دشمن و تشویق و تهییج رزمندگان به دفاع از خاک میهن به کار گرفت. محمد رحمان نظام اسلامی در طول هشت سال دفاع مقدس به‌عنوان گزارشگر، مدیر گروه گزارش و مسؤول هماهنگی اعزام گزارشگران رادیو به جبهه مشغول به کار بود.

● آقای نظام‌اسلامی از خودتان بگویید.

○ من سال‌های قبل از جنگ در خرمشهر در زمان دانش‌آموزی عضو بسیج مسجد اصفهانی‌ها (مسجد امام محمد باقر) بودم. بسیجیان زیادی در مسجد امام محمد باقر زیر نظر شهید بزرگوار جهان‌آرا و دوستانی که از دانشکده افسری امام علی به خرمشهر آمده بودند فعالیت می‌کردند و بدین شکل هسته‌های مقاومت در خرمشهر شکل گرفت. خرمشهر شهری دارای رونق اقتصادی با حضور اقوام متعدد بود و زمانی که مورد هدف دشمن قرار گرفت، ۳۴ روز در برابر دشمن مقاومت کرد. وقتی شهر سقوط کرد و طبیعتاً نگاه‌ها به آن طرف کوت شیخ و بعد از آن به پل و جزیره مینو معطوف شد. مدتی بعد به لحاظ مجروحیت برادرم علی و برای پیگیری مداوای او به پشت جبهه آمدم. مدتی بعد به جبهه برگشتم و این‌بار خودم مجروح شدم.

● چطور شد وارد سازمان صداوسیما شدید؟

○ در ۱۳ آبان ۱۳۶۱ از شبکه ۲ تلویزیون به بیمارستان شهید معیری آمده بودند تا مصاحبه تهیه کنند. زمانی که می‌خواستند بیمارستان را ترک کنند یک نفر به آنها می‌گوید کار شما را یک نفر در بخش می‌تواند انجام دهد. او میان بستری‌شدگان است و این توانایی را دارد که گزارش تهیه کند. برای اولین بار در دست گرفتن میکروفن را تجربه می‌کردم. در حالی که دو تا عصا زیر بغلم بود و پایم در گچ بود، با جانبازان بستری در بیمارستان مصاحبه‌ای انجام دادم و همین مصاحبه بهانه‌ای شد برای دعوت به صداوسیما و آمدن به‌عنوان نویسنده در دفتر تأمین برنامه‌های ویژه و حضور در بخش نویسندگی رادیو. در همین روزها خبر شهادت کریم برادرم را آوردند. به جناب آقای ارگانی مدیر وقت رادیو عرض کردم می‌خواهم به منطقه بروم. گفتند فقط

گزارشگران از رادیو اعزام می‌شوند و لازم است شغلشان را از نویسندگی به گزارشگری تغییر دهید. برای این کار باید امتحان می‌دادیم. آقای سدیفی تهیه‌کننده پیشکسوت امروز که آن روز هم از تهیه‌کنندگان موفق رادیو بودند از من امتحان گرفتند و نتیجه آن قبولی من بود. آخرین گزارش من قبل از مجروحیت من در ۱۱ اسفند سال ۶۲ در عملیات خیبر بود. در این فاصله ضمن اینکه مسئولیت گروه گزارش را بر عهده داشتم همراه با اعزام دوستان به مناطق جنوب و غرب خودم هم اعزام می‌شدم.

در آن زمان رادیو نقش اساسی در تبلیغات جنگ و انعکاس رویدادهای جبهه داشت. می‌خواهم عرض کنم جدیت و پیگیری رادیو در انعکاس اخبار جنگ، یکی از رمزهای موفقیت‌های عملی حرکت رزمندگان در دفاع مقدس محسوب می‌شد. پیروزی را جدا از تبلیغات نمی‌توان ارزیابی کرد. موفقیت فرزندان اسلام در عقب راندن دشمن و پس گرفتن خاک کشورمان که به تصرف یعنی‌ها درآمده در روزهای نخست جنگ، زمانی معنا پیدا می‌کرد که خبرهای آن در حداقل زمان به پشت جبهه منتقل می‌شد.

در همین جا یاد می‌کنم از پیش‌قراول خبرنگاران جنگی شهید رهبر و خیل خبرنگاران، تصویربرداران و گزارشگران شهیدی که در جنوب و غرب کشور پایه‌های رزمندگان اسلام، در جبهه‌ها حضور داشتند.

● با توجه به دوگانه بودن مخاطبان رادیو یعنی مخاطبان پشت جبهه و مخاطبان داخل جبهه این مشکل را چگونه حل می‌کردید؟

○ اگر مخاطبان مقابل خودمان را که سربازان کشور همسایه بودند در نظر بگیریم، ناخودآگاه ذهن ما برمی‌گردد به صدر اسلام. وقتی امیرالمؤمنین (ع) در جنگ صفین در مقابل مخالفان خودش قرار گرفت، آنها هم ادعای اسلام را می‌کردند. آنها هم ادعای نماز شب را می‌کردند. اما یافتن حقیقت چیز دیگری بود. یافتن مسیر حق از باطل بسیار مهم است.

و اما از لحاظ نقشی که از نظر تبلیغاتی می‌بایست برای بچه‌های درون منطقه انجام بدهیم؛ در آن زمان پوشش فرستنده‌های رادیویی به قدرت و تکامل امروز نبود. اینجا بود که طرح راه‌اندازی رادیو جبهه چون جرقه‌ای به ذهن دوستان خطور کرد. جرقه‌ای که بسیار ثمربخش بود. جرقه‌ای که توانست با تجربیاتی که بچه‌ها از زمان شروع جنگ تا آن زمان کسب کرده بودند جبهه عملیاتی ما را از مرکز تهران به پشت خاکریزها منتقل کند. آوردن فرستنده از تهران با بردی که در منطقه می‌توانست کارایی داشته باشد و حضور گوینده، گزارشگر، تهیه‌کننده و نویسنده در فکه، ابوغریب، قصر شیرین، اسلام‌آباد و ایلام ارتباط مضاعفی را به وجود آورد که توانست در بالا بردن روحیه بچه‌ها نقشی اساسی ایفا کند. هرگز شور و شوق دوستان، همکاران، گویندگان و همه کسانی را که به نوعی مرتبط با رادیو جبهه بودند فراموش نمی‌کنم. عزیزانی چون شهید اکبر سعیدی، شهید مسعود شفا پی که روحش با امام حسین(ع) محشور باشد، شهید نوری و همه آنها که من نقش آنها را از کسی که سلاح ۳ ژ یا کلاشینکف بردوش می‌گرفت کمتر نمی‌دانم. اسلحه آنها همان ناگرای ۱۵ کیلویی بود که بر دوش می‌گرفتند و لحظه‌به‌لحظه خبرهای جنگ را منتشر می‌کردند. اگر امروز بعدازظهر با یک رزمنده مصاحبه می‌کردند آن رزمنده و خانواده اش فردا صبح صدای او را از طریق رادیو می‌شنیدند.

احساس قلبی من این است که به هر یک از گویندگان و گزارشگران رادیو بگویند به چه دوره از کارهایت می‌نازی، خواهند گفت به همراهی با بچه‌های غیرتمند این سرزمین؛ به همراهی با شهیدان، آزادگان و جانبازان.

● در دوره‌ای که مدیر گروه گزارش بودید، یکی از مشکلات عجیب و غریب، کمبود امکانات یعنی تعداد کم دستگاه‌های ناگرا و تعداد زیاد داوطلب برای رفتن به جبهه بود. این مشکل را به چه صورت حل می‌کردید؟

○ ما نوبت‌های یک ماه به یک ماه تنظیم می‌کردیم، یا ۱۵ روز به ۱۵ روز. اما بعضی از دوستان هیچ‌وقت پانزده روز را رعایت نمی‌کردند. برو بچه‌های واحد ترابری هم حضورشان پایه‌پای گزارشگران مشهود بود. اکبر سعیدی از جمله کسانی بود که پانزده روز او گاهی تبدیل به ۳ یا ۴ ماه می‌شد. بعضی مواقع چند عملیات را در منطقه می‌ماندیم و راننده‌های عزیز مجبور بودند یک ماهه یا ۱۵ روزه برگردند و راننده بعدی به منطقه می‌آمد و براساس آدرس‌هایی که به او داده بودند ما را پیدا می‌کرد. گاهی هم حضور راننده‌ها در جبهه طولانی می‌شد و آنها هم چند عملیات را در طول چند ماه همراه ما بودند.

● **بعد از آنکه رادیو جبهه یک رادیوی مستقل شد و قرار شد که رادیو و امکانات آن در ضمن کارهای روتین‌شان به رادیو جبهه هم سرویس بدهند وظیفه شما سنگین شد. این بخش جدید را چه‌طور پوشش دادید؟**

○ نمی‌توان از رادیو جبهه صحبت کرد و از نقش ارزشمند برادرم حمید خزایی و همکاران او یاد نکرد. اگر واحد گزارش ما فعال بود، این فعال‌بودن همراهی با تلاش ایشان و همکارانشان در رادیو جبهه بود. در واقع رادیو جبهه شده بود نوعی ستاد عملیات که اگر سرویسی هم از جای دیگر می‌گرفت در نتیجه انرژی دادن و برنامه‌سازی خودش بود.

● **از خاطرات گزارشگری خودتان برایمان بگویید.**

○ اون وقتها صحبت از ناگرای ۴۰۰ هزار تومانی می‌کردیم. الان ۴۰۰ هزار تومان شاید رقمی محسوب نشود، ولی در سال ۶۱ زمانی که حقوق ما ۲۷۰۰ تومان بود ۴۰۰ هزار تومان خیلی پول بود. همان موقع که حادثه مجروحیتم پیش آمد، این را من از قول بیژن نوباوه عرض می‌کنم که جزو ناجیان من بود، او می‌گفت: ما با زحمت داشتیم نظام اسلامی را جابه‌جا می‌کردیم و فقط دوتا جمله می‌گفت یک جمله اینکه پای مرا بیاورید، جمله

دیگر این که ناگرای مرا بیاورید. البته این میزان حساسیت و کمبود امکانات را نشان می‌دهد.

اما یک خاطره دیگر از سال ۶۲ عملیات والفجر ۴ دارم. بعد از تمام شدن دعای توسل و زیارت عاشورا، بچه‌ها آماده بودند که به طرف قله‌های مشرف به مریوان حمله کنند. نوجوانی لنگان لنگان به طرف من آمد و با لهجه اصفهانی گفت آقای خبرنگار از شما یک خواهش دارم. فرمانده ما نمی‌گذارد امشب در عملیات شرکت کنم. به من می‌گوید به دلیل وضعیت پاهایت دست و پاگیر هستی. بیا واسطه شو، چون شما خبرنگار هستید شاید حرف شما را گوش کند. من به او گفتم شرط اول حضور در جبهه اطاعت از فرماندهی است، شما حرف فرمانده‌تان را گوش کنید. اگر من واسطه شوم خلاف آیین حضور در جبهه عمل کرده‌ام. اشک در چشمانش جمع شد و بغض گلویش را گرفت. گفت: یعنی من لیاقت رفتن روی مین را ندارم؟ منقلب شدم و دلداریش دادم. این اتفاق در خرداد ۶۲ افتاد و در فروردین ۶۳ من مجروح شدم. من را آوردند به بیمارستان مصطفی خمینی. مجروح‌های قدیمی برای خوش‌آمدگویی می‌آمدند و به جدیدها سرمی‌زدند. در حال زار دراز کشیده بودم. پایم پیوند شده بود و یک وزنه ۲۰ کیلویی به پایم آویزان بود. جوانی روی ویلچر نشسته وارد اتاق شد و با لهجه اصفهانی گفت: چطوری برادر، گفتم متشکرم، بهترم. گفت: خوش‌آمدی، منو می‌شناسی؟ گفتم: نه بیاد ندارم. گفت: من باقری هستم که شب عاشورا التماس می‌کردم واسطه شوی تا به عملیات بروم. گفتمی باید حرف فرمانده‌ات را گوش کنی. من در عملیات دیگری شرکت کردم و یک پای سالمم را هم از دست دادم. بد نیست همینجا از دکتر عکاشه نیز یاد کنم که در معالجه مجروحان جنگ نقش فوق‌العاده‌ای داشت.

گفت‌وگو با عباس موسایی سنجری
گزارشگر رادیو در دوران دفاع مقدس

آنچه در جبهه یاد گرفتیم همه چیز من است.

در دوران دفاع مقدس همکاران رادیو هر آنچه را که داشتند در طبق اخلاق گذاشتند و در جهت انعکاس رویدادهای جنگ کارنامه‌ای درخشان از خود بجا گذاشتند عباس موسایی سنجری از گزارشگران رادیو در دوران جنگ تحمیلی است که با گزارشهای مستمر خود از مناطق جنگی سهم عمده‌ای در انعکاس لحظات جنگ داشت.

● آقای سنجری در ابتدا کمی در مورد خودتان برایمان بگویید.

○ من عباس موسایی سنجری (عباس سنجری) متولد ۱۳۳۸ تهران هستم و از سال ۱۳۶۱ به عنوان گزارشگر با رادیو همکاری داشته ام. از کودکی علاقه زیادی به رادیو داشتم و زمانی که وارد رادیو شدم حال و هوای حاکم باعث تشدید این علاقه شد.

● یادتان هست که اولین بار کی به جبهه اعزام شدید؟

○ توفیق حضور در جبهه و تهیه گزارش از خطوط دفاع مقدس از عوامل اصلی تشدید علاقه من به رادیو بود. مخصوصاً از این جهت که در هنگام کار گزارشگری در رادیو عملاً مجموعه‌ای از وظایف رسانه‌ای از صدابرداری تا تهیه‌کنندگی، نویسندگی و گویندگی را تجربه می‌کردیم. از طرفی با انسانهایی سرو کار داشتیم که در غیرقابل پیش‌بینی‌ترین شرایط، سراپا اعتماد به نفس و اراده بودند و این اعتماد به نفس و اراده و ایمان را اولاً به ما و ثانیاً از طریق مصاحبه‌هایی که تهیه می‌شد به تمام شنوندگان رادیو منتقل می‌کردند. اولین بار که به جبهه اعزام شدم در شرایطی بود که تازه وارد رادیو شده بودم. تجربه‌ای در کار رادیو نداشتم. آموزشی هم ندیده بودم. اگر فضای صمیمی و یکدلی فراگیر حاکم بر جبهه نبود محال بود به آن سرعت کارم را یاد بگیرم و بتوانم گزارشهایی را تهیه کنم که امروز یادآوری هر کدام از آنها برایم ارزشی برابر تمام دنیا دارد.

● پس در واقع گزارشگران رادیو با توجه به شرایط حساس آن دوران و کمبود نیروی انسانی بدون هیچ آموزشی راهی جبهه‌ها می‌شدند.

○ گزارشگران دفاع مقدس در خود جبهه‌ها تربیت شدند و من می‌توانم ادعا کنم آنچه در طول مأموریت‌های رادیویی در جبهه‌ها یاد گرفتم و به دست آوردم همه چیز من است.

● اعزام شما به چه نحو بود؟

○ در ابتدا به دلیل شور و اشتیاقی که در من و سایر گزارشگران بود به صورت داوطلبانه ثبت نام می‌کردیم و به همراه اکیپ پس از هماهنگی با قرارگاه‌های مستقر در منطقه جنگی اعزام می‌شدیم. برای اعزام به منطقه جنگی جنوب ابتدا در اهواز کارت ورود به منطقه می‌گرفتیم و با تجهیزات کامل به خط اعزام می‌شدیم. سنگر به سنگر تا خط مقدم با رزمندگان اسلام همراه بودیم و گزارش تهیه می‌کردیم.

● گزارش‌های تهیه شده از رزمندگان و فرماندهان چگونه برای پخش به تهران ارسال می‌شد؟

○ در آن زمان با توجه به اینکه انقلاب تازه به پیروزی رسیده بود و ما امکانات کافی برای اداره سیستم‌های ارتباطی بین جبهه‌ها و مرکز رادیویی در تهران نداشتیم، مجبور بودیم به وسیله پیک نوارهای تهیه شده را به مرکز رادیو - تلویزیونی اهواز بفرستیم و از آنجا با خط برگشت و یا به وسیله قطار یا اتوبوس به تهران ارسال کنیم. البته در مواقعی که عملیات بود و ما می‌بایست از خطوط مقدم گزارش‌های لحظه‌ای ارسال می‌کردیم وضع فرق می‌کرد. در این لحظات ما در قرارگاه‌ها به‌طور ثابت مستقر می‌شدیم و به وسیله خط بی‌سیم که در اختیار برادران فرمانده بود گزارش‌های توصیفی زنده برای تهران ارسال می‌کردیم. گاهی گزارش‌های تولیدی که از طریق پیک به تهران می‌رسید موقعی از رادیو پخش می‌شد که فرد مصاحبه شونده به درجه رفیع شهادت رسیده بود.

● چندبار توفیق اعزام به جبهه‌ها را داشتید؟

○ دقیقاً یادم نیست چند بار اعزام شدم. البته احکام مأموریت اعزام به جبهه در پرونده‌ام هست. من بیشتر به جبهه‌های جنوب اعزام می‌شدم و چند نوبت

هم به جبهه غرب. یک نوبت هم مأمور حضور در رادیوی مستقر در بانه شدم.

● در سال ۱۳۶۵ رادیو جبهه به‌عنوان رادیوی رزمندگان در جبهه‌های غرب و جنوب ایران راه‌اندازی شد. شما از کی به این رادیو پیوستید و در آنجا به چه خدمتی مشغول بودید؟

○ من از بدو تأسیس رادیو جبهه در کنار حاج آقا خزایی، مهران دوستی، حسین نورشاهی، نعمت رئوفی، حسن لشگری و... با این رادیو همکاری داشتم.

در رادیو جبهه با توجه به روح خالصانه‌ای که حاکم بود هر کس به هر نحوی که می‌توانست این گروه را در جهت انعکاس اخبار جنگ یاری می‌کرد. من هم به‌عنوان گزارشگر در این رادیو سهم ناچیزی داشتم. البته گزارشگری در این رادیو متفاوت از هر نوع شغل دیگری بود، چراکه در ارتباط مستقیم با اوضاع رخ داده در جبهه‌ها بود. گزارشگران رادیو همواره در کنار رزمندگان به خط مقدم اعزام می‌شدند و در مجموع از حال و هوای استودیو دور بودند.

● فکر می‌کنید به‌عنوان گزارشگر چقدر توانستید در انجام وظیفه‌ای که به‌عهده شما بود، تأثیرگذار باشید؟

○ گزارشگران رادیو به لحاظ نوع فعالیتشان به بطن واقعه بیش از دیگران نزدیک بودند، به‌نحوی که تعدادی از آنها حتی شهید شدند.

همدلی و همراهی گزارشگران با رزمندگان باعث ایجاد یک هیجان درونی تأثیرگذار بود. مواقعی بود که حتی خود گزارشگران متأثرتر از رزمندگان و مردم پشت جبهه می‌شدند و در آن هنگام گزارش‌ها از حالت عادی خارج می‌شد و به یک هم‌زبانی تبدیل می‌شد.

● حضور در جبهه‌های جنگ آن هم به‌عنوان گزارشگر، قطعاً در برگیرنده خاطرات بسیاری است. چه خاطره‌ای از آن دوران در ذهنتان باقی مانده است؟

○ یکی از خاطرات من از دفاع مقدس خاطره حضورم در فاو است. زمانی که با تمام امکانات پیشگیری از مصدومیت و شیمیایی شدن عازم فاو شدم پیش چشم خودم بچه‌هایی را دیدم که قایق‌هایشان بمباران شده بود. برخی از آنها شهید شده بودند و برخی معلول شیمیایی.

وقتی وارد فاو شدم، با یکی دو نفر از بچه‌های مجروح مصاحبه کردم. نه من و نه آنها احساس‌مان، احساس یک مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده نبود. ما همسفران و همراهان همدلی بودیم که مصاحبه‌های رادیویی هم بخشی از حرکت مشترکمان به سمت مقصد و هدف مشترک بود. چنین چیزی را هیچ گزارشگری در هیچ جای دنیا نمی‌تواند تجربه کند.

خاطره دیگر من مربوط به مأموریتی است که برای تهیه گزارش به منطقه بانه رفته بودم. در این مأموریت چند روزی را مهمان واحد سیاری بودم که زیر یک پل مستقر شده بود و برنامه‌های رادیو جبهه را برای منطقه کرکوک و سلیمانیه رله می‌کرد. بالای سر ما جنگ با تمام جزئیاتش ادامه داشت. رزمنده‌ها می‌رفتند و می‌آمدند. هواپیماها بمب‌هایشان را اطراف می‌ریختند. آمبولانس‌ها مجروحان و شهدا را جابه‌جا می‌کردند و ما در شرایطی که مجبور بودیم همواره به حالت خمیده حرکت کنیم گزارش تهیه می‌کردیم، برنامه می‌ساختیم و هر کار دیگری که لازم می‌شد بدون آنکه فرصتی برای برنامه‌ریزی قبلی وجود داشته باشد انجام می‌دادیم. کارهایی که بعضاً با وجود ۲۲ سال تجربه، ممکن است امروز قادر به تکرار آنها نباشم، ولی نیرویی پنهانی من و دیگران را هدایت می‌کرد تا در آن شرایط آنها را به درستی و کم اشتباه انجام بدهیم.

● در پایان اگر صحبت دیگری دارید بفرمایید.

○ امیدوارم ذکر این خاطرات کمکی باشد برای تبیین هویت گرانبهایی که رادیو و مخصوصاً رادیو جبهه در طول دفاع مقدس به آن نایل شد و این هویت را به‌عنوان یک سرمایه ماندگار به تک‌تک اعضای خود داد. سرمایه‌ای که باید به درستی آن را بازشناسی کرد تا رادیو همچنان و همواره قادر به کارهای بزرگ و شگفت‌انگیز در عرصه خدمات رسانه‌ای باشد.

گفت‌وگو با علی اصغر فوادیان

گزارشگر رادیو در سال‌های دفاع مقدس

گزارشگران رادیو نقش مهمی در دوران جنگ ایفا کردند

صداوسیما به‌عنوان یکی از ابزارهای قدرتمند ارتباطی و تبلیغاتی کشور در زمان جنگ نقش ویژه‌ای را ایفا کرد. گزارشگران رادیو با حضور مستمر در جبهه به مستندسازی رویدادها پرداختند و بخش بسیاری از برنامه‌های رادیویی را به خود اختصاص دادند.

علی‌اصغر (مهدی) فوادیان از گزارشگران گروه گزارش رادیو در زمان جنگ بود که بارها به جبهه اعزام شد و برای رادیو و رادیو جبهه گزارش‌های بسیاری ارسال کرد.

● چه شد که به رادیو آمدید؟

○ من سال ۶۳ به رادیو آمدم، تست دادم و قبول شدم. از بچگی علاقه زیادی به رادیو داشتم و روزی که به رادیو آمدم تمام عوامل رادیو مثل گوینده‌ها، گزارشگرها، بازیگران رادیو را می‌شناختم و با صداشان آشنا بودم. به خاطر علاقه‌ای که به این فن داشتم به رادیو آمدم و احساس می‌کنم وظیفه‌ام را به نحو مطلوب انجام دادم و در مسیری که بودیم تجارب زیادی را کسب کردم.

● اولین بار که برای تهیه گزارش راهی جبهه شدید چه وقت بود؟

○ من قبل از اینکه به رادیو بیایم از طریق تیپ موسی ابن جعفر بارها به جبهه رفته بودم. موقعی که اندیمشک و دزفول زیر موشک دشمن بود، روزهای زیادی را در ستادی بودم که آنجا تشکیل شده بود. اما اولین بار که برای تهیه گزارش به جبهه رفتم اگر اشتباه نکنم در عملیات کربلای ۵ در شلمچه بود که به اتفاق مرحوم اکبر سعیدی رفتیم.

ما هر دفعه که می‌رفتیم جبهه چند نوار پیام سلامتی می‌دادیم برای برنامه خاصی که اسمش پیام جبهه بود و بعد از ظهرها پخش می‌شد و در آن برنامه خبر سلامتی بچه‌های منطقه را پخش می‌کردیم. گزارشگران گروه گزارش رادیو نقش مهمی را در رادیو در دوران جنگ ایفا کردند و بسیاری از برنامه‌های رادیویی در طی هشت سال دفاع مقدس از سوی این گروه پشتیبانی می‌شد.

● همانطور که اشاره کردید گروهی به نام گروه گزارش در رادیو عهده‌دار

برنامه‌ریزی اعزام گزارشگران به جبهه‌ها بود، از آن گروه برایمان بگویید.

○ رادیو بعد از انقلاب در زمینه گزارشگری رشد خوبی داشت. خداوند محبتی کرده بود و این بچه‌ها را دور هم جمع کرده بود. این بچه‌ها با توجه به شرایط موجود هر کدام به نحوی کار را یاد گرفته بودند و مثل رزمندگان

تجاریشان را در زمینه‌های مختلف به هم انتقال می‌دادند. در آن زمان برنامه‌های رادیو ۷۰ درصد کلام و ۳۰ درصد موسیقی بود و گزارشگری جایگاه ویژه‌ای در برنامه‌ها داشت. به همین دلیل گروهی با نام گروه گزارش مشغول به کار شد و به برنامه سازان در جهت تأمین محتوای برنامه‌هایشان کمک می‌کرد. در حقیقت بچه‌های گروه گزارش یک رکن در برنامه‌سازی رادیو بودند؛ اما در حال حاضر شرایط فرق کرده است.

● یادتان هست هر چند روز یکبار به جبهه اعزام می‌شدید؟

○ معمولاً بچه‌ها هر بیست روز یکبار به جبهه اعزام می‌شدند. همیشه یکی از بچه‌ها در منطقه حضور داشت. بعضی اوقات بچه‌ها شانس می‌آوردند و زمانی که در جبهه‌ها حضور داشتند عملیاتی می‌شد و گزارش تهیه می‌کردند. گاهی هم که عملیات نبود و جبهه‌ها راکد بود بچه‌ها حضوری فعال در جبهه‌ها داشتند. در آن زمان تقریباً ۸۰٪ برنامه‌های رادیو جبهه با کمک گروه گزارش تأمین می‌شد و از این رو بود که تقریباً هر ماه یکی دو نفر از ما در جبهه‌ها حضور داشت.

● گزارش‌های خود را چگونه به تهران ارسال می‌کردید؟

○ ما علاوه بر گزارش‌هایی که از خط مقدم جبهه برای رادیو سراسری می‌فرستادیم گزارش‌هایی هم خاص رادیو جبهه تهیه می‌کردیم. البته گزارشگران دیگری هم از مراکز مختلف در جبهه‌ها حضور داشتند که ما را در این امر یاری می‌کردند. بار اصلی برنامه‌های رادیو جبهه بر دوش گزارش‌های ارسالی از جبهه بود و می‌توان گفت برنامه‌های رادیو جبهه گزارش محور بود.

این گزارش‌ها که تهیه می‌شد به دو طریق به تهران ارسال می‌شد. اگر گزارشی جنبه خبری داشت به وسیله خط برگشت رادیویی ارسال می‌شد و

اگر گزارشی بود که زمان در آن تاثیری نداشت با هواپیما یا قطار به تهران فرستاده می‌شد.

● از حال و هوای گزارشگران در جبهه‌ها برایمان بگویید.

○ یکی از عملیاتهای بزرگی که در ۸ سال دفاع مقدس برگزار شد عملیات کربلای پنج بود. در آن منطقه یک پیچی بود به اسم پیچ مرگ که دقیقاً زیر آتش عراقی‌ها بود. از آن پیچ که رد می‌شدیم و می‌خواستیم برویم خط مقدم، در حقیقت نصف کار را انجام داده بودیم. این را از صمیم قلب می‌گویم وقتی می‌دیدم بچه‌های بسیجی توی بنز ۱۰ تن پر می‌شدند و با چه صلابت و شکوه و عظمتی یا زهراگویان از این پیچ رد می‌شدند و به خط مقدم می‌رفتند و بچه‌هایی که در خط بودند بر می‌گشتند عقب تا استراحت کنند، روحیه می‌گرفتم. حضور ما در کنار این برویچه‌ها خیلی مهم بود. یعنی ما وقتی در سنگر کنار این بچه‌ها می‌نشستیم و برای رادیو جبهه گزارش تهیه می‌کردیم روحیه مضاعفی می‌گرفتند.

سلاح ما در جنگ یعنی همان ضبط ناگرا حدود ۱۴-۱۵ کیلو وزن داشت. الان تعدادی از بچه‌های گزارشگر آرتروز گرفته‌اند و این از عوارض ناگرا است که گریبان‌گیر ما شد. خدا آقای زرگر زاده را رحمت کند، من با خودم فکر می‌کردم که چرا ایشان همیشه کج راه می‌رفت بعدها فهمیدیم علتش همین دستگاه سنگین ناگرا بوده است.

● صدای رادیو جبهه در تشویق و تشجیع رزمندگان به ادامه پایداری و مقاومت چه مقدار مؤثر بود؟

○ بچه‌های رزمنده همین که می‌دیدند تنها نیستند، خیلی خوشحال می‌شدند. انعکاس پیام‌های این رزمندگان از رادیو هم برای خودشان و هم برای خانواده‌هاشان خیلی مهم بود. در حقیقت هم حضور ما در جبهه‌ها به

رزمنده‌ها روحیه می‌داد و هم حضور آن بر و بچه‌های رزمنده با سنین مختلف روی ما خیلی تأثیر می‌گذاشت. البته حضور ما در جبهه به خاطر اینکه مردم در جریان وضعیت جبهه قرار می‌گرفتند نیز حائز اهمیت بود. در واقع تبلیغات جنگ چیزی جز اطلاع رسانی به موقع و ارتقای روحیه مردم و رزمندگان داخل جبهه نبود. تبلیغات رادیو جبهه در زمان جنگ یک هدف اساسی داشت و آن عبارت بود از ترویج روحیه سلحشوری که همگان را به صحنه بکشاند و روح دفاع و مقاومت را در کالبد رزم آوران کفر ستیز اسلام بدمد و با الهام‌گیری از رهنمودهای حضرت امام خمینی (ره) به قیام و مبارزه با دشمن متجاوز قداست بخشد. در این راستا رادیو جبهه توانست نقش مؤثری را در هدایت جبهه و پشت جبهه ایفا کند.

● قطعاً اگر شما ذهنتان را مرور کنید خاطرات بسیاری از حضور در جبهه‌ها دارید.

○ یکی از خاطرات قشنگم در عملیات والفجر ۵ در پنج ضلعی بود. جایی که فرماندهان جمع می‌شدند و نقشه‌ها طراحی می‌شد و به مناطق دیگر دستور داده می‌شد. من و اکبر سعیدی داشتیم از بچه‌ها گزارش می‌گرفتیم که هواپیماهای دشمن حمله کردند و راکت‌های زیادی را پرتاب کردند. ترکش‌های آن راکت‌ها خودرو ما را سوراخ سوراخ کرد و چهار چرخ ماشین پنچر شد. بعد لاستیک آوردند و لاستیک‌ها را تعویض کردند و توانستیم از منطقه بیرون بیاییم و گزارش‌هایمان را ارسال کنیم.

زمانی که در عملیات کربلای ۵ بودیم آقای خوش‌نویس مدیرتولید بود. گفتم در پنج ضلعی بودیم که هواپیماها حمله کردند و در آن حین من داشتم داخل سنگر با یک جهادگر گزارش تهیه می‌کردم. دستم بالا بود که ناگهان آن را پایین آوردم و به داخل سنگر شیرجه زدم. وقتی سر و صداها خوابید و بلند شدم دیدم هنوز دستم با میکروفن جلوی دهن آن جهادگر است و او دارد

صحبت می‌کند، خجالت کشیدم و نگاه شرم‌آلودی کردم ولی ایشان انگار اتفاقی نیافته بود. وقتی آنجا بمباران شد این ناگرا با ظرافت خاصی صداهای راکت‌ها و بمب‌ها و انفجار آنها را ضبط کرده بود. وقتی آن را به تهران آوردم و به آقای خوشنویس دادم ایشان این نوار را به اتاق‌های مختلف می‌برد تا آن را بشنوند و این گزارش بارها از رادیو جبهه پخش شد.

زمانی که به حلبچه حمله شد و هواپیماهای عراقی آنجا را بمباران کردند من به فاصله ۲۴ ساعت بعد به آنجا رفتم. جنازه‌های زیادی آنجا وجود داشت که شیمیایی شده بودند. همچنین گاو و گوسفندهای زیادی نیز تلف شده بودند و این باعث آلوده شدن شهر شده بود. الحمدالله بچه‌های رزمنده شهر را پاکسازی کردند و من توانستم گزارش‌های خوبی را از حلبچه به تهران ارسال کنم. در اعزام‌های بعدی به غرب و کردستان نیز رفتم و گزارشهای زیادی تهیه کردم.

● **الان گزارش و گزارشگری در رادیو مثل سابق نیست، می‌توانید علتش را بگویید؟ به نظر شما حضور گزارشگر در برنامه چقدر می‌تواند سازنده باشد؟**

○ افرادی که آن زمان به رادیو می‌آمدند فقط به خاطر جنبه‌های مادی نمی‌آمدند. آن موقع ما برای یک برنامه یک هفته، دو هفته و شاید سه هفته وقت می‌گذاشتیم و دو برنامه می‌ساختیم و گاهی برای یک برنامه تا ۷ روز وقت می‌گذاشتیم. بعد از این که برنامه را می‌ساختیم، مردم زنگ می‌زدند و از نوع برنامه و گزارش تشکر می‌کردند و همین خودش کفایت می‌کرد. در حقیقت عشق ما، کار ما بود. اما الان فرق می‌کند. این یک دلیل بود و دلیل بعدی هم این است که من وقتی به رادیو آمدم چند تا تست مختلف مثل تست صدا، تست شنوایی و... از ما گرفتند و بعد گفتند باید بروی و گزارش بگیری. من رفتم در خیابان از مردم گزارش گرفتم. همه اینها را بررسی کردند

و گفتند صدای شما صدای مناسبی است. این تنها صدا نبود که مهم بود بلکه می‌گفتند حالا باید حضور ذهن خوبی هم داشته باشی تا بتوانی حادثه‌ای را توصیف و گزارش کنی. بعد از این همه تست من به گروه گزارش ملحق شدم. یادم هست به خاطر اینکه تازه وارد بودم ۵-۶ ماه به من کار نمی‌دادند. بعضی‌ها طاقت نمی‌آوردند و می‌رفتند و بعضی‌ها هم مثل من تحمل می‌کردند. البته خود این باعث می‌شد که ذوق کار در من زیادتر بشود و به کارم اهمیت بیشتری بدهم. بعد از آن که به من کار دادند من تا دو سه سال گزارش تولیدی گرفتم و بعدها با کارنامه‌ای که داشتیم می‌رفتیم و گزارش زنده می‌دادیم.

● اگر صحبت دیگری هست بفرمایید.

○ باید در اینجا یاد کنم از همه بچه‌هایی که خالصانه در گروه گزارش گردهم آمده بودند تا اخبار و رویدادهای جنگ را انعکاس دهند، محمد امام‌جمعه، اردشیر تفقد، علیرضا غفاری، سعید فرخی، عباس سنجری و.... باز هم باید بگویم در حقیقت این لطف خدا بود که همه این بچه‌ها در یک گروه جمع بشوند و به انعکاس وقایع هشت سال دفاع مقدس پردازند.

گفت‌وگو با جمال احمدی‌پور
از اولین صدابرداران رادیو جبهه

تجارب بسیاری را در مدت کم به دست آوردم

صدابرداران، نقشی پیچیده و درعین‌حال ناشناخته در برقراری ارتباط موفق میان برنامه‌سازان و مخاطبان رادیو دارند.

جمال احمدی‌پور از صدابرداران اصلی رادیو جبهه بود که در کنار انجام دقیق وظایف صدابرداری، همواره حضوری آرامش‌بخش و سازنده در کنار سایر همکاران داشت.

● آقای احمدی پور ظاهراً شما اولین صدابردار رادیو جبهه بودید.

○ فکر می‌کنم این‌طور باشد. گرچه مهم‌تر از اولین نفر بودن، صادقانه کار کردن است.

● چه طور شد که به عضویت این رادیو در آمدید؟

○ قبل از راه‌اندازی رادیو جبهه، من هم مثل سایر همکاران صدابردار طبق برنامه‌هایی که از سوی مدیریت واحد صدا تنظیم می‌شد وظیفه ام را به‌عنوان صدابردار برنامه‌های مختلف از جمله برنامه‌های جنگی انجام می‌دادم. زمانی که رادیو جبهه راه‌اندازی شد، همکاری با این رادیو علاوه بر کار معمول روزانه بر عهده ما گذاشته شد و من با علاقه ویژه‌ای که به این امر داشتم طبعاً سعی می‌کردم وقت مناسبی را با انرژی کامل صرف آن کنم.

● یعنی کار در رادیو جبهه تنها وظیفه شما نبود.

○ خیر. در ابتدای کار برنامه هر روز را روز قبل ضبط می‌کردیم. در این مقطع، صبحها صدابردار برنامه‌های روتین و عصرها در خدمت ضبط برنامه‌های رادیو جبهه بودم؛ یعنی از هشت صبح تا هشت شب بدون احساس خستگی کار می‌کردیم. چرا که فضای حاکم در میان همکاران از یک طرف و نوع رابطه با مخاطبان از طرف دیگر مانع خستگی می‌شد.

● مشکلاتی هم داشتید؟

○ مشکل عمده صدابردار، هم لول کردن صداهای داخل استودیو و صدای گزارشها و مصاحبه‌هاست. این کار در رادیو جبهه به سختی انجام می‌گرفت؛ چرا که گزارش‌ها نوعاً در فضای جنگی و در محوطه باز و گاهی در حالت جنگ و گریز و دوندگی تهیه می‌شد و غالباً صداها اشکال فنی داشت. همین مشکل را گاهی با گوینده‌ها هم پیدا می‌کردیم؛ چون خیلی وقتها مطالب هیجانی و احساسی بر خود آنها اثر می‌گذاشت و صدایشان بالا می‌رفت، یا

بر اثر هیجان زدگی جابجا می‌شدند. این مشکل زمانی جدی‌تر می‌شد که عملیات بود و برنامه زنده داشتیم.

● **غیر از برنامه‌های زنده استودیویی، تجربه صدابرداری در محیط باز هم داشتید؟**

○ بله. برای مدتی به اهواز اعزام شدیم و مسابقه زنده‌ای با رزمندگان برگزار می‌کردیم که آقای اسکندر کوتی مجری آن بودند. جالب آنکه در آن شرایط جنگی، آقای اسکندر کوتی گاهی سعی می‌کرد مرا امتحان کند. مثلاً وقتی به او می‌گفتم برای تنظیم صدا «لول» بدهد متوجه می‌شدم که به جای حرف زدن لب می‌زند تا من خیال کنم دستگاه‌ها ایراد دارند. به هر حال سروکله زدن با نیروهای رزمنده‌ای که طبعاً علاقه زیادی به تجدید روحیه با حضور پر هیجان در یک مسابقه رادیویی داشتند هم تجربه‌ای بود که یاد آن برای من همیشه گرامی است.

● **و آخرین سخن:**

○ خدا را شکر می‌کنم که به من توفیق داد در سال‌های اول کارم به‌عنوان صدابردار با قوی‌ترین گروه‌های برنامه‌ساز در بهترین فضای ممکن کاری همکار شوم و تجاربی را که باید در چندین سال کسب می‌کردم در مدت کم به‌دست آوردم.

گفت‌وگو با عزیزالله فیضی

از همکاران ترابری رادیو در دوران دفاع مقدس

احکام مأموریت‌هایم از بهترین یادگارهای جوانی من هستند

آقای عزیزالله فیضی از همکاران واحد ترابری سازمان هستند که یکی از واحدهای پشتیبانی حضور رادیو در جبهه بود و تأثیر عمده‌ای در تسهیل حضور گزارشگران رادیو در مناطق عملیاتی داشت.

● لطفاً از نخستین روزهای حضورتان در رادیو بگویید.

○ من در سال ۶۰ وارد سازمان شدم و در سال ۶۱ از جام جم به واحد ترابری رادیو در میدان ۱۵ خرداد منتقل شدم. نیروهای اسلام تازه از حالت دفاعی خارج شده و حالت تهاجمی گرفته بودند. کثرت و شدت عملیات پی‌درپی در خطوط مختلف جبهه، موجب سنگین‌تر شدن وظیفه و فعالیت همکاران رادیو برای انعکاس اخبار جنگ شده بود. اولین بار که به جبهه اعزام شدم در جریان عملیات محرم بود که ۲۳ روز طول کشید و مناطقی از حاشیه رود کرخه تا نزدیک دهلران آزاد شد. پیش از آن هیچ دوره نظامی ندیده بودم و حتی به سربازی هم نرفته بودم؛ اما به زودی همه چیز برای من و همراهانم عادی شد و همه دلمشغولی‌های پشت جبهه را فراموش کردیم. چرا که فضای ایثار و از خود گذشتگی حاکم در جبهه، انسان را از فکر کردن به زندگی عادی و تعلقات مربوط به شهر شرمند می‌کرد.

● برنامه‌ریزی برای اعزام به جبهه چگونه صورت می‌گرفت؟

○ اعزام راننده‌ها به صورت چرخشی و هربار به اتفاق یک گزارشگر بود. معمولاً ۱۵ روز تا یکماه در مأموریت بودیم. همکارانی مثل شهید برهانی، به محض برگشتن از مأموریت نوبت دیگران را با التماس و خواهش از آنها می‌گرفتند و در بازگشت از یکی از همین مأموریت‌های پیاپی بود که تانکر حامل ۲۰ هزار لیتر بنزین بر اثر بریدن شاسی، روی خودروی شهید برهانی و همراهانش سقوط کرد و او زنده زنده سوخت.

من تعدادی از حکم‌های مأموریت خود را هنوز دارم؛ آنها از بهترین یادگارهای جوانی من هستند.

● از خاطرات و مأموریت‌ها بگویید.

○ اولین مأموریت من به جبهه در تاریخ ۲۰ شهریور ۶۱ بود که همراه آقای عباس قارونی مسؤل برنامه «جنگ جوان» به خرمشهر رفتیم و زیر حملات سنگین توپخانه‌ای دشمن یک هفته گزارش تهیه کردیم.

بلافاصله در ۱۳ مهرماه ۶۱ با آقای اردشیرتفقدراد به سردشت و قرارگاه سیدالشهداء اعزام شدم که به دلیل بسته بودن راه زمینی و مزاحمت‌های کومله و دموکرات ناچار شدیم بخشی از مسیر را با هلی‌کوپتر برویم.

در ۱۵ آبان ۶۱ به منطقه عملیاتی محرم رفتیم که ۲۳ روز طول کشید. در همین مأموریت یکروز خودرو ما در خاک فرو رفت. کاملاً در دید دشمن بودیم و زمین رملی اجازه هیچ اقدامی را برای حرکت دادن خودرو نمی‌داد. درواقع ما به یک هدف و علامت برای کوبیدن سنگرهای خودی تبدیل شده بودیم. در چنین وضعیتی عده‌ای از رزمندگان دویند و خودرو را روی دست خود بلند کردند و از روی تپه رملی پایین گذاشتند.

در مأموریت دیگرپس از ۸ روز حضور در جبهه‌های جنوب، خبر عملیات غرب را دادند و ما از همان جا به مهاباد رفتیم. مرکز مهاباد روزها در دست ما و شب‌ها در تصرف کومله و دموکرات بود و همکاران گزارشگر ما در چنین شرایطی وظیفه رسانه‌ای خود را در ارتباط با جنگ دنبال می‌کردند. به‌رحال عملیات لغو شد و به آبادان برگشتیم. به ما گفتند در مسیرتان به سمت میدان دولت یک گلوله عمل نکرده کاتیوشا هست که باید با احتیاط از کنار آن بگذرید. اما چون جاده زیر آتش مستقیم دشمن بود زمانی متوجه شدم که کار از کار گذشته بود. البته از روی گلوله، سالم رد شدیم ولی از استرسی که بر ما وارده شده بود حالمان بد شد.

این مأموریت‌های پیاپی تا سال ۶۵ ادامه داشت. در شهریور ۶۵ به منطقه حاج‌عمران اعزام شدیم و در شرایطی که تپه شهدا هر روز چند بار بین دوطرف رد و بدل می‌شد یکبار در همین تپه شهدا با حمله نعل اسبی دوتیپ

عراقی مواجه شدیم که در جریان آن همکارمان آقای احمد طبعی ترکش خورد. ترکش را از پایش در آوردم و جای آن را با چغیه بستم. کاملاً زیر دید عراقی‌ها بودیم و زمانی که برانکارد آوردند تا آقای طبعی را منتقل کنیم ناچار شدیم بخش‌هایی از مسیر را با غلت‌زدن طی کنیم. گاهی همراه با برانکارد روی زمین پرتاب می‌شدیم. ناگرای آقای طبعی روی دوش من بود و در چنین وضعی خود را به اورژانس رساندیم. گفتند کار ما نیست و ما را به بیمارستان پیران شهر فرستادند. پای آقای طبعی عمل شد و مجبور شدیم او را به تهران برگردانیم.

● **گویا یکی دوبار هم از میان عراقی‌ها رد شدید.**

○ در یکی از مأموریت‌ها به منطقه سردشت احساس کردم که جاده حالت طبیعی ندارد. در میرآباد بنزین زدیم و دیدیم که مردم جور دیگری به ما نگاه می‌کنند. وقتی به مقر رسیدیم، همه تعجب کردند که چطور به سلامت از میرآباد رد شده‌ایم و گفتند میرآباد در تصرف عراقی‌ها است. مدت کمی در منطقه ماندیم و به اصرار مسئولان محلی به تهران برگشتیم.

● **اگر صحبت دیگری دارید بفرمایید.**

○ کاش می‌شد گاهی به یاد آن روزها ترتیبی داده شود که همه همکاران آن روزهای پرخطر دور هم جمع بشوند و مثل رزمنده‌ها و جانبازان دفاع مقدس، جلسات تجدید خاطره و تجدید پیمان داشته باشیم.

گفت‌وگو با فضل‌الله عسگری

از همکاران واحد ترابری در دوران دفاع مقدس

تمام طول جبهه‌ها را زیارت کرده‌ام.

با شروع جنگ تحمیلی همه کسانی که در رادیو بودند خود را آماده یک جهاد رسانه‌ای کردند. در این میان عده‌ای بودند که نامشان کمتر شنیده می‌شد، در حالی که پا به پای همکارانشان در تمام عرصه‌ها قدم برمی‌داشتند. نیروهای ستادی و پشتیبانی همچون واحد ترابری نقش عمده و قابل توجهی در تسهیل حضور گزارشگران و برنامه‌سازان رادیو در خطوط جبهه داشتند.

آقای فضل‌الله عسگری از همکاران قدیمی ترابری رادیو و از پرکارترین رانندگان رادیو هستند که در دوران دفاع مقدس از شمال تا جنوب جبهه‌های غرب را با گزارشگران رادیو طی کرده‌اند. خاطرات ایشان را از آن دوران مرور می‌کنیم.

● آقای عسگری از خودتان بگوئید.

○ من در سال ۵۱ به استخدام صداوسیما در آمدم و از سال ۵۷ در واحد ترابری رادیو در میدان ۱۵ خرداد انجام وظیفه می‌کردم. روزی که جنگ شروع شد من عبور هواپیماهای دشمن را از بالای حیاط رادیو به چشم خود دیدم. یک هفته بعد به اولین مأموریت جبهه اعزام شدم.

● به کجا اعزام شدید؟

○ قرار بود از میاندوآب به مهاباد و بعد به بوکان برویم. از بین راه ما را به دلیل ناامنی جاده برگرداندند و صبح روز بعد با ستون نیروها به سمت بوکان حرکت کردیم. در مأموریت‌های مختلف چند بار با کمین دشمن مواجه شدیم و یکبار اتومبیل ما که خوب استتار نشده بود زیر رگبار دشمن قرار گرفت. نیروهای سپاه کرمان ما را نجات دادند و به تهران برگردانده شدیم و برای مأموریت بعدی اتومبیل دیگری گرفتیم.

● مراحل و نحوه اعزام‌ها چگونه بود؟

○ برای هر مأموریت حکم مأموریتی صادر می‌شد که در طول مسیر به استناد همان حکم به ما بنزین داده می‌شد. وقتی به قرارگاه می‌رسیدیم حکم را می‌دادیم و برگه تردد می‌دادند. مسیرهای فعالیت هم در طول مأموریت‌ها، تابع نظر گزارشگران و اطلاعاتی بود که آنها از تحولات خطوط جبهه به دست می‌آوردند.

● مجموعاً چند بار به جبهه رفتید؟

○ مجموعاً در مأموریت‌های مختلف ۳۸۰ روز در جبهه بودم. تعداد مأموریت‌ها یادم نیست.

● بین مأموریت اول و دوم چه مقدار فاصله بود؟

○ همین که از مأموریت اول برگشتیم اتومبیل جدید گرفتیم و در تاریخ ۱۵ مهر ۶۰ به اتفاق آقای جیران پور عازم کردستان شدیم.

● به جنوب نرفتید؟

○ من تمام طول جبهه‌ها را زیارت کرده‌ام. یکبار با یک لندور در اردیبهشت ۶۱ به اهواز رفتم و بار دیگر در خرداد همان سال عازم بستان و سوسنگرد شدم. در سفر بعدی یکبار ناخودآگاه از میدان مین رد شدیم و چند روز بعد هم به خاطر کنجکاوای و سرک کشیدن از سنگر در هنگام حمله دشمن، ترکش خوردم و به عقب برگردانده شدم.

● جبهه‌های جنوب چه تفاوتی با جبهه‌های غرب داشت؟

○ در جنوب گرچه مسطح بودن زمین باعث می‌شد در تیررس مستقیم دشمن قرار بگیریم، اما از پیچیدگیها و غافلگیری‌های جبهه‌های غرب خبری نبود. فضای پشت جبهه یکدست بود و خطر محاصره شدن و کمین خوردن بسیار کمتر بود. در مأموریتی که از ۲۷ مهر ۶۲ شروع شد برای پوشش عملیات والفجر ۳ به بانه رفتیم. در آنجا با بچه‌های صداوسیما اردبیل آشنا شدیم که همگی در حال تهیه گزارش، شهید شدند.

● وارد خاک عراق هم شدید؟

○ زمانی که سکوی البکر آزاد شد برای تهیه گزارش به آنجا رفتیم و در مرداد ۶۵ هم که فاو آزاد شد به آنجا اعزام شدیم و گزارش تهیه کردیم.

● به این ترتیب در تمام مقاطع جنگ حضور داشتید.

○ از اولین عملیات، تا آخرین عملیات که عملیات مرصاد بود حضور داشتیم. بعد از آن هم در اسفند ۶۸ برای استقبال و تهیه گزارش از ورود آزادگان به کشور به کرمانشاه اعزام شدم.

● احساس شما در این سفرها چه بود؟

○ احساس می‌کردم در برابر رزمندگان اسلام، بسیار کوچک هستم. اما درعین حال می‌دیدم که تلاش همکاران گزارشگرم به‌اندازه مجاهدت‌های رزمندگان مؤثر است و نقش برجسته‌ای در پیشبرد اهداف و تقویت روحیه رزمندگان و مردم دارد.

● **به‌عنوان آخرین سؤال اگر نکته خاصی دارید بفرمایید.**

○ از این که کمک می‌کنید تا نقش رادیو در دفاع مقدس ثبت و حفظ شود متشکرم.

آلبوم عكس